از برای تاریخ سال شمسی ضمیر این مصرع سرود

یا کبیکج حفظ

بسم الله الرحمن الرحیم فاقسم بالله العظیم ان لا اکتب الا الحق

جز زمان حزن فرقه ... درد الم قسمت

حرف بدیه

لیل امروز الدیده و سنجرس
حبل ما ردی نفس من غفل

نفس میکوید که بیم زرجوئی زرست
عقل میکوید که ترک سرخوشست

نفس میکوید که دنیا دردم
هست درین دنیا بخشم

عقل میکوید که مفتاح ارست
هست درد حساب حق بی سرشت

کسی که کرد خدا هفتاد بار
من نخواهم کرد دوزخ اختیار

رفته رفته یار لشکر دور شد
خون ز لشکر دور شد مسرور شد

گفت ارحم رح زهانی یافتم
جا سخله برن تشنافتم

ارکمند اهرمن گشتم جدا
با سلیمان میشوم حال آشنا

الامان الصاحب تیغ دو سر
دوستان را با الدن سر بسر

الامان الناصر دین مبین
شیعیان را زید ازعدای دین

الامان ای مظهر قهر خدا
الامان الشافع روز جزا

الامان ای حمزه لعل رسول
الامان ای میوه باغ بتول

الامان ای پادشاه بحر و بر
چشم پادر سلطان شهر سحر

الامان ای پادشاه جان الامان
الامان ای شاه حزن الامان

[illegible]

بحر ... کعبه کای ...
بیا ور امیر شیرین زبانم
که ببینم روی آن پرورده گلرخ
گل گلدسته باغ شاه ارسلان
بیا ورده وان شیرین زبان
که قربانت شود شاه زمین
فغ نه آن معطر احلاق دو لب
گل پرورده خورودی داین
نرکس نهاد برزوکه رونق
بنوسد وار اهل ازرار روش
لب چیاره ای دیدان نه فرد
نه ازسیکج ون کرپا زرد
نه یادر شیر بوی نه پدر
بنو دار سیکج ای قطع را

[illegible]

خوردن زنسنه در ابر زمان
رفت تا کبد در ابرو عنان
سنبل زلفش لب آن راه او
دود آتش کرد حیران شاه او
در قفای شاه رفت او زمان
ایک جهلاً عطلاش بر اسمان
کی بود او را کران از آن نشان
جان فی لطف سکندر زان دکان
تا بود آن رخ ول او جی تو
تا ببود آن شکل موی تو
نه را ما کرد و رقت باز
که نه حسن با نور کرد باز
دیده مسکین مویه ازجلی زنان
در فلک دیگر وی در عنان

تا که عنان کل من فنا انا [illegible]
تا که ره درد معراج [illegible]
آمد جهان در انجمن [illegible]
[illegible]
جهان و جهان [illegible]
[illegible]

عشق بازی عشق رسید [illegible]
عشق بازان عشق عشاق در [illegible]
راه عشق بازان جان و اهل اسعر
تا که جسم جان [illegible]
تو بیا زین راه [illegible]
جان خواهد وصل عزاداری
با صدا جرم عزاداری
با دکاران بودار در زنادرم
ادر کون [illegible]
معجز ابر پرده از رخ وا [illegible]
افتاب ماه بود امکن
خانه بود از انو صاحب خانه
با زنان در هم صاحب مردانه
هر چه بهتر می بود دختری
زاده جبرائیل اطهری

منافق دست جان دنیای خوهم کرد
که در کنار شعله از خون خویشم کرد

کسی به نه از انبیا برار است
و خوش بلا و نار در بهشت

چون علمدار زرین روی زمین در سلطنه
سرنگون شد علم آن حیلی خم و زر کرد

خداوندا تو از انی دسترانم
با میدی از تو ام بابل مدد جست
که جز ای در در دیگر ندارم
امید صادق امهاسته ام از نورت
خدایا که امیدم هست معیوب
امیدم بود امیدی کی خوش و خوب
تو امید بود امید بنا
مصدق آن مرا با پیه بنا
که من از خوشان جزی ندارم
با تیه از تو ام امید دارم
به از بنده ها منت بجانم
که این بهتر زملک جاودانم
کمان در بنده ها ما یک نیایی
نمیخواهم جز ای اجر و جزایی
نیارم زر خدمت این بولبی
که خدمت کار ادم نی دیگری
گدایی دولتم خوشتر از این است
که خدمت خدمت آن ماریل است

چه مزدی بهترم از بنده کم هست | خوشی از غصه این دولت فاهست

ازان هیچم نیامد کار بر دست | که کی دارد بهر جهت اختیارم

بود بهتر رضیه جلد بر ختام | که هر چه خواهی آن اختیارم

چه مزدی بهترست از بنده بودن | بجای آتش که هر چه بود ما

مسازاده دست با دو به خوبی | که با طارح نعلم از بیم و نوبی

ساحل بنده تا کی سر بلنده | زهادده رضیه چون وحشیه

مراد بنده که حالا کن بیان | زلوشته عمر رشتی ماک زدان

هم برزن دکان و منزل نو | برای کار کی دارم تو فارغ

ز هر کاری مرا مشغول فرما | بکار بنده آ مشغول فرما

مراد بنده که شاد معمور | نیم که بنده ساز نه بنده بار دور

خوش آن ساعت که دادم تو سا آه | شبم بود وقت یارب یارب آه

خوش آن شب که با یادت فرو رود | بیادت روز را آه روز فردا

قلبها کم جم بی اندازه باشد | بهر روزم جدایا تازه باشد

زیاد او شیرین لب تو کن | کشم از سینه یارب یارب تو

بهر یارب از او بشکم آه | همه دور بنده کرها بکم آه

سراج المحبه

الهی جرم از اجرام کهسار | برون گشت از شمر برون ز مقدار

اهایم غالب اله غفل سلوب | همی فروان زما دعی معیوب

تن از بار معاصی گشته رنجه | دل اندر دست سلطان (جنگ) در شکنجه

الهی بنده رو مالح توبه | بدرگاهت ندارم آبرویی

همی ترسم که در روز بلا خیز | کند نیک از عذاب آتش تیز

الهی روشنم کن قلب تاریک | ز خوشیم دور کن تا خوش نیارک

ببینم بعقبی هر چه بینم | نه بینم جز تو پیش نعم المعین

وداح

الهی گفتی که اسیر دار رحمت | نجاتم بخشی روز رفتارات

که جان از دست امت بگیر بخور | مرا با خویشتن کی زنده در گور

بگفتی کای بهشتی ذریه من | بحشر با به محشر به من

نرا خواهد جدا بت کشته سینه | تنت در خاک و خون اجسم بکینه

کنند رسا از و سوز منکی مهیا شتابان نو سوی علی مهمان
بزن برکه ... شب ... که معراج من رب ...

... مسلم

بنهادی خود بر فرق مبارک
چه بر فرق نبی تاج کرامت
همان ضربتی بر سر اندازی
که بود از شیر یزدان یادگاری
... شیر ... جایل
ببالای ... دست حمایل
... اه آن میر ...
... داستان شیر ...
یهودان ... جدا شد ...
... حمد ...
گرفتند از کمرگاه دلیران
ببام ... آن شیر شیران
رجز ... پیش یزدان
بجرم ... از ... دردان

شهادت

ببام قصر شد عمزاده شاه
دهان پر خون و دل پر ناله و آه
چو دید از دور کاه بیت خانه
صبا گو گفت ای ...
بر و از من بگو سلطان دین را
خلیفه حق امام ...
بغیرت در کف دشمن ...
نفس زن مرغ روحش ...
بحرم عشق ... بیتر ...
سراپا حالم از ... خنجر

٥

شیخ سعدی

هر که او نکند بصورتت میل
در صحبت ادمی ...
گو چه فوا میر ... نو بزرک ما حقیریم
گر چه تو عنبر و ما فقیریم
سیلاب ... زار ... دل ...
باز آی که از غم تو ما ...
... دلبر ... در دم ...
داغ که ... از ... در ...

مسلم ...

فغان از عشق رنج و بیجانی
که جا بنا زینت ...
امان از ... عیانی
... زار ... ابرار ... نهانی
بپای جنازه آن شاه ...
به ... اعداوت ...
... سر ...
کشانیه ... خاک ...
... از ... ماه ...
که قربان ...

... روحی ...

ظلم ... خط
چو ... تیغ ...
وقت رسید الکه شمر ...
ادی ... غل و داد
خنجر ... حافظ ...
شیر خدا ... آزاد ...

شعله عالم علی از رق تیغ   چون حسینت بستان بی دریغ
دشمنی از آن ترام تاراج برد   سرمی که هم تاراج برد
معجزیت راکه خصم کبی   روبکدا اثر که شو دستگیر
خیز ذولی نسبان حوکه کلی   تا بمو رلیف سالار دین

لیلا نظر کن اکبر داین قد بالا درا   بر قامت اکبر بجوان
انا فتحنا را   کوثر دهن یاقوت لب لیلا تماشا کن
بنگر کبود از تشنگی آن خال بهارا   گر بر کلیسا بگذرد
یا بر لب دریا   خالش مسلمان میکند هندو و ترسا را
گر بر شکنج زلف او بادی وزد امروز   در دام حلقش
میکشد آهوی صحرا را   محراب ابرویش بود جای حسین
دائم   زلیف مصلی را نگر لیلا معلا درا   یعقوب
محراب بلا کو یوسفت بنگر   مهر شهادت را نگر بازار
سودا را

حسین بجان حدیث روضه نگویم   گل بهشت نبویم جمال حور نجویم
رود لب بسوی تو باشم   می بهشت نه نوشم ز دست ساقی رضوان
مرا به باده چه حاجت که مست روی تو باشم   هر مجمعی که دار ایند شاهدان دو عالم
نظر بسوی تو دارم   غلام روی تو باشم   دو لب نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم
بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم   بوقت صبح قیامت که سر
ز خاک بر آرم   به گفتگوی تو خیزم   بجستجوی تو باشم   به خوابگاه عدم
گر هزار سال بخوابم   ز خواب عاقبت آگه به بوی موی تو باشم

شهید دشت بلا دل کشته بوی تو مارا   به از بهشت برین است خاک کوی تو مارا
دریغ و درد که بگداخت آرزوی تو مارا   به هیچ روز حیات است عشق روی تو مارا
دل از وفای تو از یار همنفس نگرفتم   بدام رفتم و از کربلا خبر نگرفتم
به هیچ کس نرسیدم کز او خبر نگرفتم   اگرچه در رها ندم امید بر نگرفتم

ولادت نوه‌ام فخری قریم
بیست روز بنوروز مانده
۱۳۳۳ شمسی
ولادت نوه‌ام ...
یکشنبه چهارم ماه بهار
۱۳۴۰ شمسی
بهار و بیست روز از
نوروز گذشته

در بندر [illegible]
در رساله الکلم الطیب [illegible] روایت شده
که از جناب [illegible] نقل شده [illegible] نجف [illegible]
اند [illegible] سلطنت [illegible] صد [illegible]
که در [illegible] زمان شاه سلطان حسین [illegible]
بانها داده [illegible]
[illegible] البلاد
[illegible] مسجد [illegible]
و در [illegible] شب [illegible] امام [illegible] بود
داشت [illegible] که در زمان سلطنت [illegible] اصفهان
طلا و نقره [illegible] افغانها [illegible]
[illegible] داشت که [illegible]

7 از کشف الیقین علامه ره نقل شده از زید النساج که
گفت در همسایگی من پیر مردی بود صد سال خورده و آثار
زهد و صلاح و جلالت از وی ظاهر بود و از مردم عزلت
گزیده و ترک مراوده و معاشرت نموده بجز روز جمعه
از خانه بیرون نمی آمد روز جمعه بود من بزیارت امام
زین العابدین ع رفتم چون وارد روضهٔ آنجناب شدم
مرد همسایه را دیدم که جامهای خود را از بدن کنده و آب
از چاه کشیده برای آنکه غسل جمعه و زیارت بجا آورد چون
نظر کردم در میان دو کتفش زخم منکری و جراحت عظیمی بود
که بمقدار یک وجب زیاده بود دیدم دهن گشوده و چرک از
آن زخم جاری بود قلبم از او متنفر گردید ملتفت من شد گفت
تو زید نساجی گفتم آری گفت مرا اعانت کن گفتم بحق خدا قسم
مرا خبردار نکنی از این جراحت خود ترا اعانت نکنم گفت ای زید
ترا خبردار کنم بشرط آنکه تا من زنده ام اظهار نکنی قبول کردم
گفت بدان و آگاه باش که ما ده نفر بودیم رفیق همه قطاع الطریق
دزد بودیم و تمام عمر خود را بفسق و فجور صرف مینمودیم
و با هم قرار گذارده بودیم که هر شب یکنفر از رفقا شراب و طعام
لذیذ ترتیب دهد بخانهٔ او مهمان باشیم چون شب نهم شد شراب آشا

آشنا شدم مست و لا یعقل بخانه مراجعت کرده بخواب رفتم
قدری از شب گذشت زوجه ام مرا بیدار کرد و گفت ای مرد فردا
شب نوبت مهمانی باست و حال آنکه در خانهٔ ما یکدانه گندم
و غیر گندم وجود ندارد من بیدار شدم گفتم چاره و تدبیر
چیست گفت امشب شب جمعه است لابد زوار قبر حضرت امیر علیه السلام
در آمد و شد هستند بر خیز و بسر راه آنها کمین کن شاید
یکنفر دو چار تو شود او را برهنه کن و جامهای او را فردا
بفروش اسباب و لوازم فردا شب را فراهم کن رأی او را
پسندیدم برخاستم روانه شدم تا آنکه در خندقیکه پشت کوفه
است کمین کردم و آنشب شب بسیار تاریکی بود برقی جهید دیدم
دو نفر از سمت کوفه میایند برق دیگر جستن نمود دیدم هر دو
زنند بسیار مسرور شدم گفتم عجب طعمهٔ دو چارم شد بانگ
زدم که زیور و لباس خود را بریزید لباسهای خود را از بدن
دور کردن و آنچه زیور داشتند انداختند در این اثنا یک برق دیگر جست
نظر کردم یکی از آنها عجوزه بود و دیگری دختری در نهایت
حسن و جمال شیطان مرا وسوسه کرد و نفسم سرکشی کرد
با خود گفتم دختر با این حسن و جمال و زیبائی هرگز برای تو مهیا

بخود

نمایشود کام خود را از او حاصل نما او را گرفتم بزمین خوابانیدم
آن عجوزه پاپس آمد گفت ای مرد آنچه زیور و لباس از ما گرفتی
بر تو حلال بشرط آنکه ما را رها کنی که بسوی اهل خود برگردیم
بجهت اینکه این دختر یتیم است نه پدر دارد و نه مادر و من خالهٔ
او هستم و فردا شب شب زفاف اوست بمن گفت ای خاله فردا شب
مرا بخانهٔ پسر عمویم میبرند و من بسیار شوق زیارت علی علیه السلام
دارم میترسم که چون بخانهٔ شوهر روم مرا از زیارت منع کند
از این جهت برخاستم او را با خود برداشتم بزیارت قبر آنحضرت بردم
پس ترا بخدا قسم میدهم پردهٔ عصمت او را پاره مکن و در میان
قوم و قبیله او را رسوا مساز گفت من از خدا شرم نکردم و از
حضرت امیر علیه السلام حیا نکردم او را بزمین زدم و بر روی سینه اش نشستم
و هر دو دستش را بیک دست گرفتم و بدست دیگر شروع کردم بگشو
دن بند زیر جامه اش و او مثل ماهی که در دام صیاد افتاده باشد
می لرزید و این کلمات را میگفت المستغاث بک یا الله المستغاث
بک یا امیر المؤمنین خلصنی من ید هذا الظالم گفت بخدا قسم که
کلام او هنوز تمام نشده بود که صدای سم اسبی از عقب سر شنیدم
با خود خیال کردم که این یکسوار بیش نیست و قوت من از او زیادتر
خواهد بود چون نزدیک رسید نظر کردم دیدم جامهای سفید پوشیده
بر اسب اشهبی سوار بود و بوی مشک و عنبر از او بمشامم رسید بانگ

بر من زد که وای بر تو رها کن این دختر را گفتم از پی کار خود
برو آیا خود از چنگ من نجات یافته که شفاعت دیگری را
مینمائی چون اینکلام را از من شنید در غضب شد پس شمشیر
بر کتفم آشنا کرد من بیهوش بروی زمین افتادم و زبانم از کار
افتاد قوایم جمیعًا تمام شد ولی در عالم بیهوشی میشنیدم کلام او را
که فرمود برخیزید و لباسهای خود را بپوشید و بمنزل خود بر
گردید آن عجوزه عرض کرد ای مرد تو کیستی که خدا بواسطه تو بر ما منت
گذارد خدا ترا رحمت کند احسان خود را بر ما تمام کن و ما را
بحرم مولای ما علی ع برسان فرمود برخیزید زیارت شما را
قبول کردم منم علی بن ابیطالب ع پس آن زن و آن دختر روانه کوفه
شدند بعد از آن من بهوش آمدم زبانم گشوده شد عرض کردم
ای سید من بدرستیکه من توبه کردم که بعد از این بیلا امثال چنین
معصیتی نکردم فرمود اگر توبه کردی خدا توبه ات را قبول خواهد کرد
عرض کردم ایمولای من اگر مرا بدین حالت واگذارید البته از این
ضربت هلاک خواهم شد آنجناب مراجعت فرمود و کفی از خاک
برداشتند بموضع جراحت نهادند بقدرت خدا از هم ملتئم شد
زید گوید گفتم چگونه میگوئی ملتئم شده و حال آنکه اکنون زخم در پشتی
است گفت بخدا قسم که این جراحت زیاده بود آنچه باقی مانده برای
موعظه و تنبیه دیگران است حضرت امیر نتوانست ببیند لباس دو زن
از زوارش را ببرند یا علی کجا بود در کربلا آنوقتیکه لشکر لباس دختران

و عیالش را بغارت می بردند
قال النبی صلی الله علیه و آله ان بین قبری و منبری روضة
9 من ریاض الجنة فرمود حضرت رسول ص ما بین قبر من و منبر من
باغیست از باغهای بهشت و حد روضه را ما بین قبر پیغمبر و منبر
که معین کرده اند از طرف ستونها که ببهلوی صحن مسجد منتهی میشود
که مراد از آن روضه قبر فاطمه ع و در صحیح بخاری و بعض دیگر روایت شده
که فرمود بین بیتی و منبری احمد بن ابی نصر میگوید سوال کردم
از ابوالحسن از قبر فاطمه ع گفت قبر او در خانه اوست و وقتیکه بنی امیه
مسجد را بزرگ کردند در میان مسجد در آمد در کتاب عیون المعجزات
سید مرتضی علیه الرحمه باسناد خود میگوید قبر فاطمه ع در بقیع است در منا
قب هم روایت شده از ابن شهر آشوب بروایتی مدفن او خانه اوست و مجلسی
میفرماید بقول ارباب تواریخ و خبر در بقیع است یزید بن عبد الملک از پدر
خود روایت میکند که داخل شدم بر فاطمه ع بلیتی کرد بر من بسلام
و فرمود چه آورد ترا عرض کردم طلب خیر و برکت فرمود خبر داد
مرا پدرم که هرکس سه روز بر پدرم در آید یا بر من در آید و سلام
کند خداوند واجب میکند از برای او بهشت را عرض کردم در حیات
شما فرمود بلی و بعد از وفات ما هم چنین است

یا ابا الحسن و لا تدفنی الا لیلا و لا تعلم احدا قبری یا ابا الحسن مرا بجانب مبارکم در
وهیچ کس از قبر من آگهی مگردان. اقبلت تقول و علیکم السلام و هی تقول لی
یا ابن عم قد اتانی جبرئیل مسلما و قال لی السلام یقرئ علیک السلام یا حبیبة
حبیب الله و ثمرة فؤاده الیوم تلحقین بالرفیع الاعلی و جنة المأوی حضرت امام
فرمود که شنیدم فرمود و علیکم السلام آنگاه گفت ای پسر عم جبرئیل همی گفت خدا تو را
سلام میرساند و میفرماید ای محبوبه حبیب من امروز ملحق میشوی با علی علیین ثم انصرف
عنی ثم سمعناها ثانیة تقول و علیکم السلام فقالت یا ابن عم هذا و الله
میکائیل پس منصرف شد فرمود ای پسر عم سوگند با خدای اینک میکائیل
است و گفت آنچه جبرئیل گفت است ثم تقول و علیکم السلام
و رأیناها قد فتحت عینیها فتحا شدیدا ~~ثم تقول و علیکم~~
ثم قالت یا ابن عم هذا و الله عزرائیل تقول و علیک السلام
یا قابض الارواح عجل بی و لا تعذبنی ثم غمضت عینیها و مدت
یدیها و رجلیها کانها لم تکن حیة قط حضرت امیر ع فرمود
که بار دیگر گفت و علیک السلام پس چشمهای مبارکش بشدت
گشاده شد فرمود ای پسر عم سوگند با خدای اینک عزرائیل
است پس فرمود یا قابض الارواح شتاب کن اما مرا از
رحمت مکن پس چشم بخوابانید و دستها و پاهای مبارکش را
کشید گویا هرگز زنده نبوده است

چون حضرت آدم ع بر زمین فرود آمد حوا را ندید پس در
روی زمین بطلب حوا گردش میکرد مرور او بکربلا افتاد بدون
سبب دل تنگ شد و مغموم گردید پس دران موضعیکه حسین ع
دران شهید شده است آدم رسید لغزید و خون از پایش جاری
شد پس سر باسمان برداشت و عرض کرد الهی آیا از من گناهی دیگر
حادث شده که مرا بان عقاب فرمودی خداوند بسوی او وحی فرمود
که ای آدم از تو گناهی صادر نشده و لیکن درین زمین فرزند
حسین ع بظلم و ستم شهید میشود خون تو بجهت موافقت خون او
جاری شد و بعد از انکه جبرئیل بحضرت آدم تلقین نمود که بگو یا حمید
بحق محمد ص یا عالی بحق علی ع یا فاطر بحق فاطمه صلوات الله یا محسن
بحق الحسن و الحسین علیهما و منک الاحسان چون آدم نام حسین ع
را برد اشکش جاری شد و دلش خاشع گردید فرمود ای برادر جبرئیل
در وقتیکه نام پنجم را میبرم دلم شکسته میشود و اشکم جاری جبرئیل عرض کرد
ای آدم ولدک هذا یصاب بمصیبة تصغر عندها المصائب این
فرزندت بمصیبتی مبتلا میشود که تمام مصائب در نزد مصیبتش کوچک
است فرمود آن کدام است عرض کرد یقتل عطشانا غریبا وحیدا فریدا
ای آدم او را با لب تشنه میکشند در حالتیکه غریب و بیکس و تنها خواهد بود

لیس له ناصر و لا معین یاور و معینی نخواهد داشت یا آدم
ولو تراه یا آدم و هو یقول و اعطشاه و اقلة ناصراه چه میشد
ای آدم او را میدیدی در حالتیکه فریاد میکند ایمان از تشنگی فریاد
از غریبی حتی یحول العطش بینه و بین السماء کالدخان تا انکه تشنگی
حایل میشود میان او و میان آسمان مانند دود یعنی دیدهای
شریفش آسمانرا نمی بیند فلم یجبه احد الا بالسیوف و شرب الحتوف
احدی او را جواب نمیدهد مگر با شمشیرها و نوشانیدن مرگها ای آدم
فیذبح ذبح الشاة من قفاه او را مانند گوسفند از قفا قربانی میکنند
در جلد عاشر بحار روایت شده که مردی از بنی اسرائیل دید که
موسی بن عمران بتعجیل میرود و رنگ مبارکش زرد شده و بدنش
ضعیف گردیده و اعضایش بلرزه آمده و دیدهایش بکبود رفته
نیز انکه هر گاه پروردگارش او را بمناجات میخواند این حالت برای او دست
میداد بجهت خوف از خدای تعالی پس اسرائیلی عرض کرد یا نبی الله
من گناه عظیمی کرده ام از پروردگارت بخواه که از من عفو فرماید
حضرت موسی قبول کرد چون با پروردگار خود مناجات نمود عرض کرد
ای پروردگار از تو سؤال میکنم و حال انکه تو پیش از انکه من تنطق کنم
دانائی حضرت حق فرمود ای موسی انچه از من بخواهی بتو عطا میکنم
عرض کرد پروردگارا فلان بنده تو گناهی کرده و از تو عفو و امرزش
بطلب

بطلب فرمود ای موسی من عفو میکنم از کسیکه از من استغفار
کند جز قاتل حسین ع ای موسی عرض کرد پروردگارا حسین کیست
فرمود ان کسی است که ذکرش برای تو گذشت در وادی طور عرض کرد
پروردگارا کی او را میکشد فرمود امت جدش که یاغی و طاغی هستند
در زمین کربلا و تنفر فرسه و تحمحم و تصهل و تقول فی صهیلها الظلیمة
الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها و اسبش میرمد و شیهه میکشد
و فریاد میکند و در فریادش میگوید وای از امتیکه فرزند دختر پیغمبر خود را
کشتند و سر او را بر سر نیزه ها میزنند و بدنش را بی غسل و بی کفن بر روی
ریگهای بیابان فیبقی ملقی علی الرمال من غیر غسل و لا کفن و اسباب اهله
بغارت می برند و زنانش را باسیری باطراف بلاد میگردانند و یاوران
او را می کشند یا موسی صغیرهم یمیته العطش و کبیرهم جلده منکمش
ای موسی اطفال ایشانرا عطش هلاک میکند و بزرگان ایشان پوست
بدن ایشان جمع شده و پژمرده می شود و استغاثه میکنند و یاوری
نمی بینند حضرت موسی گریست و عرض کرد پروردگارا چیست عذاب
کشندگان او فرمود عذابیکه اهل آتش در آتش از ان استغاثه کنند و
نمیرسد بایشان رحمت من و نه شفاعت جد او و اگر بجهت کرامت
جدش نبود هر اینه ایشانرا بزمین فرو میبردم و اعلم یا موسی
و اعلم انه من بکی علیه او ابکی او تباکی حرمت جسده علی النار و بر ...

هر که بر مخلوقی تکبر یا بکبر باشد یا خود را شبیه بکبریه کننده بدارد
جسد شرا بر آتش حرام گردانیدم

از کتب معتبر از اعمش روایت شده است که گفت در کوفه نازل
شده بودم و همسایه داشتم شبها بنزد او میرفتم و با او صحبت
می داشتم پس شب جمعه بنزد او رفتم گفتم چه می گوئی در زیارت
حضرت امام حسین ع گفت بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و باز
گشت او بسوی آتش است اعمش گفت بمن در نهایت خشم از پیش
او بر خاستم و بخانه بر گشتم با خود قرار دادم که سحر بروم
بسوی او و بعضی از فضایل و ثواب زیارت ان حضرت را برای
او ذکر می کنم اگر باین بعانده اسرار نمود خوب و الا او را بقتل
برسانم چون وقت سحر شد رفتم بدر خانه او و در را کوبیدم
و او را صدا زدم زوجه او جواب گفت که او در اول شب بکربلا رفته
اعمش گفت مرا تعجب آمد از عقب او روانه شدم چون بمرقد
منور ان حضرت رسیدم دیدم که ان مرد در سجده است و می گرید
و دعا می کند و از حق تعالی طلب توبه و امرزش مینماید چون سر از
سجده بر داشت گفتم که تو دیروز می گفتی که زیارت انحضرت بدعت است
و امروز خود بزیارت امده گفت ای اعمش مرا ملامت مکن که
من پیش از این اعتقاد بامامت ایشان نداشتم و در این
شب خواب غریبی دیدم مرد جلیل القدری را دیدم در خواب

هر که برا مظلومی بگرید یا بگریاند یا خود را شبیه بگریه کننده بدارد
جسدشرا بر آتش حرام گردانیدم

از کتب [illegible] ست که گفت در کوفه نازل
شده بود [illegible] او همبر فتم و با او صحبت
می داشتم [illegible] گفتم چه می گوئی در زیارت
حضرت اما[illegible] بدعتی ضلالتست و باز
گشت او [illegible] در نهایت خشم از پیش
او بخانه [illegible] ر دادم که سحر به روم
بسوی او [illegible] زیارت ان حضرت را برای
او ذکر می [illegible] خوب والا او را بقتل
بین سانم [illegible] بخانه او در را کوبیدم
و او را صدا [illegible] ز در اول شب بکربلا رفته
اعمش گف[illegible] انه شدم چون بمرقد
بنوران [illegible] در سجده است و می گرید
و دعا می ک[illegible] زش بنماید چون سر از
سجده بردا[illegible] زیارت انحضرت بدعتاست
وامروز [illegible] ش مرا بلامت مکن که
من پیش از این [illegible] یان نه داشتم و در این
شب خواب غریبی دیدم مرد جلیل القدری را دیدم در خواب

هر که برا انخلوص بگرید یا بگریاند یا خود را شبیه بگریه کننده بدارد
جسد شما را بر آتش حرام گردانیدم

از کتب ... است که گفت در کوفه نازل
شده بود ... زد او میرفتم و با او صحبت
می داشتم ... گفتم چه می گوئی در زیارت
حضرت ا... بدعتی ضلالت است و باز
گشت او ... در نهایت خشم از پیش
او بیرون ... قرار دادم که سحر بروم
بسوی او ... زیارت آن حضرت را برای
او ذکر می ... خوب والا او را بقتل
بیم ... خانه او در را کوبیدم
و او را ... و در اول شب بکربلا رفته
اعمش گف... نه شدم چون بمرقد
منور ان ... در سجده است و می گرید
و دعا می ک... ش هنماید چون سر از
سجده بردار... زیارت آنحضرت بدعت است
وامروز ... ش مرا بملامت مکن که
من بیش از ... ان نه داشتم و در این
شب خواب غریبی دیدم مرد جلیل القدری را دیدم در خواب

کربلائی ابوتراب ... آغا
که ... بابی
عندی ... الله
بر ... ردی
سال ... ۱۸۲ ...

میانه بالا نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه در غایت عظمت
و جلال و مهابت و حسن و جمال و کمال و گروهی عظیم بدور
او فرح آمده بودند و در پیش روی او سواره همی رفت تاجی بر
سر داشت که چهار رکنی داشت که هر رکنی گوهری چند که مثل بو
که بمسافت سه روز راهها روشن کرده بود من پرسیدم
که آن بزرگوار کیست که این گروه بسیار با او احاطه کرده
اند مردی گفت محمد مصطفی است گفتم آن شهسوار که در پیش
روی او همی رود او کیست گفت علی مرتضی است ناگاه ناقه
از نور دیدم که هودجی از نور بر آن ناقه بسته بودند و دو زن
با نهایت نور و جمال و عظمت و جلالت در آن هودج بو
دند و آن ناقه در میان زمین و آسمان پرواز می کرد پرسیدم
که این ناقه و این زنان کیستند گفتند که فاطمه زهرا و خدیجه
کبری و جوان دیگر دیدم سواره مانند ماه منیر پرسیدم که این جوا
ن کیست گفتند حسن مجتبی ع است پرسیدم که ایشان بکجا میروند
گفتند بزیارت حسین شهید بکربلا نزدیک هودج فاطمه
زهرا ع رفتم و دیدم که براتها و رقعه‌های نوشته از آسمان
نزد هودج آن حضرت میریزد پرسیدم که این براتها

چه

چیست گفتند این براتهای بیزاری از آتش جهنم است برای
آنها که زیارت حضرت امام حسین ع میکنند در شب جمعه من
التماس کردم که یکی از آن رقعه‌ها برای من بکنیز گفت تو می
گوئی که زیارت آنحضرت بدعت است تا از این سخن توبه
نکنی و بزیارت آنحضرت نروی از این براتهای بیزاری از آتش
چیزی بتو نخواهد رسید گفت من خائف و هولناک
از خواب بیدار شدم برخاستم و متوجه زیارت شدم و تائب
گردیدم از گفته خود ای اعمش بخدا سوگند که تا روح از بدن
من مفارقت نکند از زیارت آنحضرت مفارقت نخواهم
کرد

در آنفس که بمیرم در آرزوی تو باشم
بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم
بوقت صبح قیامت که سر ز خاک برآرم
به گفتگوی تو خیزم بجستجوی تو باشم

در جلد عاشر بحار

روایت شده که موسی بن عمران را مرد اسرائیلی دید که بتعجیل میرفت و رنگ مبارکش زرد شده بود و بدنش ضعیف گردیده و اعضایش بلرزه آمده و دیدهایش گود فرو رفته پس اسرائیلی عرض کرد یا نبی الله من گناه عظیمی کرده ام از پروردگار عالمیان از تو سؤال میکنم که بخواه از من عفو فرماید آنجناب قبول کرد و رفت چون با پروردگار خود مناجات نمود عرض کرد ای پروردگار عالمیان از تو سؤال میکنم و حال آنکه تو پیش از آنکه من تنطق کنم بسؤال من دانائی پس خداوند فرمود ای موسی آنچه از من بخواهی بتو عطا میکنم عرض کرد فلان بنده تو گناه کرده و از تو عفو میطلبد فرمود ای موسی من عفو میکنم از کسیکه از من استغفار کند جز قاتل حسین ع را موسی عرض کرد پروردگارا حسین کیست فرمود آن کسی است که ذکر او بر تو گذشت در وادی طور عرض کرد پروردگارا کی او را میکشد فرمود میکشد او را امت جدش که یاغی و طاغی هستند

وتنفر فرسه وتحمحم وتصهل وتقول في صهيلها الظليمة الظليمة من امة قتلت ابن بنت نبيها واسبش هی هی میزد و شیهه میکشید و فریاد میکند و در فریادش میگوید داد داد از امتیکه فرزند دختر پیغمبر خود را کشتند بروایت منتخب آنجناب را میبوئید و میبوسید و چون زن فرزند مرده گریه میکرد و با بیخال بجانب خیمها روانه شد

شد چون زینب دختر علی ع صدای او را شنید رو کرد بسکینه و فرمود پدرت برایت آب آورده چون سکینه نام پدر شنید شاد مان از خیمه بیرون شتافت فرأت الجواد عاریا والسرج خالیا من راکبه دید اسب از زین ش واژگون و یال و کاکلش پر از خون مقنعه از سر کشید و فریاد کرد واقتیلاه وا ابتاه و احسیناه هذا حسین بالعراء مسلوب العمامة والرداء این حسین است که در بیابان افتاده که عمامه و ردایش را بغارت برده اند بدنش در زمین کربلا افتاده و ... اهل بیت از خیمه بیرون شتافتند انخالا دید ند لطمه برصورت زدند و گریبانها را پاره کردند و فریاد میکردند واحمداه واعلیاه واحسناه واحسیناه الیوم مات محمد المصطفی الیوم مات علی المرتضی الیوم مات فاطمة الزهراء از زیارت ناحیه مقدسه صاحبنا عجل الله تعالی فرجه مستفاد میشود که اهل بیت در آن وقت بقتلگاه رفتند واسرع فرسك شاردا الى خيامك قاصدا محمحما باکیا ای حبیب بزرگوار بعد از افتادن تو بر روی خاک اسب گریان شیهه کشان گریه کنان بجانب خیمه روانه شد فلما رأين النساء جوادك مخزيا ونظرن سرجك عليه ملويا چون زنان اسب را بآنحالت بدون زین واژگون دیدند برزن من الخدور ناشرات الشعور على الخدود همگی از خیام بیرون آمدند در حالتیکه موهایشان برصورت

برصورتهایشان پریشان شده بود لاطمات الوجوه
سافرات بالعویل داعیات لطمه بر صورت میزدند و
فریاد میکردند و استغاثه مینمودند و بعد العز مذ
للات والی مصر علت مبادرات در حالت اسیر ایشان
بعد از عزت ذلیل شده بودند و بحال افتادن تو مبا
درت مینمودند والشمر جالس علی صدرک قابض
لک شیبتک بیده ذابح لک بمهنده وقتی رسیدند با
این ... که شمر بر سینهٔ مطهرت نشسته بود و شمشیر به گلوی
شریفت نهاده بود

اعدا ان عباس بر صادقان
العلم دار سپاه عاشقان
از نفس سوز عشق بر زبان زنده
شاه دین بر حال او گریان زنده
ذوالفقار حیدر ... بر جان او
سلطان ... را ... برادر ...
پیرو ... از عشق برادر ... بیدریغ

بدست شمر ناکسان از تن جدا
کرده دست زادهٔ شیر خدا
گفت ای دست او فتاده خوش شو
تیغ بر دست دگر بگرفت و گفت

آمدم تا بجان بنازم دست
مست گر ز پیکر ز دو دست نیست
خواهم مست بادهٔ عشق حسین
نور بخشم مر نظر نور دو عین
... المحسود روضه خوان

و آن حکایت این است که آن مرحوم فرموده که در نزد اشراف یکی
از پادشاهان کتابی دیدم که این حدیث را با آب طلا نوشته
بودند که یحیی ... گفت من با زوجه خود باتفاق جابر روانه
کربلا شدیم تا زیارت نمائیم مرقد منور حسین را در شب نوزدهم
ماه صفر یک منزلی کربلا فرود آمدیم پس خیمه بجهت زوجه
خود خدیجه بر پا نمودم و من و جابر در گوشه نشسته بودیم و با هم
میگفتیم فردا وارد میشویم و زیارت میکنیم آقا و مولای خود را در این
اثنا بودیم که ناگاه صدای زوجه خود خدیجه را شنیدیم بر خواستم
و بجانب او روان شدم دیدم گریه میکند گفتم این چه حالت است
گفت ای مرد بنشین تا بجهت تو نقل کنم چون نشستم گفت الان
فاطمه زهرا را در خواب دیدم که جامه سیاه پوشیده و موی
سر خود را پریشان کرده و چهار هزار حوریه همراه آن مخدره
بودند که داخل صحرای کربلا شدند چون نظر حضرت فاطمه بر قبر حسین
افتاد نوحه نمود و ناله برآورد و فرمود ای فرزند ارجمند چگونه
بدن پاره پاره تو را در میان خاک و خون مشاهده نمایم بعد از گریه
و زاری بسیار کرده حوریه را که طیبه نام داشت طلبید و فرمود برو بسر
تربت پدر بزرگوارم محمد ص و آنجناب را اعلام نما که فاطمه بر سر قبر فرزندش
حسین آمده است و می خواهد که فردا که روز اربعین است تعزیه ...

بر پا دارد و انتظار قدوم شما را می کشد و بر حوریه دیگر فرمودند
بروید بنجف اشرف و پدرش علی را اعلام نمائید پس روانه
شدند باز خود را بروی قبر حسین انداخت و گریه مینمود
که ناگاه دیدم مردی محاسن سفیدی با نهایت حزن و اندوه
بسرعت تمام بیاید و از متعاقب او مرد دیگری آمد و دو
دست بر سر داشت و جوان سبز پوشی متعاقب او
نیز از یک حوریه پرسیدم که این مرد کیست و ایشان
کیانند گفت آن مردی که پیشش از همه بیامد محمد مصطفی ص
و این بابت علی بن ابیطالب است و آن جوان سبز پوش
حسن مجتبی است پس پیشش آمدند حضرت پیغمبر فرمودند
ای فاطمه زاری مکن که ساکنان ملأ اعلی در خروش آمدند
حضرت فاطمه از شدت گریه متوجه گفتگوی پدر نشد حضرت
فرمودند یا علی برو پیش فاطمه و بگو که برخیز آنحضرت ع
بابا محسن فرمود امام حسن پیشش آمد و عرض کرد ای مادر بجان
نمیخوری دیده تو حسن مرا هم نیز شهید کردند چرا سر از قبر
برادرم برنمیداری فاطمه سر از قبر امام حسین ع بر داشت و فرمود
ای فرزند فدای جگر پاره پاره تو و حلق بناحق بریده برادرت
شوم پس شیشه دادند بدست حضرت امام حسن و فرمودند
ای فرزند این شیشه را نگاه دار که اشک دیده تعزیت
داران

داران برادرت حسین است که جمیع ع نموده‌ام پس حضرت
رسول صلی الله ملکی را فرمود ببرد و ارواح انبیاء و ارواح مردان
و زنان امت مرا حاضر نما گفت ساعتی نشد دیدم پیغمبران
حاضر شدند و خلق دیگر با حوریه بسیار آمدند من از
حوریه پرسیدم که ایشان کیانند حوریه گفت ایشان
ارواح مردان امتند و ایشان که در پهلو حوریه اند ارواح
زنان از امتند آمده اند که در تعزیه حضرت امام حسین ع
فاطمه را یاری نمایند

التماس دعا دارم از خواننده

بشیر گفت در دروازهٔ مدینه حضرت امام زین العابدین ع از خیمه
بیرون آمد و دستمالی در دست داشت که بآن اشک چشم
خود را پاک مینمود و خادمی در عقب سرش بود کرسی گذاشته
وآن مظلوم بر آن کرسی نشست و هو لا یتمالک نفسه من العبرة
آنحضرت نمیتوانست خود را از گریه ضبط نماید پس از اطراف
صداها بگریه و شیون بلند شد و انصار مظلوم را تعزیه می گفتند
پس آن مظلوم بدست مبارک خود بمردم اشاره فرمودند که
ساکت شوید چون ساکت شدند آنحضرت این خطبه را ادا
فرمودند الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک
یوم الدین باری الخلائق اجمعین الذی بعد فارتفع
فی السموات العلی وقرب فشهد النجوی حمد خداوندی را
سزد که پروردگار عالمیان است و با همه خلایق رحیم و مهربان
است و مالک روز جزاست و آفریننده کل خلایق است و آن
کسی که از ادراک عقلها دور است و بلند است ذکر او در آسمانها
و براز پنهان نزدیک است نحمده علی عظائم الامور وفجائع
الدهور والم الفجائع ومضاضة اللواذع وجلیل الرزء
وعظیم المصائب الفاظعة الکاظة الفادحة الجائحة ایها القوم
ان الله وله الحمد ابتلانا بمصائب جلیلة وثلمة

فی الاسلام عظیمة قتل ابو عبد الله وعترته وسبی نساؤه
وصبیته وداروا برأسه فی البلدان من فوق عالی السنان یعنی خدا را
حمد میکنیم او را بر بزرگیهای از امور و مصائب دهور و
بر دردها و رنجها و ماتمهای صبر براندازنده و مصائب عظیمه ای قوم
ای گروه جهان خدا ما را مبتلا گردانید بمصیبتهای بزرگ کشته شد ابو عبد الله
و عترت او را اسیر کردند و سر مطهر او را بر نیزه کردند و در شهرها گردانیدند
و هذه الرزیة التی لا مثلها رزیة و این مصیبتی است که مثل آن
مصیبتی نیست ایها الناس ای قلب لا ینصدع لقتله ام ای
فؤاد لا یحن الیه ام ای سمع یسمع بهذه الثلمة التی ثلمت فی الاسلام
ای گروه مردم کدام قلب است که شکافته نشود از برای قتل آن
مظلوم و کدام دلیست که ناله او بلند نشود و کدام گوش است
که بتواند بشنود این رخنه که در اسلام واقع شده ایها الناس
اصبحنا مطرودین مشردین مذودین شاسعین عن الا
الامصار کانا اولاد ترک او کابل من غیر جرم اجرمنا ولا
مکروه ارتکبناه ولا ثلمة فی الاسلام ثلمناها ما سمعنا بهذا فی
آبائنا الاولین ان هذا الا اختلاق ای گروه مردمان صبح نمودیم

در حالتیکه بسته و دور زنده بودیم و بمدفوع بودیم و دور بودیم از شهرها
گویا ما اولاد ترک و کابل بودیم بدون اینکه گناهی از ما سر زده
باشد یا بمکروهی امر تکب شده باشیم یا رخنه در اسلام انداخته
باشیم نشنیدیم ما این را از آبا اولین خود فوالله لو ان
النبی صلعم تقدم الیهم فی قتالنا کما تقدم الیهم فی الوصایة
بنا لما ازدادوا علی ما فعلوا بنا فانا لله وانا الیه راجعون
من مصیبة ما اعظمها واوجعها وافجعها واکظها وافظعها
وامرها واقل حبها

فلک دلی چه دل فاطمه الم نکرد   اجل چه خیر نساء دختر یتیم نکرد
نبود نوح ولی زاشک نیم طوفان داشت   ز فرقت پدر
او گریه کرد تا جان داشت   ازان قضیه چه هفتاد و پنج روز گذشت
نکرد ترک فغان تا بباب ملحق گشت   ازین جهان چه سفر کرد حضرت زهرا
شکست پشت حسن الیک سید الشهداء   حسین تشنه نه تنها عزای مادر دید
فراق جد و پدر و مرگ شش برادر دید   چه شادی که دلش داشت داغ
چون لاله کسی بسوخت بداغ دو هیجده ساله   یکی بتول چراغ
حریم پیغمبر   یکی شبیه رسول خدا علی اکبر

فرات ابن ابراهیم در تفسیر خود از امام جعفر صادق ع روایت کرده است
که روزی جابر بن انصاری از پدرم حضرت امام محمد باقر ع سؤال کرد از
فضایل حضرت فاطمه حضرت فرمود که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که
چون روز قیامت شود از برای پیغمبران و رسولان منبرها از نور
نصب کنند و منبر من از منبرهای ایشان بلندتر باشد پس حق تعالی
مرا ندا کند یا محمد صلعم خطبه بخوان آنگاه من خطبه بخوانم کسی از پیغمبران
و رسولان چنین خطبه نشنیده باشند پس نصب کنند از برای
اوصیای پیغمبران منبرها از نور و از برای وصی من علی بن ابیطالب ع
از همه آنها عالیتر باشد پس حق تعالی فرماید یا علی خطبه بخوان پس او خطبه
بخواند که احدی از اوصیا چنین خطبه نشنیده باشد پس از برای فرزندان
پیغمبران منبرها بر پا کنند از نور پس از برای دو پسر من و دو گل بوستان
من حسن و حسین ع دو منبر از نور نصب کنند پس حق تعالی امر کند
ایشان را که خطبه بخوانند و ایشان خطبه ادا کنند که احدی از اولاد
پیغمبران ادا نکرده باشد پس جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمه دختر محمد
کجاست خدیجه دختر خویلد کجاست مریم دختر عمران کجاست آسیه
دختر مزاحم کجاست کلثوم مادر یحیی پس ایشان بر خیزند و حق تعالی
ندا کند که ای اهل محشر کرم و بزرگواری از برای کیست امروز پس محمد و علی
و حسن و حسین گویند که مخصوص خداوند یگانه قهار است حق تعالی

ندا کنند که ای اهل محشر من امروز کرم و بزرگواری را
از برای محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین قرار دادم
ای اهل محشر سرها بزیر افکنید و دیدها بپوشید که فاطمه علیها
بسوی بهشت میرود پس جبرئیل ناقه از ناقهای بهشت برای
آنحضرت بیاورد که پهلوهای آنرا بدیبای بهشت مزین کرده
باشند و مهاران از مروارید تر باشند و جهاز آن از
مرجان باشد پس بخوابانند آنرا نزد آنحضرت بران
سوار شود و حق تعالی صد هزار ملک بفرستد که بر جانب
راستش روند و صد هزار ملک دیگر از جانب چپ
او روند و صد هزار ملک که او را بر بالهای خود بردا
رند و بپرواز آرند بسوی بهشت چون بدر بهشت
رسد نظر بعقب کند حق تعالی ندا کند ای دختر حبیب
من برای چه نظر میکنی و حال آنکه امر کرده ام که ترا به بهشت
برند فاطمه عرض میکند ای پروردگار من میخواستم
که قدر و منزلت من نزد تو امروز بر مردم معلوم

معلوم شود پس حق تعالی فرماید که ای دختر حبیب من
برگرد بسوی محشر و نظر کن هر کرا در دل او بیابی محبت
خود یا محبت یکی از ذریت خود دست او را بگیر و داخل
بهشت گردان پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ای جابر
بخدا سوگند که جده ام فاطمه علیها السلام در آن روز از شیعیان
و محبان خود را از صحرای محشر برباید چنانچه مرغ دانه
خوب را از بد جدا می کند چون شیعیان آنحضرت بدر بهشت
میرسند حق تعالی در دل ایشان بیاندازد که التفات
بعقب میکنند حق تعالی ندا فرماید که ای دوستان من برای
چه بعقب التفات کردید و حال آنکه شفاعت فاطمه را
در حق شما قبول کردم ایشان عرض میکنند پروردگارا
می خواستیم که قدر ما هم در این روز بر اهل محشر ظاهر
گردد حق تعالی فرماید شما هم برگردید هر که شما را
دوست دارد برای دوستی فاطمه و هر که شما را طعام
داده باشد برای محبت فاطمه و هر که شما را جامه
پوشانیده باشد برای دوستی فاطمه و هر که شما را

شربتی از آب داده باشد برای محبت فاطمه ع و بهره
از شما غیبتی رد کرده به محبت فاطمه دست ایشانرا
بگیرید و داخل بهشت کنید حضرت باقر ع فرمودند
بخدا سوگند که در صحرای محشر نخواهد ماند مگر
شک کننده یا کافری یا منافقی و چون ایشان را
بطبقات جهنم در اندازند گویند که فما لنا من شا
فعین و لا صدیق حمیم نیست ما را شفاعت
کننده و نه یار مهربان فلو ان لنا کرة فنکون
من المؤمنین چه میشد اگر ما را باز گشتی بدنیا
می بود پس میگردیدیم از مؤمنان حضرت باقر ع
فرمودند هیهات هیهات اگر برگردند بدرستی که ایشان
از دروغ گویان اند

معجزهای فاطمه ع

اول از معجز گفتن در شکم مادر و در حین ولادت
پر کردن زمین از لاله و ریاحین و شکوفه و درخشیدن
نور در همه عالم و گردش کردن آسیا بی حرکت کسی که مشغول
کار

بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تبارک و تعالی ایحسب الانسان ان یترک سدی
بدانکه خداوند عالم جل جلاله عباد خود را در حیرت و سرگردانی و انکار نگذارده
و انکار رد و رؤسای الهیین که از جانب خداوند عالم برای هدایت
و راه نمائی خلق منصوب شده اند ایشان خلاف آنچه بآن مامور اند نفرمایند
قسمی نفرمایند که خلق در ضلال و گمراهی واقع شوند پس آنچه حیرت
و سرگردانی در میانه خلق مشاهده مینمائی بسبب آنست که
عباد خود تقصیر در اخذ معالم دین خود مینمایند و از طریق
عقلا آنکه موجب وصول باعلی مدارج مراتب انسانیت
است منحرف گردیده اخذ معالم دین خود را از غیر اهل آن مینما
یند و بدون اینکه قدم ثابت راسخی در دین الهی داشته باشند
که با تشکیکات مشککین زائل نشود تردد و آمد و شد و مکالمه با مضلین
و راه زنان دین مبین مینمایند معلوم است که شیاطین انسیه
طلب کسی میباشند که معالم دین خود را ندانند پس وقتیکه چنین
کسی بدست مضلی گرفتار شد لابد از طریق مستقیم منحرف
خواهد گردید و بالجمله اینکه شنیده اید که حضرت امام حسن عسکری ع
ولادت حضرت حجة الله را مخفی و پنهان داشت که طاغیان زمان

کاری بشد و بیخته شلمان دانه بدست آسیا و خود بخود داخل
تردانیدن دست و نتیجه خود بیان دیگ طعام مهر هنگام
جوشیدن و نادیدن طعام از بهشت بطریق حضرت مریم و ظاهر
ساختن رطب بهشت بدون هسته و تعلیم کردن دعا بسم الله
النور بسلمان و نمودن خوارق عادات بان و جوشانیدن
دیگ بدون آتش و درخشیدن نور از کلیم و چادر آنحضرت
که در نزد یهود برهمن بود و بدان علت جمعی از یهود
اسلام آوردن و درخشیدن نور از روی آنحضرت روزی سه بار
و آمدن دست بجام و رده دست حلی و تاج و خدمه از برای او
در مجلس جمعی از دشمنان که بعروسی برای استهزاء آنحضرت

آنحضرت در صدد بدست آوردن و بقتل رسانیدن آنجناب یا بیعت
گرفتن از آنجناب بعجلت و قلم مشیت چنین جاری شده بود
که آنجناب بیعت با کسی ننماید تا چون خروج فرماید بگردن
نازنینش طوق بیعت کسی نباشد و شیعیان آنجناب
در زمان غیبتش زیاده بر آنچه ظلم و ستم از دشمنان بایشان
رسیده گرفتار آزار و اشکنجه آن جفا کاران ننموده باشند
پس باین سبب آنجناب را از دشمنان و عامه ناس
مخفی داشتند نه آنکه بالمره حضرت حجة الله [illegible] از
دوستان و شیعیان نموده باشند و امر ایشان را مهمل
و شیعیان را سرگشته و حیران گذارده باشند بلکه
بخواص اصحاب و معتمدین خود و جواری و خادمه که بطلب
امامت بر هر کس ثابت و ظاهر گردد

دولت وصل تو دائم [illegible]
زلف مشکین [illegible]
نواز راه وفا [illegible]
با [illegible] تمام از سر [illegible]
[illegible]
طاق ابروی تو طاق قبله مشتاقان [illegible]
گاه و بیگاه [illegible]

قال الله تبارك و تعالى أيحسب الانسان ان
يترك سدى عادت الله جل و علا بر این جاری شده
است که هیچ طائفه را بی سردار و بی سرکرده
نگذارده و لابد از برای هر فرقه بزرگی و سرکرده
قرار داده و در هر زمانی از ازمنه مردم را تابع
رئیسی و بزرگی قرار داده که باو در احکام و حدود رجوع
نمایند حتی آنکه در بدن انسان از برای حواس ظاهره
و باطنه فرمانفرمائی که دل است قرار داده که اگر انها را غلطی
افتد باو رجوع نمایند چنانچه بدین احاجت بقلب میباشند
همچنین عالم کبیر نیز محتاج بوجود امام ع است و این
مطلب بر همه کس واضح است فضل بن شاذان در غیبت
خود گفته خبر داد ما را محمد بن عبد الجبار گفت عرض کردم بخدمت
حسن بن علی ع که ای فرزند رسول خدا جانم فدای تو میخواهم
که بدانم امام و حجت خدا بر بندگانش بعد از شما
کیست فرمود امام و حجت بعد از من پسر من است
که همنام و هم کنیه رسول خدا است ص آنکه او خاتم حجتهای
خدا است و آخرین خلیفه های او است گفتم از کیست
او فرمود از دختر پسر قیصر پادشاه روم [illegible]
رسیدن آن معظمه که بخدمت الجناب رسید [illegible]

روایت کرده که بشر بن سلیمان نخاس که از اولاد ابو ایوب
انصاری و یکی از دوستان امام علی النقی و امام حسن عسکری
علیهما السلام و همسایه ایشان بود در سر من رای نقل
نمود که کافور خادم نزد من آمد و گفت امام علی النقی ع
ترا میطلبد بخدمت انحضرت رفتم و نشستم پس فرمود که
یا بشر تو از اولاد انصاری دوستی ما همیشه در دلهای
شما بوده که انرا خلف از سلف میبرند شما موثقین
اهل بیت هستید بدرستیکه ترا صاحب شرافت میکنم که
از شیعه در مقام دوستی سبقت بان نگرده اند و ترا
مطلع بسری میگردانم و بجهت خریدن کنیزی میفرستم پس
انحضرت مکتوبی در نهایت لطافت با خط رومی تحریر فرمودند
و مهر شریف خود را بران زدند و همیان زردی که دویست
بیست دینار دران بود بیرون نمودند و فرمودند که این
را بگیر ببغداد برو و در فلان وقت کشتیهای اسیران [illegible]
تو میرسند و میبینی کنیزان را در کشتیها انوقت میبینی که
اکثر مشتریها از وکلاء بنی عباسند و جمع قلیلی از جوانان
عرب و وقتی که اینرا دیدی در همه انروز مراقب کشتیها باش

[illegible]

از اصحاب کشتیها که عمر بن یزید نخاس نام دارد و تا آن ببیند
بمشتریها جاریه را که صفت او چنین و چنانست و او
دو حریر پوشیده و از دیدن و دست مالیدن مشتریها
ابا میکند و مشتری میگوید که عفت این کنیز مرا در خریدن
وی رغبت زیاد کرده نیز و بسیصد دینار بمن بفروشید پس آن
کنیز میگوید که اگر تو در زی سلیمان بن داود و بر دبه او ظاهر
شوی مرا در تو رغبتی نخواهد شد پس مشتری از تاسف مال خود
نخاس گوید که چاره چیست کنیز گوید که این تعجیل چیست
و حال آنکه من باید مشتری را اختیار نمایم در اینوقت
یا بشیر برو نزد عمر بن یزید نخاس و بگو بلکه در نزد من
مکتوب با خط و لغت رومیه هست که بعضی اشراف نوشته
و کرم و وفا و سخای خود را در آن وصف کرده و آنمکتوب را
بآن کنیز ده و او اخلاق صاحب او را به بیند اگر باو میل
کرد من وکیل او هستم در خریدن بشیر گوید هر چه مولای
من فرموده بود بعمل آوردم و چون بمکتوب آنحضرت نظر
نمود گریه شدید نمود و گفت که مرا بصاحب این
مکتوب بفروش پس من در قیمت گفت گوی کردم
تارای

تاراضی شد بدویست و بیست دینار که مولای من بمن داده
بود قرار گرفت پس ثمن را باو تسلیم نمودم جاریه را در حالتی
که شادان بود قبض نمودم و بحجره خود آوردم و او از گریبان
بیقراری مکتوب امام علی النقی ع را میبوسید و بر چشم میگذارد
گفتم که از تو تعجب دارم زیرا که می بوسی مکتوبی را که صاحب
آنرا نمیشناسی گفت که ای عاجز و ضعیف بمعرفت اولاد انبیا
شکوت خالی کن که من ملیکه دختر یشوعا پسر قیصر رومم
و مادرم از اولاد حواریین است نسبتش بشمعون وصی
حضرت عیسی میرسد خبر دهم ترا قصه عجیبه خود را بدر
ستیکه جدم قیصر اراده نمود که مرا به پسر برادرش
تزویج نماید و من در سن سیزده سالگی بودم پس
در قصر خود جمع نمود از قسیسین و رهبان سیصد نفر
و از اشراف هفتصد نفر و از امراء و نقباء لشکر و ملوک
عشایر چهار هزار نفر و تختی از جواهر مکلل مرصع ساخته
بود در صحن قصر بالای چهل پله نصب نمود پس برادرزاده
را روی آن تخت نشانید و بتها را دور آن جمع نمودند و علما
نصاری با احترام تمام پیش روی ایستاده و اسفار انجیل را
واکردند ناگاه بتها همه بپایین ریخته و پایهای تخت شکسته

و پسر برادرش بزیر افتاد با تخت پس اکابر و اعیان همه
ترسان و لرزان گردیدند بزرگشان گفت ای پادشاه
مرا از ملاقات این نحسها معاف دار که این گونه
احوال دلالت بر زوال و اضمحلال ملت مسیحی
دارد پس جدم من از این احوال متغیر شده گفت
که ستونها را اقامه نمایند و چلیپاها را بالای تخت بگذارید
مجلس را دوباره آرایش دادند باز حادثه اولی رو داد
و مردم پراکنده گردیدند و جد من غمگین با هم و غم برخواست
داخل حرمسرا شد و در شبی که بعد از آن روز بود در
عالم رؤیا دیدم که حضرت مسیح با جمعی از حواریین در
قصر قیصر جمع شدند در جائی که تخت نصب نموده بودند منبری
از نور نصب نموده اند و در آن حال محمد ص و وصی او و جمعی
از اولاد امجاد و بعضی داخل شدند پس مسیح پیش رفته
با حضرت رسول ص معانقه کرد محمد فرمود یا روح الله
آمده ام بخواستگاری ملیکه دختر وصی تو شمعون برای
پسر خود و اشاره بامام حسن عسکری ع نمود حضرت مسیح
بشمعون نگاه کرد فرمود ترا عزت و شرف رسید رحم
خود را بر رحم آل محمد ص وصل کن شمعون عرض کرد

کردم

که کردم پس عیسی بالای منبر آمدند محمد ص خطبه ادا فرموده
و مرا به پسرش عقد نمود و حضرت مسیح و اولاد امجاد او
و حواریین با جزء عقد شاهد شدند پس وقتیکه بیدار شدم
ترسیدم و حکایت رؤیا را اظهار نکردم که مبادا پدرم
و برادرم مرا بکشند این سر را مخفی میداشتم و افشا نمیکردم
تا اینکه محبت امام حسن عسکری ع در سینه من جا گرفت
و مرا از طعام و شراب باز داشت پس بدنم لاغر شد
و بشدت مرض و رنجوری مبتلا گردیدم و در شهرهای روم
طبیبی نماند مگر اینکه پدرم احضار نمود و از مداوای من
عاجز شدند وقتی پدرم مایوس شد بمن گفت که ای نور دیده
آیا بدلت هیچ خواهشی در این دنیا است گفتم که درهای
فرج بر روی من بسته شده اگر اسیران مسلمانان را از زندان
بیرون کنی امید هست که مسیح و مادرش مرا عافیت دهند
پس پدرم خواهش مرا بعمل آورده من اظهار صحت نمودم
پدرم مسرور شد و باکرام اسیرها مایل گردید چهار شب
بعد از رؤیای سابقم در عالم رؤیا دیدم که سیدة النساء فاطمه
زهرا ع با حضرت مریم و هزار نفر از حوریان جنان بزیارت

من آمدند و حضرت مریم بمن گفت که اینست سیدة نسا
مادر شوهرت پس من دامن او را گرفته میگریستم و از
نیامدن حضرت امام حسن عسکری ع شکایت میکردم
حضرت فاطمه عها فرمودند که او ترا زیارت نمیکند زیرا که
تو در مذهب نصاری هستی و خواهر من مریم از دین
مسیحی تبرّی میکند اگر میل رضای الهی و رضای مسیح و مریم
و زیارت امام حسن عسکری ع میل داری بگو اشهد ان
لا اله الا الله و ان ابی محمداً رسول الله و چون این کلمه
طیبه بر زبان جاری نمودم مرا بسینه خود چسبانید
و فرمود که حالا منتظر زیارت فرزندم باش من او را
بنزد تو میفرستم از خواب بیدار شدم در حالیکه
میگفتم واشوقاه الی لقاء ابی محمد بعد از آن بزیارت
من آنحضرت آمد باو گفتم که چرا بر من جفا کردی
ای حبیب من و حال آنکه دلم را از محبت شما پر کرده ام
فرمود تاخیر آمدنم شرکت تو بود حال که اسلام قبول
کردی هر شب بزیارت میآیم از آنوقت تا حال ترک
من نکرده بشیر گوید من باو گفتم که چه طور در

میان اسرا افتادی گفت که خبر داد مرا امام حسن عسکری ع
که جد تو قیصر در فلان روز لشکر بقتال مسلمین میفرستد
تغییر صورت نموده با ایشان ملحق شو و چند نفس کنیز با خود
بردار پس بفرموده او عمل کردم ناگاه قراولان مسلمین
بما برخوردند و ما را گرفتند و امر من باین نهج شد که می بینی
بشیر گوید وقتیکه او را بسر من رای آوردم بخدمت حضرت
امام علی النقی ع حضرت فرمودند که چه طور دیدی عزت اسلام
و ذلت نصرانیه را عرض کرد که یا بن رسول الله چگونه
وصف کنم چیزی را که شما از من داناترید حضرت فرمودند
میخواهم ترا اکرام نمایم ایا ده هزار دینار بتو عطا
نمایم یا بشارتی دهم که دلترا شاد سازم نرجس عرض کرد مژده
میخواهم آنحضرت فرمود که ترا بپسری بشارت میدهم که
شرق و غرب عالم را میگیرد و زمین را پر از عدل و داد
میکند چنانکه پر از ظلم و جور گردیده باشد نرجس عرض
کرد که از که ام شوهر فرمود از کسی که محمد ص ترا در فلان
شب و فلان ماه و فلان سال از او خواستگاری نمود
حضرت مسیح و وصی او ترا بان تزویج نمودند نرجس عرض
کرد بپسرت امام حسن عسکری ع حضرت فرمود که ایا میشناسی او را

عرض کرد از و تمکینه در دست سیدهٔ نسا بشرف اسلام
مشرف شده ام شبی نگذشته که او بن یاتیه من نیامده
باشد بشیر گوید که آنحضرت فرمود یا کافور خواهر حلیمه
مرا نزد من آر پس حکیمه آمد حضرت فرمود که این کنیز
نیست که گفتی حکیمه با او معانقه نمود حضرت فرمودند
یا بنت رسول الله حسن ابن علیه او را فرایض و سنن
یاد ده که این زن امام حسن عسکری و مادر قایم
است

امروز همه روی زمین رشک جنان شد | از نور مرا این درون فلک پیر جوان شد
از پرده عیان روی خداوند جهان شد | سرخیل ملایک را امروز عیان شد

آنکته که پنهان بود در خلقت آدم

صبح ازل امروز برآورد تنفس | انوار هدی تافت بآفاق و بانفس
تا چند لا زنده از صفح تقدس | امروز فرا گیر پر و بال چو فطرس

از تهنیت مقدم مولود مکرم

روزیکه زمین غیرت افلاک برین شد | چون از صدف پاک جدا در ثمین شد
فرمان خداوند بجبریل امین شد | با خیل ملک از عرش نازل بزمین شد

تا عرض دهد تهنیت حضرت خاتم

کای شاه رسل سید کل خواجه اسرس | امروز حسین بن علی زاده زهرا
از عالم غیب آمده در ساحت دنیا | زین نو گل خندانت طوبی لک طوبی

با حالت شادان ز رباب خاطر خرم

کیهان

قال الله تبارک و تعالی وَ وَصَّیْنَا الْاِنْسَانَ بِوَالِدَیْهِ
اِحْسَانًا حَمَلَتْهُ اُمُّهٗ کُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ کُرْهًا بفعل نکرها
وصیت کردیم ما انسان را بوالدین او به نیکی حامله
شد و با و مادر او و از روی کراهیت و وضع کرد او را
از روی کراهیت از علی بن ابرهیم در تفسیر این آیه شریفه
که مراد از احسان رسول خدا است و مراد بوالدین
حسن و حسین اند و شاید در تعبیر از ایشان بوالدین
از جهة این باشد که امام بمنزله والد است از برای
رعیت و در مشفق بودن برایشان بنا بر این آیه
بمعنی این چنین باشد که وصیت کردیم ما انسان را با
کرام حسن و حسین ع که دو والد معنوی مایند از برای
خاطر رسول خدا و نیکی کردن بایشان باعتبار انتساب
ایشان است و وصیت فرمود رسول خدا بمراعات
ایشان و حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که چون
حامله شد حضرت فاطمه زهرا ع بحضرت امام حسین ع که
جبرئیل نازل شد بر رسول خدا صلعم و عرض کرد نود

[illegible]

است که متولد شود از فاطمه پسری که بعد از تو شهید
میکنند امت تو او را پس چون فاطمه حامله شد بحسین ع
کراهت داشت حمل او را و چون وضع نمود حمل خود را
کراهت داشت وضع او را حضرت فرمودند یا در دنیا
هیچ مادر ندیده اید که پسری متولد شود از او کرا
هت داشته باشد او را و لکن فاطمه زهرا ع کراهت
داشت او را بجهت اینکه میدانست که شهید خواهد شد
و در باب او نازل شد و حمله و فصاله ثلثون شهرا در شکم
مادرش شش ماه ماند و مدت شیر خوردنش بیست و
چهار ماه بود که مجموع سی ماه باشد و حضرت امام
جعفر صادق ع فرمود که فرزندی که شش ماه متولد شود
زنده نمانده است مگر حضرت امام حسین ع و حضرت عیسی ع
و بروایت دیگر حضرت یحیی ع حضرت فاطمه ع فرمودند
همینکه ماه ششم باخر رسید و چون شب جمعه سیم ماه
مبارک شعبان شد آن فرد الهی و آن در شاهوار از صدف
عصمت فاطمه ظاهر و هویدا گردید پس خداوند جلیل
رضوان خادم جنان را امر فرمود که جنت را زینت

فرما

فرماید و خوشبو گرداند بجهت کرامت انمولود مسعود
برو در گلشن جنت فرود آی جنان را بهر حور العین
بیارای کنار سلسبیل انجمن ساز فرشش از سندس
استبرق انداز برقص آور تو آن سرو چمن را به بلبل
گو بخوان صوت حسن را سلیمانی بگلبن ده ز بخشش بقمری
منصب خنیاگری بخش بده ساغر بنجم زان گلشن بنرگس
گو که بادت چشم روشن بپای گل بگو خاری نباشد کسی
با کسی کار نباشد و وحی فرمود حور العین را که همه زینت
کنند بجهت کرامت او و وحی فرمود بملائکه مقربین که
همه برپا شوند و صفها آراسته کنند تسبیح و تهلیل
الهی کنند بجهت کرامت او پس وحی فرمود بجبرئیل که هزار
قبیله از ملائکه که هر قبیله هزار هزار ملک بوده باشد
با خود بردارد که همه بر اسبهای رنگین که همه زین و لجام
کرده باشند و بر انها قبها از در و یاقوت بوده باشد
سوار شوند و در اطراف انها ملائکه روحانیین
که در دستهای ایشان حربها از نور باشد بزمین نازل

شوند بجهت تهنیت این فرزند که برای جناب
محمد مصطفی متولد شده و وحی کرد بمالک
خازن جهنم که آتش را فرو نشان از اهلش برای
کرامت مولودی که متولد شده است برای محمد صلعم

که ای قهر الهی را نهانند — جهنم را فرو بنشان زبانه
حرارت بازگیر از نار سرکش — زچشم تر بزن آبی بر آتش
ببند بر روی دیگ قهر سرپوش — که امشب دیگ رحمت میزند جوش

و وحی فرمود بسوی جبرئیل که نازل شو بسوی زمین با ملائکه
و با خود ببر بدیدار ملائکه روحانیان که هر یک از نور در دست دارند
شسته باشند و با این تهنیت و زینت برو بدین محمد ص و او را
تهنیت و مبارکباد بگو جبرئیل برای بجا آورد او جبرئیل
خبر داد آنحضرت را که من او را حسین نام کرده ام و بگو با
محمد او را خواهند کشت بدترین امت تو و بر بدترین
چهارپایان سوار باشند و ای کسی که او را باشد
بات باز دیگر هم خداوند عالم بملائکه امر فرمود که بر زمین
رو و شعرش در آسمانها بهم رسیدند وقتی بود که

همین

همین مظلوم غریب در صحرای کربلا بر روی خاک چون
طایر نیم بسمل در میان خاک و خون دست و پا میزد
در آن وقت خطاب بارواح پیغمبران اولین و آخرین
و ملائکه مقربین رسید که ای ارواح مقدسه و ای ملائکه
در این دم خون حلقوم مبارک با این زمین خواهد
ریخت که این زمین مسجود جمیع مقربین شود ای
جبرئیل با هزار قبیل از ملائکه بجانب زمین کربلا بشتاب
و مشغول ماتم زاده خود حسین را ملاحظه نما در آن حال غلغله

در صوامع ملکوت افتاد — بلرزید سر خود و گیتی چه بید
ز خود گشت روح و بنات ناامید — زبان ملایک شد
از زبس لال همه افسانش ز غم گشته کان — میکائیل و جبرئیل
گستردند پر نهان کرده در زیر پر بال و سر — ز تن رفته
روحانیان از روان — فتاده ز عرش برین قدسیان

ورود حضرت امام رضا ع

نیشابور ۲ امام یباهی به الملک و الدین

سلام علی آل طه و یس   سلام علی آل خیر النبیین   سلام علی
روضة حلّ فیها ۲ امام بحق شاه مطلق که آمد   حریم
درش قبله گاه سلاطین   شه کاخ عرفان گل باغ احمد
در درج امکان مه برج تمکین   علی بن موسی الرضا کز خدایش
رضا شد لقب چون رضا بودش آیین

در بحار و عوالم مسطور است از ابو صلت هروی که گفت
در خدمت حضرت رضا ع بودم وقتیکه خبر باهل نیشا
بور رسید که آن بزرگوار وارد بلدشان شد مردم همه
استقبال کردند و هر کدام خواهش کردند که امام در
منزل ایشان نزول اجلال کند آنجناب قبول نفرمود
در خانه زنی که نام او حمیده بود منزل نمودند محملی
روی قاطر بسته بودند که محل جلوس آن از نقره
و پوشش آن از زر و حضرت از مردم و از علما عده
خواهش میکردند که آنچه بر شما لازم بود از احترام اولاد
رسول بجا آوردید خدا شما را جزای خیر بدهد

دو

دو نفر بودند از رؤسای اهل نیشابور که ضبط اخبار
و احادیث نبویه میکردند اسم یکی محمد ابن اسلم طوسی
و دیگری ابو زرعه میگفتند بعد و عرض کردند ایها
السید و ابن السادة ایها الامام و ابن الائمة
ایها السلالة الطاهرة الرضیة ایها الخلاصة
الزاکیة النبویة بحق آبائک الاطهرین و اسلافک
الاکرمین الا اریتنا وجهک المبارک المیمون
و رویت لنا حدیثا عن آبائک عن جدک نذکرک به
تمه خاندان بزرگوارا که خلق نیشابور از اطراف
و نواحی و راههای دور باین شوق آمده اند که
جمال عدیم المثال شما را زیارت کنند توقع داریم
که روی مبارک خود را بخلق بنمائی و حدیثی از جد شما
پیغمبر ص نقل کنی که بیادگار در میان اهل خراسان بماند
حضرت فرمود جلو قاطر را نگه داشتند و دامن محمل را
بلند کردند سر مبارک خود را از عماری بیرون آوردند
که چشمهای دوستان از دیدن روی آن سرور

روشن شد وکان زوابتاه کذوابتی رسول الله
دو گیسو داشت آنحضرت مانند گیسوهای پیغمبر صلعم
پس مردم صداها بناله و گریه بلند کردند بسیاری لباس بناله
های خود را پاره کردند و بعضی در خاک میغلطیدند
و بعضی سم استر بغله را میبوسیدند و اشکها از چشم
جاری بود تا نصف روز خلایق باین احوال بودند آخر امر
فصاحت الائمة والقضاة معاشر الناس اسمعوا
وانصتوا بزرگان و پیشوایان و علما گفتند ای مردم خراسان
گوش بدهید و خاموش باشید تا کلام امام را بشنوید
که چه میفرماید پس از این اذیت پس سخن خود بکنید
فسکنت الاصوات صداها همه ساکن و ساکت
شد چون مردم آرام گرفتند حضرت رضا علیه الاف التحیة
والثنا فرمودند حدثنی ابی موسی ابن جعفر
الکاظم ع قال حدثنی ابی جعفر بن محمد الصادق
قال حدثنی ابی محمد بن علی الباقر ع قال حدثنی
ابی علی بن الحسین ع زین العابدین قال حدثنی
ابی الحسین بن علی ع شهید ارض کربلا قال حدثنی

ابی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع شهید ارض
کوفه قال حدثنی اخی و ابن عمی محمد رسول الله صلعم
قال حدثنی جبرئیل قال حدثنی سمعت رب العزة یقول
کلمة لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی و من
دخل حصنی امن من عذابی حضرت که این حدیث را
مجملا بیان فرمودند کسانیکه نزدیک بودند شنیدند
اما کسانیکه دور بودند صدا بلند کردند که ما نشنیدیم ابو
زرعه و محمد بن اسلم حدیث را تقریر و املا کردند
باواز بلند و مردم نوشتند وعدت من المحابر اربع
وعشرون الف سوی الدوی بیست و چهار هزار
قلمدان بیرون آوردند و این حدیث مجملا را نوشتند
پس جلو قاطر را کشیدند و روانه شدند فلما مرت
الراحلة اطلع راسه ونادی بشرطها وشروطها
وانا من شروطها باز حضرت دو مرتبه سر خود را از عماری
بیرون آوردند و رو بمردم کردند و فرمودند که قول لا
اله الا الله آدمی را از جهنم نجات میدهد لیکن شرطی

دارد و من از شرایط آنم که باید اعتقاد با مامت من
داشته باشند که اعتقاد با مامت من و آباو اجداد من
شرط آنست که من مات ولم یعرف امام زمانه مات
میتة جاهلیة اما ایمان از اهل شام وقتیکه امام بیاید
وارد شام

روایت شده از مالک بن ضمره که در حینیکه ابوذر
اخراج کردند بربذه علی ع و مقداد و عمار و حذیفه
و عبدالله بن مسعود بمشایعت او رفتند
ابوذر گفت حدیثی نقل کنیم از پیغمبر ص و دعا کنیم
از برای او و تصدیق کنیم او را علی ع فرمود شما میدانید
نیز که حال وقت سخن گفتن من نیست عرض کردند
راست میگوئی بحذیفه گفتند تو نقل کن گفت
شما همه میدانید که من هم میشدم از مشکلات
و از اسرار تحقیق میکردم و حرف خبر میداد رسول ص
گفتند ابن مسعود خبر دهد بار گفت شما

عمل نه

میدانید
که من غیر قرآن چیزی یاد نگرفتم شما میدانید اصحاب حدیث
گفتند راست میگوئی بمقداد گفتند تو خبر ده گفت من از
فتنهائیکه حادث میشد میپرسیدم از عمار گفتند تو حدیثی نقل
کن گفت من حافظه ندارم و بسیار فراموش میکنم
ابوذر گفت من حدیثی نقل کنم که همه شنیده باشید که
پیغمبر ص فرمود آیا شهادت میدهید بوحدانیت خدا و رسالت
محمد ص و آمدن قیامت و برانگیخته شدن مردها از قبرها حقیقت
است و در زنخ گفتند شهادت میدهیم و پیغمبر فرمود که
بدترین اولین و آخرین دوازده نفر میباشند شش از او
لین و شش از آخرین شش اولین قابیل و فرعون و هامان
و قارون و سامری و دجال که نام او در اولین است اما خلفای
شش در آخر نیست و شش نفر از آخرین گوساله که نعثل باشد
یعنی عثمان و فرعون که معاویه است و هامان این امت
زیاد بن ابیه و قارون این امت سعد بن ابی وقاص و سامری
این امت ابو موسی اشعری است و عمرو بن العاص اما این
شهادت را دارید که از پیغمبر شنیده اید گفتند بلی

بقیه دارد

در بیان معجزات حضرت رسول صلعم در ربع شام

محمد بن اسحق طبری در تاریخ خود و ابوالحسن بکری در کتاب انوار
از حضرت صادق ع روایت کرده اند که چون بربع شام رسیدند
بعقبه ایله و در آن عقبه دیری بود پر از راهبان و در
میان آن راهبان راهبی بود که بزرگ و سر کرده
ایشان بود نامش فلیق بن یونان بن عبد الملک
و در نزد وی سفری بود از توریت و انجیل که از
زمان عیسی ع با او بود و صفت پیغمبر آخر الزمان در آن
سفر بود هر زمان که انجیل میخواند و بصفتهای آنحضرت
که میرسید گریه میکرد و براهبان میگفت که ای فرزندان
من کی باشد شما شده قدوم پیغمبر آخر الزمان از
حجاز برای من آورید که مهتر بتاج کرامت و شرف
بسایبان ابر است و شفیع عاصیان است راهبان
میگفتند خود را هلاک ساختی در تاسف بروی فلیق
گفت ظاهر شده در بیت الله الحرام و نزدیک است بد
ینجا رسد چون کاروان بنی هاشم بدان مکان
رسیدند نور جمال محمدی صلعم چون آفتاب رخشان

اوبا

بر و بیابان و دیر راهبان را ساطع کرد راهبان از دهشت
از دیر بر آمده نظاره بر کاروان میکردند دیدند که نوری
از روی بلند و ابری بر سرش سایه انداخته بنزد فلیق
آمده‌اند و گفتند که ای بزرگ ما کاروانی از قریش
آمده و در میان ایشان جوانیست نور از رویش بلند
گردیده و ابری بر سرش سایه انداخته فلیق گفت شاید
که تلخی فراق هجران من بشهد وصال مبدل گردد پس فلیق
دست بجانب آسمان بلند کرده عرض کرد خداوندا بجاه
محمد صلعم که محبوب من است که نور دیده ام را بر من رد کنی
پس چشمهایش چون دو شمع کافوری روشن گردید
گفت ای راهبان اگر آن جوان که دیدید میان کاروان
فرود آید در زیر آن درخت و آن درخت سبز گردد
و بار آورد البته پیغمبر آخر الزمان است زیرا که چندین
پیغمبر در زیر این درخت نشسته و از آن چاهیکه در
حوالی آن درخت است از زمان عیسی ع خشک گردیده
و پیغمبر آخر الزمان باید آب از آن چاه بیاشامد راهبان
نظاره میکردند دیدند حضرت ع بنزدیک آن درخت

در بیان معجزات حضرت رسول صلعم در راه شام

محمد بن اسحق طبری در تاریخ خود و ابوالحسن بکری در کتاب انوار
از حضرت صادق ع روایت کرده اند که در راه شام رسید
بعقبه ایله و در آن عقبه دیری بود پر از راهبان و در
میان ان راهبان راهبی بود که بزرگ و سرور ایشان
بود نامش فلیق بن یونان بن عبدالله
و در نزد وی سفری بود بعد از توریت و انجیل که از
زمان عیسی ع با او بود و صفت پیغمبر آخرالزمان در آن
سفر بود هر زمان که انجیل میخواند و بصفتهای آنحضرت
که میرسید گریه میکرد و براهبان میگفت که ای فرزندان
من کی باشد شما شده قدوم پیغمبر آخرالزمان از
حجاز برای من آورید که متوج بتاج کرامت و شرف
بسایبان ابر است و شفیع عاصیان است راهبان
میگفتند خود را هلاک ساختی در تاسف بروی فلیق
گفت ظاهر شده در بیت الله الحرام و نزدیک است بد
ینمکان رسد چون کاروان بنی هاشم بدان مکان
رسیدند نور جمال محمد صلعم چون آفتاب رخشان

اوبا

بر و بیابان و دیر راهبان را ساطع کرد راهبان از دهشت
از دیر بر آمده نظاره بر کاروان میکردند دیدند که نور

قال الله تبارك وتعالى ان زعمتم انكم اولياء لله من دون الناس فتمنوا الموت ان كنتم صادقين

ق
یش
بلند

... بر سر ... سایه انداخته ... شاید
که تلخی فراق هجران بمن بشهد وصال مبدل گردد پس فلیق
دست بجانب آسمان بلند کرده عرض کرد خداوندا بجاه
محمد صلعم که محبوب من است که نور دیده ام را بمن رد کنی
پس چشمهایش چون دو شمع کافوری روشن گردید
گفت ای راهبان اگر آن جوان که دیدید میان کاروان
فرود آید در زیر آن درخت و آن درخت سبز گردد
و بار آورد البته پیغمبر آخرالزمان است زیرا که چندین
پیغمبر در زیر این درخت نشسته و از آن چاهی که در
حوالی آن درخت است از زمان عیسی ع خشک گردیده
و پیغمبر آخرالزمان باید آب از آن چاه بیاشامد راهبان
نظاره میکردند دیدند حضرت بنزدیک آن درخت

در بیان معجزات حضرت رسول صلعم در ربیع شام

محمد بن اسحق طبری در تاریخ خود و ابو الحسن بکری در کتاب انوار
از حضرت صادق ع روایت کرده اند که در ربیع شام رسید
بعقبه ایله و در آن عقبه دیری بعد براز راهبان و
میان ان راهبان راهبی بود که بزرگ و رئیس
ایشان بود نامش فلیق بن یونان بن عبد
و در نزد وی سفری بعد از توریت و انجیل که از
زمان عیسی ع با او بود و صفت پیغمبر آخر الزمان در آن
سفر بود هر زمان که انجیل میخواند و بصفتهای آنحضرت
که میرسید گریه میکرد و براهبان میگفت که ای فرزندان
من کی باشد شما شده قدوم پیغمبر آخر الزمان از
حجاز برای من آورید که متوج بتاج کرامت و شرف
بسایبان ابر است و شفیع عاصیان است راهبان
میگفتند خود را هلاک ساختی در تاسف بروی فلیق
گفت ظاهر شده در بیت الله الحرام و نزدیک است بد
ینجا رسد چون کاروان بنی هاشم بدان مکان
رسیدند نور جمال محمدی صلعم چون آفتاب رخشان

ادبا

برو بیابان و دیر راهبان را ساطع کرد راهبان از دهشت
از دیر برآمده نظاره بر کاروان میکردند دیدند که نور

لیق

فریش

ن بلند

... شاید
که تلخی فراق هجران من بشهد وصال مبدل گردد پس فلیق
دست بجانب آسمان بلند کرده عرض کرد خداوندا بجاه
محمد ص که محبوب من است که نور دیده ام را بر من رد کنی
پس چشمهایش چون دو شمع کافوری روشن گردید
گفت ای راهبان اگر آن جوان که دیدید میان کاروان
فرود آید در زیر آن درخت و آن درخت سبز گردد
و بار آورد البته پیغمبر آخر الزمان است زیرا که چندین
پیغمبر در زیر این درخت نشسته و از آن چاهیکه در
حوالی آن درخت است از زمان عیسی ع خشک گردیده
و پیغمبر آخر الزمان باید آب از آن چاه بیاشامد راهبان
نظاره میکردند دیدند حضرت بنزدیک آن درخت

رفته وان درخت ببرکت آنحضرت سبز گردید و از آنجا
بر سر چاه آمد آب دهان بران چاه انداخت آب
بسیار از ان بجوشیدن گرفت چون راهب این معجزات
و علامات مشاهده کرد براهبان گفت آنچه مطلوب
من بود حاصل گردید پس تهیه ضیافت کنید شاید که
سید اولاد آدم صاحب مکه و حرم بضیافت حاضر آید و عهد
و پیمان برای راهبان از وی گیرم راهبان تدارک ضیافت دیدند
فلیق گفت بروید بنزد بزرگ این کاروان و از زبان
من سلام رسانید و بگوئید که بزرگ ما برای تو طعامی مهیا کرده
است میخواهد که بنور قدوم دیر او را منور سازید پس راهبی
از دیر فرود آمده در میان کاروان آمده ابی جهل را دید که
جامهای فاخر پوشیده حضرت را ندید چنان دانست که بزرگ
کاروان ابی جهل است سلام راهب را برو رسانید و او را
تکلیف ضیافت نمود ابو جهل در میان قوم ندا داده که
ایقوم راهبان دیر برای من ضیافتی کرده اند اجابت
طعام و نمائید مردم کاروان گفتند ای ابی جهل که را در
میان مالها گذاریم گفت محمد امین است بوی سپارید پس
قوم

قوم همگی بنزد آنحضرت آمده التماس نمودند که نگهداری مالهای
ایشان کند آنحضرت قبول کرده اند و همگی متوجه دیر شدند و ابی
جهل پیشاپیش همه بود چون داخل دیر شدند و طعام برای
ایشان حاضر شده ایشان مشغول خوردن شدند راهب
کلاه از سر برداشته در روی مردم کاروان نظر میکرد کسی
که صفات پیغمبر آخر الزمان در روی باشد ندید گفت ای سادات
قریش آیا کسی از شما در میان مالها مانده است ابو جهل گفت
بلی طفل خورد سالی که اجیر یکی از زنان مکه است پس حمزه
از جای جسته مشتی بر ابی جهل زد که بر پشت افتاد پس از
گریبانش گرفته فرمود ای بد نژاد چرا نام محمد بدین خوا
ری بردی چرا نگفتی که بشیر مؤمنان و نذیر منافقان و چراغ
نور بخش اهل ایمان در میان قافله مانده است حمزه بر فلیق
گفت ای فلیق بر من بنما سفری که صفات پیغمبر آخر الزمان
در وی نوشته راهب سفر را حاضر کرد گفت در این سفر نوشته
شده در شکل میانه بالا است و در میان دو دوشش علامتی
آشکار است ابری بر سرش سایه اندازد از زمین تهامه بر
ینمقان گذر کند شفیع عاصیان باشد در روز قیامت حمزه
گفت ای راهب همراه من بیا که آنچه تو میخواهی در زیر این

این درخت نشسته راهب همراه حمزه از دیر پائین آمده رسیدند
بنزد آنحضرت فلیق عرض کرد السلام علیک یا ابا الفتیان
آنحضرت فرمود علیک السلام یا عالم الرهبان ایها الفلیق
الشفیق راهب تعجب کرده عرض کرد از کجا دانستی که نام
من فلیق است و نام پدرم یونان حضرت فرمودند
کردانا گردانید مرا آنکس که خبر داده بر تو از بعثت من در
آخر زمان پس راهب خود را بر قدوم آنحضرت انداخته
عرض کرد ای سید بشر و شفیع روز محشر میخواهم اجابت
من نمائی و مرا مشرف گردانی حضرت فرمود ای فلیق
مردم کاروان مالهای خود را بمن سپرده اند راهب
عرض کرد یا محمد مالهای ایشان را واگذار که چیزی فوت
اگر شد من از عهده بر آیم پس آنحضرت روانه دیر گردید
و دیر راهب را دو در بود یکی کوچک و پست خواست که
آنحضرت را از در کوچک داخل کند تا معجزات و کرامات
آنحضرت را مشاهده نماید چون فلیق داخل شد ترس بروی
مستولی شد دید که پایهای در بلند گردیده آنحضرت داخل
شدند چون قوم آنحضرت را دیدند همگی بر پا ایستادند
و تواضع کردند و آنحضرت درمیان هم نشسته فلیق و راهبان
در حوالی و اطراف ایستادند تحفهای شام و طرفهای

الی

یمن برای آنحضرت بعنوان هدیه حاضر کردند فلیق در
دل خود دعا میکرد و عرض میکرد خداوندا ظاهر کن بر من
مهر نبوت را خداوند جبرئیل را فرستاد و جامه از دوش
مبارک آنحضرت برداشته مهر نبوت چون آفتاب ظاهر
گردید و کل دیر را نور فرو گرفت فلیق از هیبت بسجده
افتاد چون سر از سجده برداشت عرض کرد والله یا محمد صلعم
توئی پیغمبر آخر الزمان من از شما التماس دارم که عهد و پیمان
از ما بگیری که کاشکی من در خدمت تو میبودم تا هنگام بعثت
شما

یکی از معجزات حضرت رسول صلعم آن بود در روزی انقدر
نمو میکرد که دیگران در یکماه انقدر نمو کنند و در یک هفته
بقدر ماهی چون یکماهه گردید حیات جسمانی انحضرت از
بابت حیات اطفال یکساله بود چون دو ماهه گردید جد مادریش
رحلت نمود چون چهار ماه گذشت از ولادت مادرش
رحلت نمود و حلیمه انحضرت را بقبیله بنی سعد برد و محبت
انحضرت بر دلهای مردم قبیله افتاد چون انحضرت به پانزده
ماهگی رسید حیات جسمانیش چون حیات اطفال پنج ساله
بود و در ان سال ببرکت انحضرت گوسفندان حلیمه
هر یک دو تا زائیدند چون بدو سالگی رسید برادر
ش گفت ایا مادر از چه راه است که برادران خود را
روزها نمی بینم حلیمه عرض کرد ای نور دیده من روزها
بصحرا میروند برای رعایت شتران و گوسفندان انحضرت
فرمود که من نیز میخواهم همراه برادران بصحرا روم حلیمه
عرض کرد ای فرزند من ایا دوست میداری که سیر صحرا
نمائی فرمود بلی چون روز دیگر شد حلیمه جامهای
فاخر بروی پوشانید و نعلین عربی در پای مبارکش
کرد و خلخالی آورده پس از طعام و خرما گرد و امر کرد فرزندا
خود را که نور دیده مرا نیکو محافظت نمائید وقتیکه گرسنه

شود طعامش دهید و اگر تشنه شود سقایتش کنید پس انحضرت
در میان برادران چون افتاب تابان صحرا را منور گردانید
هر سنگ و کلوخ که میرسید صدا بلند می‌شد که السلام علیک
یا احمد السلام علیک یا حامد السلام علیک یا محمد السلام علیک
یا صاحب القول العدل لا اله الا الله محمد رسول الله
برادران انحضرت تعجب میکردند تا انکه افتاب بلند شد خدا
وند عالم امر فرمود پارچه ابر سفیدی بر سر انحضرت سایه افکند
رسیدند به درخت خشکی که دو سال خشک بود حضرت تکیه
بوی نمودند ببرکت انحضرت سبز شد و میوه از وی ظاهر گردید
و برادران انحضرت از آن درخت چیدند پس از دور
بنظر انحضرت باغ سبزی در نهایت شادابی جلوه نمود از
برادران پرسید که این باغ چیست عرض کردند ما هرگز
ندیده ایم انحضرت فرمودند که من میخواهم بسیر این باغ
و این تل که در این صحرا است نمایم برادران عرض کردند
ما نیز در خدمت تو باشیم حضرت فرمود شما مشغول
کار خود باشید من بتنهائی میروم و بزودی بر میگردم
عرض کردند یا محمد اختیار باتست برو اما بزودی برگرد
که دلهای ما در فکر شما است پس انحضرت بتوجه باغ

یکی از معجزات حضرت رسول صلعم آن بود در روزی القدر
نمو یکی که دیگران در یک هفته القدر نمو کنند و در یک هفته
بقدر ماهی چون یکماهه رسید حیات جسمانی آنحضرت از
بابت حیا اطفال یکساله بود چون دو ماهه رسید جد مادریش
رحلت نمود چون چهار ماه گذشت از ولادت مادرش
رحلت نمود و حلیمه آنحضرت را بقبیله بنی سعد برد و محبت
آنحضرت بدلهای مردم قبیله افتاد چون آنحضرت به پانزده
ماهگی رسید حیات جسمانیش چون حیات اطفال پنج ساله
بود و در آن سال ببرکت آنحضرت گوسفندان حلیمه
هر یک دو تا زائیدند چون بدو سالگی رسید بمادر
رضاعیش گفت ای مادر از چه راه است که برادران خود را
روزها نمی بینم حلیمه عرض کرد ای نور دیده من روزها
بصحرا میروند برای رعایت شتران و گوسفندان آنحضرت
فرمود که من نیز میخواهم همراه برادران بصحرا روم حلیمه
عرض کرد ای فرزند من آیا دوست میداری که سیر صحرا
نمائی فرمود بلی چون روز دیگر شد حلیمه جامهای
فاخر بر وی پوشانید و نعلین عربی در پای مبارکش
کرد و ظرفی آورده پر از طعام و خرما کرد و امر کرد فرزندان
خود را که نور دیده مرا نیکو محافظت نمائید و چون گرسنه

شو

شود طعامش دهید و اگر تشنه شود سقایش کنید پس آنحضرت
در بیابان ... آب تا بان صحرا را منور گردانید
هر سنگ ... را بلند میشد که السلام علیک
یا احمد ... السلام علیک یا محمد السلام علیک
یا صاحب ... لا اله الا الله محمد رسول الله
برادران ... تا آنکه آفتاب بلند شد خدا
وند عالم ... سفیدی بر سر آنحضرت سایه افکند
رسیدند ... و سال خشک بود حضرت تکیه
بدرخت ... سبز شد و میوه از وی ظاهر گردید
و برادران ... درخت چیدند پس از دور
بنظر آنحضرت ... نهایت شادی جلوه نمود از
برادران ... غ چیست عرض کردند مادر
ندیده ام ... من همین میخواهم پس این باغ
و این ... ت شمایم برادران عرض کردند
ما نیز در ... حضرت فرمود شما مشغول
کار خود ... سید ... های میروم و بزودی بر میگردم
عرض کردند یا محمد اختیار با تست برو اما بزودی برگرد
که دلهای ما در فکر شما است پس آنحضرت بتوجه باغ

ده نفر که به نفاق
و مفسد بودند در
روی زمین در زمان
رسول خدا صلعم
ابوبکر و عمر
و طلحه و عثمان
و زبیر و سعد وقاص
و سعید بن عاص
و عبدالرحمن بن
عوف
و ابو عبیده بن
الجراح بودند

یکی از معجزات حضرت رسول الله آن بود در روزی انقدر
نمو میکرد که دیگران در یک هفته انقدر نمو کنند و در یک هفته
بقدر ماهی چون یکماهه رسید حیات جسمانی آنحضرت از
بابت حیات اطفال یکساله بود چون دو ماهه گردید پدرش
رحلت نمود چون چهار ماه گذشته از ولادتش مادرش
رحلت نمود و حلیمه آنحضرت را بقبیله بنی سعد برد و محبت
آنحضرت بر دلهای مردم قبیله افتاد چون آنحضرت به پانزده
ماهگی رسید حیات جسمانیش چون حیات اطفال پنج ساله
بود و در اثنا ببرکت آنحضرت گوسفندان حلیمه
هر یک دو تا زائیدند چون بدو سالگی رسید برادر
ش گفت ای مادر از چه راه است که برادران خود را
روزها نمی بینم حلیمه عرض کرد ای نور دیده من روزها
بصحرا میروند برای رعایت شتران و گوسفندان آنحضرت
فرمود که من نیز میخواهم همراه برادران بصحرا روم حلیمه
عرض کرد ای فرزند من آیا دوست میداری که سیر صحرا
نمائی فرمود بلی چون روز دیگر شد حلیمه جامهای
فاخر بروی پوشانید و نعلین عربی در پای مبارکش
کرد و ظرفی آورده پر از طعام و خرما کرد و امر کرد فرزندان
خود را که نور دیده مرا نیکو محافظت نمائید و هنگامی که گرسنه

شود

۳۵

شود طعامش دهید و اگر تشنه شود سقایش کنید پس آنحضرت
در میان برادران چون آفتاب تابان صحرا را منور گردانید
هر سنگ و کل [illegible] می شد که السلام علیک
یا محمد السلام [illegible] م علیک یا محمد السلام علیک
یا صاحب ا [illegible] الله محمد رسول الله
برادران آنحضر [illegible] چو آفتاب بلند شد خدا
وند عالم امر [illegible] بر سر آنحضرت سایه افکند
رسیدند بد [illegible] سال خشک بود حضرت تکیه
بوی نخل زد [illegible] ند و میوه از وی ظاهر گردید
و برادران آ [illegible] ت چیدند پس از دور
بنظر آنحضر [illegible] شادابی جلوه نمود از
برادران پ [illegible] چیست عرض کردند ما هرگز
ندیده ایم ا [illegible] ن میخواهم بسیر این باغ
و این تل ا [illegible] نمایم برادران عرض کردند
ما نیز در خ [illegible] ع فرمود شما مشغول
کار خود با [illegible] یروم و بزودی بر میگردم
عرض کردند [illegible] ست برو اما بزودی بر گرد
که دلهای ما در فکر شما است پس آنحضرت بتوجه باغ

شده سیر باغ نمود نظرش بتلی افتاد بالای تل آمده کوه
بلندی بنظر در آورد با خود گفت بالای کوه روم خدا
وند عالم کوه را پست کرده و آنحضرت بالای آنکوه رفتند و سیر
کرده در دامنه آنکوه مار و عقرب بسیار بود چون شتران و استران
در جستند پس حضرت اراده سیر دامن کوه نمود ملکی خطاب
کرد که بجان محمد روید که پیغمبر آخر الزمان شما را نه بیند
چون حضرت از کوه پائین آمدند چشمه را دیدند که آبش
سرد تر از برف و شیرین تر از عسل بود چون در سر
چشمه نشستند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
نازل شدند جبرئیل عرض کرد السلام علیک یا محمد
السلام علیک یا احمد السلام علیک یا حامد السلام
علیک یا محمود السلام علیک یا طه السلام علیک
یا ایها المسیح السلام علیک یا طاب طاب السلام علیک
یا فارقلیط السلام علیک یا شمس الدنیا السلام علیک
یا قمر الآخرة لا اله الا الله محمد رسول الله ص پس سایر
ملائکه نیز سلام دادند آنحضرت رد سلام کرد و پرسید
که شما کیستید عرض کردند ما بندگان خدائیم حضرت نظر

بر جبرئیل کرد و فرمود که نام تو چیست عرض کرد عبد الله
و با اسرافیل نظر فرمود و نام تو پرسید عرض کرد عبد الله
و نام میکائیل را عرض کرد عبد الجبار و از عزرائیل
پرسید عرض کرد عبد الرحمن پس عرض کردند ما همگی
بندگان خدائیم و با جبرئیل طشتی از یاقوت سرخ
و با میکائیل ابریقی از یاقوت سبز پس جبرئیل طشت
آمده دهان بر دهان آنحضرت گذاشت تا سه ساعت از
رو رو گفت یا محمد بدان و بفهم الخیر بر شما الفت نور
روی آنحضرت هفتاد برابر زیاده گردید عرض کرد جبرئیل
که یا محمد بترس حضرت فرمود که مثل من چرا باید بترسم
پس جبرئیل حضرت را بر پشت خوابانید و جامه از
روی سینه اش برداشت حضرت فرمود ای برادر من
جبرئیل چه خواهی کرد جبرئیل عرض کرد یا محمد باکی نیست پس
پس از آن پرهای خود کشید بر روی شکم مبارک آنحضرت و شکم آنحضرت
شق نمود و دل مبارک آنحضرت را بیرون آورد و شکافت
و نقطه سیاهی در میان دل بود بیرون انداخت
و میکائیل آب میریخت و جبرئیل دل آنحضرت را می شست

منادی ندا کرد که ای جبرئیل قایم بفشار دل حبیب مرا
که بدرد آورد پس جبرئیل دل را شسته در سینه قایم کرد
در خبر است ابن عباس پرسید که یا رسول الله دل مبارک
شما را برای چه شستند فرمودند که از شک و یقین
شستند نه از کفر و شرک زیرا که من هرگز کافر نبوده‌ام
اسرافیل عرض کرد یا محمد راست میگوئی من مامور شده
ام بامر درباره شما فرمودند که بجا آر امر الهی را پس اسرافیل
بند سینه آن حضرت را گشود و حضرت را بر پشت خوابانید
و انگشتری بیرون آورد که دو سطر در نگین و نقش
بود لا اله الا الله محمد رسول الله در میان دو شانه
آنحضرت نقش کرد پس دردائیل آمده عرض کرد یا محمد آیا
میخواهی یکساعت بخوابی حضرت سر مبارک بر کنار
دردائیل گذاشت خوابش ربود در خواب دید که شجره
عظیمه در بالای سرش رسته و شاخهای عظیم دارد و
قرارش در زمین و شاخهایش در هوا بلند گردیده پس
منادی ندا میکرد یا محمد میدانی که این درخت چیست فرمود
منادی گفت این درخت نبوت است و شاخهایش اهل

پشت تو و پیشوایان خلقند و نیزه‌ها که در حوالی این درخت
می‌بینی دوستداران تواند پس مژده باد ترا یا محمد ص
بنبوت و رسالت و ریاست خلایق پس دردائیل ترا
ترازوئی بیرون آورد که هر کفه‌اش برابر زمین و آسمان
آنحضرت را در یک کفه گذاشت و صد هزار نفر از امتان
را بر کفه دیگر آنحضرت زیادتی کرد پس نصف امت را در یک
کفه باز حضرت زیادتی کرد کل امت را و کوهها و دریاها و
جمیع مخلوقات در یک کفه باز حضرت بر همه زیادتی کرد
از این جهت بهترین مخلوقات گردید اینها را در میان خواب
و بیدار دید پس دردائیل عرض کرد یا محمد خوشا حال تو و بدا
حال کافران و منکران تو پس ملائکه باسمان عروج کردند
و برادران آنحضرت که از اولاد حلیمه بودند آنحضرت را نیافتند
گریان و نالان آمدند بمیان قبیله و حلیمه را اعلام نمودند
حلیمه در میان قوم خود ندا داد که فرزند خود را گم کرده‌ام
و میگفت وا محمداه جمیع زنان قبیله همراه حلیمه در بیابانها
میگردیدند و عبدالله پدر حلیمه با مردان قبیله سوار گردیدند
و در صحراها میگشت و میگفت ای قبیله بنی سعد اگر فرزند من

بافت نشود شمشیر را در میان قبیله گذارم و همه را از شمشیر
گذرانم از آن طرف حلیمه خود را رسانید جامه پاره گریبان
چاک و دیده نمناک چون عبدالمطلب حلیمه را
بدان حالت دید فرمود یا حلیمه ترا چه می شود عرض نمود
محمد را گم کرده ام عبدالمطلب از دهشت بیهوش شد
چون بهوش آمد گفت لا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم و اسب خود را طلب نمود و زره بر خود راست
کرد و شمشیر را قلاده کرده سوار گردید و در میان
مکه ندا داد که ای آل غالب ای آل عدنان ای آل
کنانه ای آل مضر سادات قریش همگی جمعیت
نمودند و عرض کردند ای بزرگ عرب شما را چه بلو
فرمود فرزندم محمد گم شده پس همگی سوار شدند
و رو بصحرا نهادند عبدالمطلب فرمود قسم بکعبه
اگر محمد را نیابم هر چه یهودی و نصرانی هست همه را
از شمشیر گذرانم و در آنروز ابن مسعود ثقفی
و ورقة بن نوفل و عقیل بن ابی وقاص از یمن می
آمدند در راه رسیدند بدرختی عظیمی که هرگز ندیده

بودند

بودند ورقه بابن مسعود گفت یا ابا مسعود ما سی مرتبه
از این راه آمده ایم و هرگز این درخت را ندیده ایم
عقیل گفت یا ورقه راست میگوئی بیائید برویم پیشش
و تماشا کنیم نزد درخت شدند طفلی دیدند که حسن
او را نتوان وصف کرد اما نور رویش کل عالم را گرفته
و رطب از درخت چیده میخورد و دو جوان در پیش
او ایستاده اند چون پیش رفتیم جوانان غایب شدند
ابو مسعود پیش آمده عرض کرد ای پسر جنی یا انسی
آنحضرت فرمود انسیم ابو مسعود عرض کرد نام تو چیست
آنحضرت فرمود نام من محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن
هاشم بن عبد مناف ابو مسعود عرض کرد تو نواده
عبدالمطلبی چون که اینجا آمده ای آنحضرت قصه خود را
برایشان فرمود ابن مسعود از شتر پائین آمده
عرض کرد یا محمد میخواهی ترا پیش جدت عبدالمطلب برم
فرمود بلی ابو مسعود آنحضرت را بر شتر سوار گردانید
متوجه مکه شدند چون نزدیک قبیله بنی سعد شدند آنحضرت
نظاره بر بیابان میکرد دید که خود عبدالمطلب را با سایر قریش

دید فرمود ایا می بینید انچه من می بینم ابو مسعود عرض کرد
یا محمد نظر شما از بابت نظر پیغمبران است ما نمی بینیم چون
پاره راه رفتیم عبد المطلب را با سایر قریش دیدیم همینکه
عبد المطلب انحضرت را دیدان اسب پائین آمده و آنحضرت
را از بالای شتر گرفته از سر و رویش بوسه داد و گفت
ای میوه دل من کجا بودی که من در اشتیاق تو در صحراهای مکه
و گریه و ناله مینمودم حضرت قصه خود را بیان نمود انحضرت را
داخل مکه کردند و پنجاه شتر بابی مسعود مژده دادند

حرث پسر خلف حضرت امیر ع آمد عرض کرد مرا پندی ده که کار من
نیکو شود فرمود ای شیخ یاد داری یا فراموش کنی یاد دار
دو چیز را خدا و مرگ را و فراموش کن دو چیز را احسانی
که با خلق کنی و بدی که با تو کنند عرض کرد یا علی [illegible]
فرمود که با یکدیگر مرد باشی و یا مردم باشی مردی آنست که یک
گردن خود را زیر بار منت نگذاری مردمی آنست که آنچه
از دستت بر آید از کسی دریغ نداری عرض کرد زیاد فرما یا علی
فرمود همواره همراه من باش و پیوسته مسلمان باشی
و مسلمانی آنست که عیب کسی را مجالس نجوئی و عیبی بدان
نگیری بار کمالی اخلاق در این چند کلمه درج است

سید عبدالله بن طاوس روایت کرده است از ابن عباس
که روزی حضرت رسول صلعم با حضرت امیر ع فرمود که یا علی
حضرت حق تعالی عرض کرد محبت ما را بر آسمانها و زمینها
اول هر کدام که از آسمانها اجابت کرد آسمان هفتم بود
حق تعالی او را زینت داد بعرش و کرسی بعد از آن
آسمان چهارم اجابت کرد او را زینت بخشید به بیت
المعمور پس آسمان اول اجابت کرد او را بستاره ها زینت
گردانید پس زمین حجاز اجابت نمود از آنجا به کعبه
مزین کرد بعد زمین شام اجابت کرد از آن به بیت
المقدس زینت داد پس زمین مدینه اجابت نمود از آن
را بقبر من مشرف گردانید و بعد زمین کوفه اجابت
کرد از آن بقبر تو مشرف ساخت یا علی عرض کرد یا رسول الله
آیا من در کوفه عراق مدفون خواهم شد فرمود بلی
یا علی شهید خواهی شد در زمین کوفه و مدفون خواهی
گردید در میان تلهای سفید خواهد کشت ترا بدبخت
ترین این امت عبد الرحمن بن ملجم پس سوگند یاد می کنم
بحق آن خداوندیکه مرا به پیغمبری فرستاده است که می کنند

ناقه صالح نزد خدا گناهش از آن بیشتر نیست یا علی
پیغمبر با علی خبر داد از محل شهادت و محل دفن علی
حضرت امیر ع هم چنین خبر داد و فرمود که چنین
کشته خواهد شد و من میشناسم آن تربت را که
در آن کشته خواهد شد و آن نزدیک است بنهر فرات
خبر دیگر حضرت امیر ع با دو کس از اصحاب خود
بصحرای کربلا رسید چون داخل آن صحرا شد آب از
دیدهای مبارکش فرو ریخت فرمود که این محل خوا
بیدن شتران ایشان است و این محل فرود
آوردن بارهای ایشان است در این جا ریخته می
شود خونهای ایشان خوشا حال تو ای تربت که
خونهای دوستان خدا بر روی تو ریخته شود اه

کلینی و سید رضی بسندهای معتبر روایت کرده اند که چون حضرت
امیر ع را ضربت زدند اصحاب بر دور آنحضرت جمع شدند
و عرض کردند وصیت کن ما را فرمود که حمد میکنم خدا را
بحمدیکه در خور بزرگواری اوست شهادت می دهم
بیگانگی خداوند احد صمد چنانکه خود را بان وصف نموده

است

است ایها الناس هر کس در گریختنش میرسد بآنچه از آن
میگریزد از مرگ گریختن عین رسیدن بمرگ است شریک
بخداوند نیاورید و هیچ چیز را در عبادت با او شریک مگر
دانید سنت و طریقه محمد ص را ضایع مکنید و کتاب خدا
و سنت او را برپا بدارید و حسن و حسین ع را که دو چراغ
راه هدایتند روشن بدارید تا از طریقه حق متفرق نگردید
و حق تعالی هر کس را بقدر طاقت بر او بار کرده است و تخفیف بر جا
هلان سبک گردانیده خدای شما پروردگاریست رحیم و پیشوای
شما امامی است دانا و بیانات شما دینی است درست من دیروز مصاحب
بودم و امروز محل عبرتم فردا از شما مفارقت می نمایم و در دنیا
چنان بودم که در سایه درختی باشد و آن بزودی بر گردد یا آنکه
پاره ابری بر سر کسی سایه افکنده و بزودی آن سایه از سر او بر گردد
بزودی از من بدنی خواهید دید خالی از روح و ساکن بعد از آن حر
کتها که از او مشاهده می کردید و شجاعتها که از او می دیدید این پند
دهنده تر است شما را از هر سخن گوی بلیغی پس روی کرد بسوی امام حسن ع
و فرمود که یک ضربت بیشتر بر او مزن ان بجای یک ضربت که بر من زده
ای حسن چون من از دنیا بروم مرا غسل ده و کفن کن و حنوط کن
و بر من هفت تکبیر بگو و حلال نیست هفت تکبیر بر احدی غیر از قائم این امت

ولادت حضرت امیر علیه السلام در روضة الواعظین

از ابو سعید خدری روایت شده است که گفت روزی
خدمت حضرت رسول صلعم نشسته بودیم ناگاه سلمان فارسی
و ابوذر غفاری و مقداد و عمار و حذیفه و جماعتی از صحابه
بخدمت آنحضرت آمدند عرض کردند یا رسول الله ما فدای
تو باد یا رسول الله ما می شنویم از جماعتی در حق برادر
و پسر عم تو علی بن ابیطالب سخن چند که ما را اندوه
میاورند حضرت فرمود چه میتوانند کنند در حق برادر من
و پسر عم من عرض کردند که میگویند علی را چه فضیلت هست
در سبقت اسلام بر دیگران و حال آنکه در هنگام بعثت
کودکی بود اسلام او اعتبار ندارد و از این مقوله سخنان
باطل میگویند حضرت فرمود بخدا قسم میدهم شما را آیا نشنیده
اید که در کتابهای گذشته نوشته باشد که حضرت ابراهیم را
پدرش از نمرود مخفی داشت و مادر او را برد در میان نهر
چند در کنار نهری بعد از غروب آفتاب آنحضرت متولد شد
چون بزمین آمد برخواست دست بر سر و روی خود کشید و
شهادت بوحدانیت الهی داد خود جامه برداشت و بر خود
پوشید مادرش چون آنحال را مشاهده نمود ترسید و فرار
کرد و در همان شب حق تعالی علم ملکوت سموات و ارض

با آنحضرت عطا فرمود و بر عابدان کوکب حجتها تمام کرد چنانچه خدا
در قرآن یاد کرده است آیا نشنیده اید که موسی بن عمران در زمانی
متولد شد که فرعون در طلب او بود و برای او زنان حامله را شکم
میشکافت و هر کودکی را سر میبرید چون موسی متولد شد حق تعالی
در گفت مادر را در تابوت گذار و بدریا افکن مادرش او را در صندوق
گذاشت و بدریا افکند تا آنکه حق تعالی او را با مادرش بر گردانید بهفتاد روز
یا هفت ماه چیزی نخورد و نیاشامید تا نزد مادر خود برگشت و
عیسی بن مریم هنگام ولادت با مادر سخن گفت و بعد از سه روز
از ولادت او حق تعالی کتاب و پیغمبری باو داد و او را وصیت بنماز و زکوة
نمود و همه شما شنیده اید که حق تعالی من و علی را از یک نور آفریده
است ما چون در صلب آدم بودیم تسبیح حق تعالی میگفتیم پس
حق تعالی ما را منتقل گردانید بصلبهای مردان و رحمهای
زنان و در همه این احوال تسبیح ما را در پشتها و شکمها
میشنیدند و در هر عصری و زمانی تا بصلب عبد المطلب در آمدیم
نور ما از روی پدران ما و جبینهای مادران ما پیوسته
ساطع و لامع بود و نامهای ما بنور بر چهرهای ایشان
نوشته بود پس در صلب عبد المطلب نور من و علی جدا شد

و قال حضرت امام عليه السلام در روضة الواعظين

حضرت رسول صلعم فرموده نهم از امامان که از
صلب حسین اند قائم اهل بیت من و مهدی امت
من است و شبیه ترین مردم است بمن در
شمایل و افعال و اقوال باز فرموده پدر و مادرم
فدای همنام من و شبیه من و شبیه موسی بن
عمران فرموده مهدی علیه السلام شبیه ترین
مردم است بمن در خلق و در خلق شمایل
او شمایل منست

چون بر زمین آمد بر خواست و دست بر سر و رو خود کشید
شهادت بوحدانیت الهی داد خود جامه بر داشت و بر خود
پوشید مادرش چون آن حال را مشاهده نمود ترسید و فرار
کرد و در همان شب حق تعالی علم بملکوت سموات و ارض

با حضرت علی فرمود و بر عابدان کوکب حجتها تمام کرد جناب خدا

در زمانه
حامله ...
... شد ...

در کتاب تحفة الابرار از حضرت صادق علیه السلام
که فرمود از خواص امام ده چیز است ختنه کرده
متولد شود ولیکن برای امتثال سنت استره برو می نهند و قطره
خون از آنجا بچکد و بر کتف راستش نوشته باشد و تمت
کلمت ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم
و بول و غایط او متعفن نباشد بلکه بوی مشک دهد و زمین
فرو برد آنها را و مستجاب الدعوت باشد و سایه او بر ز
مین نیفتد و او را دهن دره نباشد و اول که بر زمین
آید باسمان نظر کند و کلام او شهادت بر وحدانیت خدا
و رسول و امامت ائمه که پیش از و بوده اند و او را احتلام
واقع نشود

نور ما از رویهای پدران ما و جبینهای مادران ما پیوسته
ساطع و لامع بود و نامهای ما بنور بر چهرهای ایشان
نوشته بود پس در صلب عبد المطلب نور من و علی جدا شد

…ب حجتها تمام کرد چنانچه خدا
…موسی بن عمران در زمان
…برای او زنان حامله را
…چون موسی متولد شد
…فکن بمادرش او را در صندوق
…بادرش برگرد شد هفتاد روز
…نزد مادر خود برگشت و
…ن گفت و بعد از سه روز
…و او را وصیت نماز و زکوة
…و علی را از یک نور آفرید
…ح حق تعالی میگفتیم پس
…ای عبد مناف در صلبها
…بما را در پشتها و شکمها
…صلب عبد المطلب در آمد
…بمادران ما پیوسته
…بنور ما چهرهای ایشان
…در من و علی جدا شد

شیخ عظیم الشان فضل بن شاذان در غیبت خود
روایت
کرده خبر داد مارا محمد بن عبد الجبار گفت گفتم بمولای
خود حسن بن علی علیهما السلام که ای فرزند رسول خدا
دوست میدارم که بدانم که امام و حجت خداوند بر بندگان
بعد از شما کیست فرمود امام و حجت بعد از من
همین پسر من است که همنام و همکنیه رسول خدا است
آنکه او خاتم حجتهای خدا است و آخرین خلیفه های او
گفتم از کیست او فرمود از دختر پسر قیصر پادشاه
روم و شرح رسید آن معظمه خدمت الجناب
اینست

ولادت حضرت امام عصر
از ابو سعید خدری روا…
خدمت حضرت رسول صلی الله…
و ابوذر غفاری و مقداد و…
بخدمت آنحضرت آمدند…
تو ای یا رسول الله بما…
در و پسر عمم تو علی بن اب…
بیاورند حضرت فرمود چه…
و پسر عم من عرض کردند که…
در سبقت اسلام بر دیگرا…
کودکی بود اسلام او اعتبا…
باطل میگویند حضرت فرمود…
اید که در کتابهای گذشته نو…
بلادرش از نمرود مخفی دا…
چند در کنار نهری بعد از…
چون بزمین آمد بر خواس…
شهادت بوحدانیت الهی دا…
پوشید مادرش چون انحال…
کرد و در همان شب حق تعا…

نصف آن بصلب عبد الله و نصف دیگر بصلب عم من ابو طالب
منتقل کردید پس مردم تسبیح ما را از صلبهای ایشان میشنیدند
چون پدر و عم من در میان بزرگان قریش می‌نشستند نورها
از رویهای ایشان ساطع بود باین نور از سایر قریش ممتاز بودند حتی
آنکه جمیع جانوران و درندگان بسبب این نور برایشان سلام میکر
دند و ایشان را تعظیم مینمودند تا آنکه از پشت پدرها بشکم مادر
ها منتقل شدیم و حبیب من جبرئیل در وقت ولادت علی ع بمن
گفت الحبیب خدا خداوند علی اعلی ترا سلام میرساند و ترا تهنیت
میگوید بولادت برادر تو علی و میگوید نزدیک شده است که پیغمبری
تو ظاهر گردد و وصی تو آشکار شود و رسالت تو بمردم برسد و هویدا گردد
زیرا که تقویت نمودم ترا ببرادر تو و وزیر تو و شبیه تو و جانشین تو
و آن کسیکه بسبب او بازوی ترا قوی میکردانم و نام ترا بلند میکنم برخیز
استقبال کن او را بدست خود که او سرکرده اصحاب یمین است
و شیعیان او سفیدان خواهند بود چون این وحی را شنیدم
برخاستم و بسوی فاطمه بنت اسد و مادرم در وقتی رسیدم که او را درد زا
ئیدن گرفته بود پس جبرئیل ندا کرد که یا محمد من پرده میان
تو و فاطمه میاویزم و شما در پس پرده بنشین که علی چون ظاهر شود
بدست خود بگیری او را گفت یا محمد دست خود را دراز کن و علی را بگیر
دست راست خود را دراز کردم و علی بر روی دست من فرود آمد
بلی

چون بنزد من آمد دستهای خود او در دست راست بر گوش راست خود گذاشت
و باواز بلند اذان و اقامت گفت و بوحدانیت خدا و رسالت من شهادت
داد بعد بمن او رد گفت السلام علیک یا رسول الله گفت یا رسول الله رخصت
میفرمائی بخوانم گفتم بخوان پس بحق خداوندیکه جان محمد در قبضه قدرت
اوست که شروع کرد صحف آدم و صحف نوح و صحف ابراهیم و توراته
موسی و انجیل عیسی و قرآنیکه بر من نازل شده بود تلاوت نمود
و من با او سخن گفتم و او با من سخن گفت بروشیکه پیغمبران
و اوصیای ایشان با یکدیگر سخن گویند پس بحالت طفولیت خود
برگشت و همچنین خواهد بود حال یازده امام از فرزندان
او بجز انکه و همگنان میباشید شما از گفتهای اهل شک و شرکت
چون شما صاحب یقینید چه بر و آنچه دید از گفتهای باطل ایشان مکر
شما نمیدانید که من بهترین پیغمبرانم و وصی من بهترین اوصیا
ایشان است پدر شما که پدرم حضرت آدم چون دید که بساق عرش نقش
است نام من و نام علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریت
حسین عرض کرد الهی آیا خلقی آفریده که از من گرامی تر باشد نزد
تو ندا رسید ای آدم اگر صاحبان این نامها نمیبودند هر اینه خلق
نمیکردم آسمانرا و نه زمین را و نه ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی
و نه ترا ای آدم پس اینها همه از فضل خدا است بر ما پس سلمان
و اصحاب بر خواستند و عرض کردند که شکر میکنیم خدا را که با ما

رستگاران حضرت فرمودند که بلی چنین است شمائید
رستگاران و بهشت از برای شما و شیعیان شما آفریده شده است
و جهنم از برای دشمنان شما و شیعیان آفریده شده است

از حضرت صادق ع منقولست که فرموده المسلم أخو
المسلم هو عینه و مرآته و دلیله لا یخذله و لا
یخونه و لا یظلمه و لا یکذبه و لا یغتابه یعنی
مسلم برادر مسلم است و عین اوست یعنی چشم اوست یعنی چنانکه چشم اطراف و جوانب
شخص را میبیند و او را از افتادن و خطرها حذر میفرماید و راهنمائی
او میکند و باعث معرفت و اطلاع او بر اشیا میشود مسلم نیز
باید که با مسلم چنین باشد و آیینهٔ اوست یعنی باید مسلم را
از نیک و بد سیرت و اخلاق و اعمال او خبردار ساخته
باشد یعنی همچنانکه آدمی در آیینه نظر میکند صورت خود می بیند
نه امری که دیگر مسلمانان نیز باید که با هم چنین موافق باشند یا مراد
آینه باشد که هم چنانکه چون در آینه نظر میکند در دل او صورت خود
منطبع باید که مسلم در دل مسلم جا داشته باشد که از او غافل نباشد
باری مسلم راهنمای مسلم است او را فریب نمیدهد و با او

الخ

خیانت نمیکند و بر او ظلم نمیکند و با او دروغ
نمیگوید و غیبت او نمیکند و بد او نمیگوید و فرمودند
که ترا باد تا صحیح خلق باشی الله که با خدا ملاقات نمیکنی
معطی افضل از نان و حضرت رسول ص فرمودند که خلق عیال
خدای عز و جل اند و دوسترین خلق نزد خدای عز و جل
کسیست که بعیال خدا نفع رساند و پرسیدند که دوسترین
خلق نزد خدا کیست فرمود هر که نافع ترین مردمان است بخلق
و فرمودند هر که رد کند از قومی از مسلمانان ظلمی و شری را
یا آتشی را بهشت از جهت او واجب میشود حضرت باقر ع
فرمودند تبسم در روی برادر مؤمن حسنه است و برطرف کردن
ناخوشی از او حسنه است و کسی عبادت نکرد خدا را بچیزی بهتر از
ادخال سرور در دل مؤمن حضرت صادق ع فرمودند که هرگاه
مبعوث میسازد خدا مؤمن را بیرون میآید با او مثالی
و در پیش او میرود و هرگاه میبیند مؤمن هولی از هولهای
روز قیامت را آن مثال با او میگوید مترس بشارت باد ترا
بسرور و کرامت از جانب خدا تا وقتیکه می ایستد در پیش
خدای عز و جل او را حساب آسان میکنند و امر میکنند که او را
به بهشت ببرند و آن مثال در پیش او میرود و مؤمن با آن مثال میگوید
تو کیستی نیکو رفیق و بشارت دهنده مرا گوید آن سروری ام که داخل ساختی
در دل برادر مؤمن خود در دنیا

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی نور قلوبنا بشعاع انوار محبة العلویه
وجعلنا من المتمسکین بولایة المرتضویه الذی
فرض الله مودته علی العربیة والعجمیة والصلوة
والسلم علی مبلغ رسالات الالهیه محمد المبعوث علی البریه
وعلی اولاده المنصوصین بالامامة ولعنة الله علی اعدا
ئهم الی یوم القیمه

در وقت سحرگاهان کز مرغ صفیر آمد
بر گوش دل الهامم از حق قدیر آمد
کی بنده ترا صهبا از خم غدیر آمد
یعنی نوش که بر منبر فرخنده بشیر آمد
آنکس که زما نازل گردید بوی قرآن

اینعید سعید واین روز یعنی روز غدیر روز فرحست
روز اتمام حجت است روز تمامی نعمت است که فرموده
الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم بدلایل عقلیه
ونقلیه دین انسان کامل نمی شود مگر بولایت علی ع که آنکه
رسالت حضرت خاتم انبیا صلعم کامل نشد مگر بولایت شاه
اولیا علی ع دلیل برین آیه شریفه کما قال الله تبارک
وتعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فی علی من ربک وان

لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس
ان الله لا یهدی القوم الکافرین ای پیغمبر گرامی تبلیغ
رسالت کن وعلی را خلیفه خود کن اگر نکردی گویا تبلیغ رسالت
نکرده ئی چون قبل از رسیدن بغدیر خم جبرئیل بمکرر نزول نمود
چون امر فوری نبود و آنحضرت هم می دانست که اکثر قوم
منافق اند و حضرتش اندیشه مینمود که مبادا از قبول این
امر امتناع کنند تا آنکه بغدیر خم رسیدند جبرئیل با تهدید
ووعید نازل شد وخواند والله یعصمک من الناس
خداوند ترا نگاه میدارد از شر مردم چون فرمان
حق فوری بود وتاخیر جایز نبود روزیکه آفتاب مثل
آتش وزمین تفتیده وسوزان حضرت نزول اجلال
فرمود وامر فرمود پیش روی حجاج را نگه دارند وپست سرها
سر حاج را ملحق سازند وشیخین را از جحفه برگردانند
واز جهاز شتر یا از سنگ منبر بسازند مردم روی ریگهای
گرم بنحوی که پاهای ایشان بسوزد معلوم است امر عمده
ورکن دین بود که سه ساعت خطبه خواند که مشتمل بر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی نور ق...

وجعلنا من المتم...

فرض الله مود...

والسلام علی مبلغ...

وعلی اولاده المنت...

ئهم الی یوم القیه...

برکوش دل الهام از حی قا...

همی نوش که بر هنر فرخ...

اینحید سعید و ا...

روز اتمام حجت است

الیوم اکملت لکم ... نعمتی علیکم ...

ونقلیه دین انسان کامل نمی شود مگر بولایت علی ع کما انکه

رسالت حضرت خاتم انبیا صم کامل نشد مگر بولایت شاه

اولیا علی ع دلیل بر این آیه شریفه کما قال الله تبارک

وتعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فی علی من ربک و ان

بسم الله الرحمن الرحیم ... [illegible] ...

بعثت حضرت رسول صلعم ... [illegible] ...

علما شیعه ... [illegible] ... اعتقاد ... وحی و الهام ... [illegible] ...

... [illegible] ... جبرئیل ... [illegible] ...

... [illegible] ... غار حرا ... [illegible] ...

... [illegible] ... اقرا باسم ربک الذی خلق

خلق الانسان من علق اقرا و ربک

الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان

ما لم یعلم

...ک من الناس

...پیغمبر کرای تبلیغ

...کو یا تبلیغ رسالت

...ئیل بگر رنزول بخود

...نیست که اکثر قوم

...مباد از قبول این

...ند جبرئیل با تهدید

...من الناس

...م چون فرمان

...ریکه آفتاب مثل

...نزول اجلال

...دارند و پشت ...

... [illegible] ...

سر حاج را ملحق سازند و شیخین را از جحفه برگردانند

و از جهاز شتر یا از سنگ منبر بسازند مردم روی ریگها

گرم بخوبی که پاهای ایشان بسوزد معلوم است امر عمده

و رکن دین بود که سه ساعت خطبه خواند که مشتمل بر

ک من الناس
پیغمبر کرا ی تبلیغ
آنچه یا تبلیغ رسالت
جبرئیل بکرر نزول نمود
نیست که اکثر قوم
مباد از قبول این
جبرئیل با تهدید
ک من الناس
چون فرمان
کیه آفتاب بتل
نزول اجلال
ازند و پشت

سرحاج را ملحق سازند و شیخین را از جحفه برگردانند
واز جهاز شتر یا از سنگ منبر بسازند مردم روی ریگ ها
گرم بنحوی که پاهای ایشان بسوزد معلوم است امر عمده
ورکن دین بود که سه ساعت خطبه خواند که مشتمل بر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی نور قلوبنا
وجعلنا من امة
فرض الله مودة
والسلام علی مبلغ
وعلی اولاده المنتجبین
الی یوم القیمة
برگوش دل الهام ازحق
گاهی نوش که بر منبر فرو خواند
الیوم سعید واید
روز اتمام حجت است
الیوم اکملت لکم

[illegible]
یا نبی الله … السلام علیکم
لا اله الا الله
[illegible]

و نقلیه دین انسان کامل می شود مگر بولایت علی ع کما انه
رسالت حضرت خاتم انبیا صلعم کامل نشد مگر بولایت شاه
اولیا علی ع دلیل بر این آیه شریفه کما قال الله تبارک
وتعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فی علی من ربک وان

تعریف امام و صفات او فقال الحمد لله الذی
علا فی توحده و دنا فی تفرده و جل فی سلطانه و عظم
فی ارکانه و احاط بکل شیء علما و هو فی مکانه
و قهر جمیع الخلق بقدرته و برهانه حمدا لم
یزل محمودا لا یزال تا آخر بعد فرمود ایها الناس
الست اولی بالمؤمنین من انفسهم عرض کردند بلی
یا رسول الله چنین است که می فرمای علی را طلبید بر سر دست
بلند کرد و فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه ای مردم
بدانید خلیفهٔ من علی است جانشین من علی است
قاضی دین من علی است از قال منتصبا یوم الغدیر لهم
هذا علی فمن والاه والانی دعا فرمود در حق دوستان
علی و نفرین کرد در بارهٔ دشمنان علی فرمود اللهم
وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره
و اخذل من خذله خدایا دوست بدار کسی را که علی را
دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن بدارد

و نصر را

و نصرت کن بکسی که علی را نصرت نماید و مخذول گردان
کسی را که مخذول گرداند عمر عرض کرد بخ بخ هنیئا لک
یا علی اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة
مبارکباد باد بتو ای علی صبح کردی در حالتیکه آقای من
و آقای هر مؤمن و مؤمنه شدی شعرا شعرها
گفتند با دو عین مدح خواندند یا آل محمد عرف الصواب
و فی ابیاتهم نزل الکتاب حضرت امیر ع را رفت در میان
خیمهٔ خویش قرار گرفت مردم دسته دسته می آمدند و دست
حضرت شریف بوسیدند و می رفتند و طشتی هم پر آب نموده
دست مبارک در آن آب فرو بردند زنها می آمدند دست در آن طشت فرو می
بردند اینهم بیعت زنان بود سه روز هم در آن سرزمین توقف کردند
کردند تا اینهم جمعیت هفتاد هزار یا صد و هفتاد هزار بیعت
اما آتش حسد در دلهای منافقان مشتعل گردید چهل نفر از وجوه
صحابه و اهل اعتبار با یکدیگر بیعت نمودند که چون طایر بلند پرواز
روح نبوی از این خاکدان سفلی مراجعت بوطن اصلی نماید یا
بنشیمن اصلی بازگشت نموده حکایت غدیر و خلافت حضرت امیر را
اعتنا ننموده بهر که را خواهیم بر مسند خلافت جا دهیم عهد نامه نوشتند

و عبد الرحمن عوف سپردند لهذا در حالت وفات سید البشر
علی العهد و پیمان خود ننمودند تعجیل ابی بکر را بر بالای منبر
برده بر کیش اصلی و کفر قدیمی خود رجع القهقری نموده
گفتند اگر پیغمبر از میان رفته اما کتاب الهی در میان
است و بهترین صحابه و یار اقدم پیغمبر ابی بکر و اتفاق
جمیع مسلمانان بر بیعت وی شده الکنون برخیزید
و بیعت کنید مردم همگی دیدند که اول مرتبه پیر کهن
سالی با عصائی و ردائی پا بر بالای منبر گذاشته گفت
شکر خدا را ای ابی بکر که مرا از دنیا نبرد تا آنکه ترا در
اینمکان دیدم پلید که شیطان بود بعلل اسباب کفر بیعت
نموده و از میان مسجد بیرون رفت و همگی بیعت نمودند
الا دوازده نفر از مهاجران خالد بن سعید بن عاص و سلمان
فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر
و بریده اسلمی و شش نفر از انصار ابو الهیثم بن تیهان سهل
و عثمان پسران حنیف و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین
و ابو ایوب انصاری مقصود آنکه حضرت امیر را

یکی

یکی از علما شب در خواب خدمت حضرتش رسید عرض
کرد خواهش دارم بفرمائی که کدام روز بر شما خیلی خوش
گذشت و کدام روز بر شما بسیار بد گذشت فرمودند
روزیکه خوش گذشت روزی بود که رسول خدا مرا زیر
بغل مرا گرفت بلند کرد و [illegible] اسلام نمود تمام ملکم
کروبیان و حملهٔ عرش اهل اند با من بیعت کردند عرض
کرد روزیکه بر شما خیلی بد گذشت چه روز بود فرمود
روزیکه خانه مرا آتش زدند

بستگی دل بغیر دوست زیان است — بستن با دوست سود هر دو جهان است
سود و زیان نیست در معامله عشق — عاشق صادق بری ز سود و زیان است
درد تو در دل نهفته ایم و طبیبان — درد سر ما دهند کین خفقان است
رنگ مرا که بپای عشق تو زر کرد — نسخه نویسد حکیم کین یرقان است
چون همی لاله گون در آبگینهٔ صافی — مهر تو در سینه‌ام نهان و عیان است

[illegible] محمد کرمانی [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم — والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض

حقوق مؤمنان بر یکدیگر چند چیز است که حضرت صادق علیه
خبر داده اول فرموده اند که همین سهم بدانی بعمل نیاوری آسان
ترین حقوق اینکه آنچه از برای خود دوست میداری
از برای او دوست داری و آنچه از برای خود نمی خواهی از برای
او نخواهی دوم آنکه بپرهیزی از غضب او و پیروی خوشنودی
او بکنی و آنچه فرماید اطاعت کنی سیم آنکه یاری کنی بجان و مال
و زبان و بدست و پا چهارم آنکه دیده و راهنما و آیینه
باشی پنجم آنکه تو سیر نباشی و او گرسنه تو سیراب
نباشی و او تشنه تو پوشیده باشی و او عریان باشد ششم
آنکه اگر تو خدمتکار داشته باشی و او نداشته باشد واجبست
خادم خود را بفرستی که جامه اش را بشوید و طعامش را
بسازد و رخت خوابش را بگستراند هفتم آنکه قسم
دهد بعمل آوری و اگر ترا بخواند قبول کنی و اگر بیمار شود بعیا
دتش روی و اگر بمیرد بجنازه اش حاضر شوی و اگر حاجتی دارد
برآوری پیش از آنکه از تو سؤال کند چون چنین کنی بپیوند

بپیوند کرده محبت خود را بمحبت او و محبت او را بمحبت خود
و این مطلب واضح و روشن است که حقوق مؤمنان ادا
نمیشود مگر باتفاق بلکه عزت هر طایفه منوط باتفاق
است و ذلت هر قوم بسته بنفاق اتفاق کارهای بسیار
مشکل را سهل و آسان کند و نفاق کارهای بسیار آسان را
بس صعب و مشکل گرداند یکی از سلاطین زمانیکه نزدیک مرگش بود
اولاد خود را طلب کرده خواست ثمره اتفاق را از برای آنها محسوس کند
جعبه تیرش را طلب کرد بدست هر یک یکی داد گفت بشکنند باسانی
شکستند پس از آن یکدسته گرفت و بدست هر یک داد هر چه
قوت کردند نتوانستند گفت مثل شما مثل این تیرهاست اگر
متفرق شدید هر کس بشما غلبه کند و شما را درهم شکنند و اگر اتفاق
کردید هیچکس بر شما غالب نشود لاهر سلطنتی که در روی زمین
پیدا شد از ابتدای دنیا الی کنون بوسیله اتفاق بود اول جما
عتی جمع شدند و با یکدیگر اتفاق و اتحاد نمودند و یکنفر از خود
را بسرکرده کردند و گردن زیر اطاعت او نهادند کم کم قوت گرفته
بمقام سلطنت رسیدند و دولت شدند این دولتها و سلطنتهای
مقتدر که در روی زمین از قبیل روس و انگلیس و فرانسه و آلمان

بسم الله الرحمن الرحیم والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض

حقوق مؤمنان بر یکدیگر

خبر داد اول فرموده اند ک

ترین حقوق آنکه انچه

از برای او دوست داری رو

او بخواهی دویم آنکه به

او بکنی و آنچه فرماید اطا

و زبان و بدست و پا

باشی پنجم آنکه تو

نباشی و او تشنه تو

آنکه اگر تو خدمتکار داشـ

خادم خود را بفرستی که

بسازد و رخت خواب شرا بگسترانند بعضی انا بتر قسم

دهد بعمل اوری و اگر ترا بخانه قبول کنی و اگر بیمار شود بعیا

دتش بروی و اگر بمیرد بجنازه اش حاضر شوی و اگر حاجتی دارد

بر اوری پیش از آنکه از تو سؤال کند چون چنین کنی پیوند

بپیوند کرده محبت خود را بهم ... او و محبت او را محبت خود

... مؤمنان او

... وط باتفاق

... ق کارهای بسیار

... بسیار اسباب از

... رکش بود

... نیکه نزدیک

... ز برای آنها کس کند

... باسا

... ضعف بشکنند

... ریکدادن هر چه

... ضعیف است اگر

... شکنند و اگر اتفاق

... در روی زمین

پیدا شد از ابتدای دنیا الی اکنون بوسیله اتفاق بود اول صحا

به جمع شدند و با یکدیگر اتفاق و اتحاد نمودند و یکنفر ا بر خود

رئیس کردند و گردن زیر اطاعت او نهادند کم کم قوت گرفته

بمقام سلطنت رسیدند و دولت شدند این دولتها و سلطنتهای

مقتدر که در روی زمین از قبیل روس و انگلیس و فرانسه و المان

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرموده فی طلب الدنیا اضرار بمن الاخرة

وفی طلب الاخرة اضرار بمن الدنیا طلب دنیا ضرری است باخرة و همچنین

طلب اخرة هم ضرری است بدنیا و حضرت امیر علیه السلام فرموده دنیا و اخرة دو دشمن یک

دیگرند و دو راه مختلفند که رو بهر کدام که اوردی از دیگری دور می افتی هل حنو...

کران پیرای بند کنادی بها و بهترفتست در این دنیا که اگر از دنیا خشنی رسی که از اخرت

شنالم می شد بس بتخر عرش نامر هم بسه ناچه فطلید عرش بر بید رحو

که بهن کند دانه اشکر نباشتر می خواهم حضرت فرموده ...

بسم الله الرحمن الرحیم والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض

حقوق مؤمنان بر یکدیگر چند چیز است که حضرت صادق بجلی

خبر داد او ...

ترین حق

از برای او

او نخواهی

او بکنی واجب

و زبان و

باشی پنجم

نباشی و او

آنکه اگر تو خدمت

خادم خود را

بسا ز دو رخت

دهد بعمل او ... والا بیمار شود بعیادتش روی و اگر بمیرد بجنازه‌اش حاضر شوی و اگر حاجتی دارد

بر آوری پیش از آنکه از تو سؤال کند چون چنین کنی پیوند

پیوند کرده محبت خود را بمحبت او و محبت او را بمحبت خود

... است که حقوق مؤمنان ...

... هر طایفه منوط باتفاق

... نفاق اتفاق کارهای بسیار

... نفاق کارهای بسیار را

... سلاطین زمانیکه نزدیک مرگش بود

... اتفاق از برای اینها محسوس کند

... یکی داد گفت بشکنند باسانی

... و بدست هر یک داد هر چه

... مثل این تیرهاست اگر

... را در هم شکنند و اگر اتفاق

... سلطنت که در روی زمین

... دنیا است بوسیله اتفاق بود اول جماعتی جمع شدند و با یکدیگر اتفاق و اتحاد نمودند و یکنفر از خود

را یکرنگ کردند و گردن زیر اطاعت او نهادند کم کم قوت گرفته

بمقام سلطنت رسیدند و دولت شدند این دولتها و سلطنتهای

مقتدر که در روی زمین از قبیل روس و انگلیس و فرانسه و آلمان

وامریکا بالتمام بجز دولت روم بودند اسم ورسمی نداشتند
وسیله اتفاق بعد که اولین سلطنت روی زمین شدند
وسلطان روم از خوف انها استراحت ندارد تا بعون
چه بعد وچه شده اما ایران که اولین دولت بود که بر
تخت قرار گرفت سلطان ایران کیومرث بود وتمام مطیع
بودند وباج وخراج میدادند این دولت قدیم مقتدر بحال
بواسطه عدم اتفاق مردم ایران کارش بجای کشید که
که ذلیل ترین تمام دول گردید پس معلوم شد که هر طایفه
که بخواهند خودرا از ذلت خلاص کنند وبعزت رسند باید
نفاق را از خود دور کنند ودست بدست یکدیگر دهند وبا
یکدیگر اتفاق کنند تا بعزت برسند ودلهٔ مظلوم را بگیرند
وحقوق برادران مؤمن خدا ادا نمایند حضرت رسول
فرمود که هر که صبح کند واهتمام بامور مسلمانان نداشته
باشد او مسلمان نیست ومحبوب ترین مردم کسیستکه نفعش
بمردم بیشتر میرسد وهر که از مسلمانان ضرری را دفع کند
بهشت او را واجب شود حضرت صادق ع فرمود که حق

حق مؤمن بر مؤمن انستکه او را بدل دوست دارد ومال خود را
از او دریغ ندارد واگر بسفری رود باحوال او بپردازد واگر کسی او
ظلم کند او را یاری نماید واگر عطائی بمسلمانان نمود بهرهٔ او را بگیرد
وچون بمیرد بزیارت قبرش برود وبر او ظلم نکند وبا او فریب
ندهد وبا او خیانت نکند وبر او اف نگوید واگر اف بگوید دوستی
ایشان برطرف شود باز حضرت رسول ص فرمود که اگر کسی بشنود
که کسی فریاد میکند که ای مسلمانان بفریاد من برسید واو را یاری
نکند مسلمان نیست اه اه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض
جمیع مؤمنان محب وناصر یکدیگر اند باب اصل
ایمان در لغت بمعنی تصدیق میباشد اما عمل هم لازم است
اگر بمحض لفظ باشد واعتقاد قلبی نباشد مؤمن نیست
پس عمدهٔ رکن ایمان اعتقاد ویقین است زیرا که
عمل منوط باعتقاد است پس معلوم میشود که رکن ایمان
یقین واعتقاد است اگر یقین واعتقاد نباشد ایمان

نیست پس مؤمن باید آنچه بتواند دین خدا را یاری کند
پس مؤمنین بهر نحویکه بتوانند باید کاری بکنند که
معصیتهای الهیه کرده نشود و پردهای شرع مطهر نبوی صلعم
پاره نشود مؤمن باید ناصر دین باشد بلسان و دست
جدا و بذل نفس و مال جدا این است که خداوند جل جلاله
امر میفرماید بندگان را واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا
مراد از لا تفرقوا اجتماع نمودن تمام مؤمنین است
برای چه برای برپا داشتن دین مبین لهذا باید بزر
گان شرع و حاکمین و وزراء و سلاطین و اغنیاء
اهل ملت و دولت در ظاهر و باطن متفق شده که دین
اسلام مضمحل نگردد و امر بمعروف و نهی از منکر را از دست ند
هند و آنچه بتوانند در صدد اصلاح امور مؤمنین و کمال
اهتمام را از دست ندهند و رعایت حال اولادهای روحانی
پیغمبر صلعم را بنمایند و در صدد اصلاح امور ایتام و فقراء
و مساکین و بیوه زنان و درماندگان برآیند
قال رسول الله صلعم قیام الدین اربعة بعلم العلماء
وعدل الامراء وسخاوة الاغنیاء ودعاء الفقراء

تمام بندگان خدا

یعنی برپا ایستادن دین خداوند جل جلاله بچهار چیز است
عمل نمودن علماء بعلم خود و بعدالت نمودن سلاطین
در سلطنت خود و انفاق صاحبان مال بمال خود و بدعا
نمودن فقراء در حق برادران دینی خود و خداوند این چهار
طایفه اول را امتحان نموده است و زمام امر و اصلاح کار
انواع خلقان خود را در دست اینها قرار داده است پس اگر علماء
و سلاطین و اغنیاء بخلاف مقصود حضرت حق عمل نمایند
و از یاد او باز نمانند و بنحویکه امر فرموده عمل نمایند و در صدد
اصلاح خود و انواع خلقان برآیند کافه بیچارگان
و درماندگان و بکرا ایشان را نجات دهند دین خدا قوی
و محکم میگردد اسلام و اهل اسلام این قسم ذلیل و خوار
نمیگردیدند و این نوع فسادها در عالم پیدا نمیشود آنچه
شده است بواسطه عدم اتفاق است پس باید نفاق را از
خود دور کرده و بایکدیگر اتفاق کرده تا بعزت رسیم خاصه
کنون است که منافق کیست عرض میکنم که سید رسل صلعم فرموده
سه چیز است علامت منافق اگر خبر دهد دروغ گوید
و اگر امانت باو بسپرند خیانت کند و اگر وعده دهد خلاف

کند حضرت صادق ع فرمود علامت منافق قلت
مبالات اوست بدروغ و خیانت آنگاه شمردند جمله
دیگر از اوصاف رذیله او را باز حضرت رسول ص فرمودند
چهار خصلتست در هرکه باشد پس او منافق است
و اگر یکی از آنها باشد در او یک خصلت از نفاق است
تا آنکه آنرا از خود دور کند اول کسی که نقل کند دروغ
گوید هرگاه وعده کند خلاف کند و اگر معاهده کند
وفا نکند چون با کسی مخاصمه کند گناهکار شود
اول منافق در روز همین اهل کوفه بودند که ده از
ده هزار نامه نوشتند که یا حسین بیا بسوی ما که در
ختان ما میوه بار آورده و صحراهای ما سبز شده
بحسب ظاهر اینها طلب بیرون رفتن حضرت بود
اما در باطن خود میدانست که شهید میشود بی وفائی
کوفیان را که میدانست جز اینکه میدانست که ثلمه در دین
حادث شده و فتنه که در دین بمیان ظاهر شده برگشته
شدن فایده ندارد و اگر صلح میکرد مانند برادر خود شقاوت
بنی امیه بر مردم واضح نمی شد و نفاق بنی امیه معلوم نمیشد

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم قال الله تبارک و تعالی
والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض
یعنی جمیع مومنان محب و ناصر یکدیگرند اگر بشود باتفاق
میشود پس باید نفاق را دور کرد و با یکدیگر اتفاق نمود تا اینکه
بعزت رسیم همه را باید اگر بتوانند اهل حق و بزرگان دین
جمع شوند و اهل ملت و دولت در ظاهر و باطن متفق
گردند و نگذارند دین اسلام مضمحل گردد هر مکلفی باید بحسب استعداد
خود در صدد برآید خداوند عالم تکلیف نفرموده هیچ ذی
روحی را مگر بقدر وسعت و توانائی او لا یکلف الله
نفسا الا وسعها لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت باری باید نفا
ق را دور کرد باب نفاق را باید سد کرد باب نفاق کلا ایست
حضرت رسول ص فرمود دروغ دری است از درهای نفاق از
حضرت صادق ع روایت شده که کبائر چند چیز است اما اول
تکبر و تجبر بعد فرمودند دروغ و اسراف و تبذیر و خیانت صدوق
در امالی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود قبول کنید
برای من شش چیز را که متقبل میشوم برای شما بهشت را هرگاه سخن
گوئید و نقلی کنید دروغ مگوئید و چون وعده دادید خلف مکنید

و چون بشما امانت بسپرند خیانت نکنید و دیده گان
خود را بپوشانید و فروج خود را حفظ کنید و دستهای خود را
نگاه دارید قال رسول الله اعظم الخطایا عند الله
عز و جل اللسان الکذاب عظیمترین خطاکاران در
نزد خدای عز و جل زبان دروغگو است یعنی صاحب
آن زبان لا عمده اسباب تمیز انسان بر حیوان چیزی است
شرافت او بر او سخن گفتن و کلام است که بآن خبر میدهد هر
یک دیگری را بآنچه شنیده اند و این نمیشود مگر آنکه صادق باشد
و از واقع خبر دهد اگر بنای دروغگوئی شد سبب تمیز و
شرافت بالمرة از میان برود بلکه صفت شیطانیت پیدا
کند و از اینجهة بدتر از شراب خواهد شد اگر چه عقل را زا
یل کند اما چند ساعت بیش نشد پس از آن بجای خود
برگردد اما دروغ رسول خدا ص فرمود هرگاه دروغگوید
مؤمن بدون عذر لعنت کند او را هفتاد هزار
ملک و از قلبش بوی گندی بیرون آید و بالا رود تا
برسد بعرش پس لعنت کنند او را حمله عرش و می نویسد
خدا برای او باین دروغ هفتاد زنا که آسانتر
آن کسی است که با مادر خود زنا کرده باشد حضرت موسی

عرض کرد پروردگارا کدام یک از بندگانت بهتر است
در عمل فرمود کسی که زبانش دروغ نگوید حضرت امام
جعفر صادق ع فرمود هر دروغی که گفته شود پرسیده خواهد
شد از آن مگر دروغی که در یکی از سه کس باشد مردیکه حیلت کند
در جنگ خود با دشمن دین یا مردیکه اصلاح کند میان
دو کس که مابین ایشان فسادی باشد یا مردیکه وعده کرده
اهل خود را چیزی و اراده ندارد بوعده خود وفا کند که غرض
از وعده دادن دفع شر آنها است از خود بار حضرت رسول ص
فرمود در شب معراج زنی را دیدم که سرش مانند سر خوک و بد
نش مانند بدن خر و از گوش و سر او بعد هزار هزار رنگ از عذاب
صدیقه طاهره علیها السلام از کردار او پرسید فرمود ندا و نمام و در
وغگو بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که وصیت کرد
مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانیکه فاطمه علیها السلام را بمن
تزویج کرد فرمود زنهار از دروغ گفتن زیرا که آن روی
را سیاه میکند اما یک سفارش دیگرهم فرمود که فرمود یا علی
فاطمه امانت من است در دست تو درست او را نگاهدار بنیکی

بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تبارک و تعالی

والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض بار
بدانکه افراد انسان بمعاش انها منتظم نخواهد شد مگر
بمشارکت و اجتماع که معاون یکدیگر باشند در رفع احتیاجات
خودشان و معاونت حاصل نمیشود مگر بمعامله نمودن
با یکدیگر و معامله واقع نخواهد شد مگر از روی قانون عدل
صحیح از جانب حق سبحانه چرا که اگر واگذار نماید امر قانون را
بخلق هر کسی بر حسب رأی خود اختیار طرحی را خواهد نمود
و نظام عالم مختل خواهد شد بر حضرت حق متعین است
که وضع قوانین عدل نمود و بواسطهٔ انسان کامل
که از جنس خلق باشد ان احکام را بخلق برساند و باید
ان شخص کامل و معصوم از خطا باشد یا اینکه مخبر صادق
باشد مانند علما که انچه بفرمایند باید مردم قبول کنیم قال رسول الله صلعم
العلماء ورثة الانبیاء حضرت حق میفرماید ومن یؤتی الحکمة
فقد اوتی خیرا کثیرا هر که عطا کرده شد باو علم تحقیق که خیر
بسیار باو عطا کرده شده است حضرت رسول صلعم فرموده خدا رحمت

کند

لکن خلفای مرا عرض کردند خلفای شما کیانند فرمودند کسانیکه
بعد از من بیایند که احادیث مرا روایت کنند و بمردم برسانند
خداوند الهام میکند علما را با اهل سعادت و محروم میسازد از ان ار
باب شقاوت را اگر عمل بعلم پیشود اما اگر عمل نشود غیر از کفر کاری
نخواهد کرد غرض از ایان علما اینست که دست ظلم کوتاه شود
واین قدر ظلم نشود سید رسل صلعم فرموده هر که ظالمی را دوست داشته
باشد چنانست که دوست داشته باشد که عاصی شود بخدا هیچ چیزی
نزد خدا دشمن تر از این نیست که عالمی بزیارت ظالم رود در
زمان حضرت موسی ع پادشاه جباری بود مرد صالحی بود بنزد پادشاه
رفت برای شفاعت در قضای حاجت مؤمنی پادشاه قبول کرد
و حاجت او را بر اورد اما پادشاه و مرد صالح هر دو در یکروز
از دنیا رفتند مردم از برای مردن پادشاه بازار را بستند تا سه
روز مشغول تعزیهٔ پادشاه شدند و ان بندهٔ صالح در خانه افتاده
بود کسی باو نپرداخت تا انکه جانوران او را خوردند حضرت موسی ع
بعد از سه روز او را دید مناجات کرد پروردگارا ان دشمن تست
اورا بان اعزاز واکرام دفن کردند واین دوست تست باین حال
حقتعالی وحی کرد بسوی او که این دوست من از ان پادشاه

جبار حاجتی طلبید برای مؤمنی و حاجت او را برآورد بجزای
اینکه حاجت او را رواکرد چنان کردم اما جانوران زمین را
برروی آن مؤمن مسلط کردم برای آنکه از آن پادشاه جبار
سؤال کرد باری شاید ایشان را تعظیم کرد بلکه باید در مقام
تعیین ایشان برآمد و ایشان را ببدی یاد کرد در مجالس
و محافل زبان بطعن و لعن ایشان کشود که شاید از
این عمل شنیع دست بکشند و قدری بیچارکان را آسوده بگذارند
و تا ممکن شود باید رفع ظلم از آن مظلومان بنمایند اما
سبحان الله کمال تعجب در اینست که در این زمان فرقه از مرد
مان پیدا شده اند که یاری ظلمه میکنند و ایشان را در ظلمشان
اعانت مینمایند آنچه در ظلم بنظرشان برسد البته کوتاهی
نمینمایند لیکن ظالم را پر میکنند و از ناله بیوه زنان و آه
یتیمان اندیشه ندارند بخیال اینکه گمان میکنند که این ظالم
بیجا او را روز قیامت نجات میدهد که اینگونه او را پر
ستش میکنند و در امور او را پیشوا قرار داده غافل از اینکه
فرموده اند ان اعوان الظلمة یوم القیمة فی سرادق من النار
حتی یحکم الله بین العباد بسا آن کسی که سعایت در حق او کرده

اصلا

اصلا و ابدا ضرری باو نخواهد رسید و این ساعی بدبخت دران مهلکه
میافتد چنانچه گفته اند من حفر بئرا لاخیه وقع فیه یعنی
هر که چاهی از برای برادر دینیش بکند خودش در آنچاه واقع
خواهد شد حکایت کرده اند که وقتی شیر بیمار شده بود
جمیع درندگان او را عیادت کردند و احوال پرسی نمودند
سوای روباه که دیر کرد و بنا بمکر گرگ از روباه مذمت کرده
که این حیوان منافق است چرا در میان حیوانات از
احوال پادشاه باید غفلت داشته باشد در این بین
روباه از دور رسید شیر براو خطاب و عتاب کرد که چرا دیر بعیادت
ما آمدی وقت صحبت اطراف ما را داری که بقیة الاکل ما را از فریسه
ما بخوری روباه فهمید که گرگ شیر را متغیر کرده گفت طبیب حاذقی
بعید رفتم بنزد او که باو بپرسم دوای مرض شما چه چیز است باین
جهت در آمدن قدری تاخیر شده شیر پرسید طبیب چه گفت
روباه عرض کرد میگوید که چند غده در ران گرگ است شیر آنها را بیرون
بیاورد و بخورد برء الساعة است و تا حال ده شیر را بهمین قسم
معالجه کرده ام شیر چنگال انداخت ران گرگ را درید و آن غده ها را

رو باه کشید شیر خورده درکان مرخص شدند تا شیر ساعی امیر را
حق الله روی یار رفت بالای تلی ایستاد گریت تا الان ولکن آن
خون از آتش بجار امل بکند ره رو با صد از دل صاحب
زیر جامه سرخ وقتی که خدمت پادشاه راه یافتی تامل
کن در وقت حرف زدن که از دهنت چه بیرون میاید زیرا که
سعایت کردن ظلم بسیار بد است دار چه باید پرهیز کرد از اینکه
بمنزله ایشان قد بگذاری و خود را آلوده صحبت ایشان کنی
هشام ابن الحکم گفت جمیع گناهان چهار است که منجر نگردد
حرص و حسد و غضب و شهوت و بجهت آنکه از این ها
نیست که جور ظالم نباشد پس باید تمام مردم نفاق را دور کنند
و دست ظالم را کوتاه گردانند چرا باید متفق نباشیم که آنچه ظالم
بخواهد بکند نفاق چیز خرابی دین و دنیا چه دارد اول نفاقی
که معلوم شد در روز غدیر بود حضرت رسالت صلعم شاه ولایت
را بر مسند خلافت نشانید آتش حسد در دلهای منافقان
مشتعل گردید چهل نفر از وجوه صحابه و اهل اعتبار با یکدیگر بیعت
نمودند که بعد از حضرت رسول صلعم بکیش اصلی بازگشت نموده حکایت
غدیر و خلافت حضرت امیر ع را اعتنا ننموده هر که را خواهند در

مسند

مسند خلافت بجاه بعد عهد نامه نوشتند و بعبدالرحمن عوف
سپردند لهذا در حین وفات سید البشر صلعم عمل بعهد خود
نموده بتعجیل ابی بکر را بر بالای منبر برده بر کیش اصلی و کفر قد
یمی خود رجع القهقرا نموده چنانچه نقل شده که از عمر خطاب نامه
رفت بجانب معاویه که از دین آبا و اجداد خود مباد انحراف
شده بشنیدن محمد ص از راه رفته باشی چون امور دنیویه بسبب
او شده بود که فی الجمله ما تابع او نمودیم و بحسب ظاهر اطاعت
امر و نهی کرده ولکن فی باطن الامر کنا علی الذی کانوا علیه ابائنا
این بود که بعد از دفن حضرت رسول ص روز دیگر عمر ابی
بکر را آورده بر بالای منبر رسول خدا ص برده و گفتند که اگر بیعت
از میان رفته کتاب الهی در میان و بهترین صحابه و یار
اقدم پیغمبر ابی بکر و اتفاق جمیع مسلمانان بر بیعت و
همگی بر خواسته بیعت کردند — در امالی طوسی
از ابن عباس روایت شده است که گفت شنیدم از حضرت رسول خدا صلعم
که میفرمود که خداوند بمن پنج چیز عطا فرمود و بعلی هم
پنج چیز عطا فرمود عطا کرد بمن جوامع الکلم را و عطا کرد
علی را جوامع العلم را مرا پیغمبر گردانید و علی را وصی من کرد

و بمن کوثر عطا فرمود و بعلی ع سلسبیل کرامت فرمود بمن
وحی داد و بعلی ع الهام داد مرا بمعراج بردند و بسوی خود و از
برای علی ع گشوده درهای آسمان را و پرده های او را تا اینکه
علی ع مرا دید و من علی ع را دیدم الخبر حدیث دوم از انس روایت شده
که فرمود رسول خدا صلعم که بمن سه چیز عطا کرده و علی ع را دو چیز با
با من شریک است و سه چیز بعلی ع داده شد و من در آنها
شریک نشدم پس عرض کردند یا رسول الله آن سه چیز که علی ع
با شما است کدام است فرمودند لوای حمد برای من است
و علی ع حامل آن لواء است و کوثر برای من است و علی ع ساقی
او است و جهنم برای من است و علی ع قسیم آن است و اما آن
چیز که بعلی ع داده شد و من در آنها شریک نشدم پس او
شجاعت داده شد و بمن مثل آن داده نشد و مراد از شجاعت
در اینجا اعمال قوه شجاعت است والا هر پیغمبر قوه چهل
مرد شجاع از اهل زمان را دارد و پیغمبر ما قوه چهل پیغمبر را دا
جز اینکه مامور نبود که از آن بکار برد بالجمله دوم آنکه زنی مثل فاطمه
بعلی ع داده شد و بمن داده نشد سیم دو فرزند مثل
حسن و حسین بعلی ع داده شد و بمن مثل آنها داده نشد

شیث ابن آدم علیه السلام به پسر خود انوش وصیت
کرد و از سخنان آنحضرت ع است که باید در مرد مومن
شانزده خصلت باشد اول معرفت باری تعالی و اعمال
طاعات دوم معرفت خیر و شر تا خیر را عمل کنند و از
شر دوری کنند سوم طاعت و انقیاد پادشاهی که حق
حق تعالی او را در روی زمین بر عباد خلیفه ساخته
چهارم نیکویی با پدر و مادر پنجم تعظیم استاد ششم
احسان بخلایق بقدر طاقت هفتم اعانت فقرا و مسا
کین هشتم تعصب جهت غربا نهم شجاعت در طاعت
خدای عز و جل دهم نگاه داشتن نفس خود از فسق
و فجور یازدهم صبر بر مصائب دوازدهم راستی
زبان سیزدهم عدل یعنی ادای حقوق مادر و پدر خود
چهاردهم وفای بعهد پانزدهم حمد کردن حق تعالی
بر مصایب شانزدهم حیا یعنی ترک لجاجت
در این وقت این مومنین باید حقوق یک دیگر را ادا کنند
که حضرت رسول صلعم فرمود که از برای برادران مومن بر یکدیگر سی حق است
اول اگر گناهی در حق او از برادر مومن سر زند یا تقصیر از وی صادر

شود از وی بگزیند دوم آنکه اگر غریب باشد دلداری او کند و با او مهربانی نماید
سیم چنانکه بر عیوب او واقف شود بپوشاند چهارم اگر لغزشی از وی بوجود
آید چشم از آن بپوشد پنجم اگر عذرخواهی نماید عذر او را بپذیرد ششم
اگر کسی غیبت برادر مؤمنی کند او را منع نماید هفتم آنچه خیر او باشد
با او برساند هشتم دوستی او را محافظت کند و شرایط دوستی بجا
آورد نهم حقوق او را منظور داشته باشد دهم اگر مریض شود
او را عیادت کند یازدهم بجنازهٔ او حاضر شود دوازدهم هر وقت
او را بخواند اجابت کند سیزدهم اگر هدیه از برای او فرستد قبول کند
چهاردهم اگر با او نیکی کند مکافات نماید پانزدهم اگر نعمتی از وی بدو رسد
شکر آن بجا آورد شانزدهم یاری او نماید هفدهم ناموس
و عرض او را در غیبش محافظت کند هیجدهم حاجت او را برآورد نوزدهم
آنچه از وی سؤال نماید رد ننماید بیستم اگر عطسه کند تسمیت او نماید بیست و یکم
گمشدهٔ او را راه نماید بیست و دوم سلام او را جواب گوید بیست و سیم با او گفتار
نیک تکلم نماید بیست و چهارم نعمتهای او را نیکو شمارد بیست و پنجم قسمهای او را
تصدیق کند بیست و ششم با او دوستی کند و از دشمنی او احتراز کند بیست و هفتم
او را یاری کند خواه ظالم باشد یا مظلوم و یاری او در وقت ظالم بودن
آنست که او را از ظلم مخذول و منکوب بکند سی ام از برای او دوست
داشته آنچه را از برای خود دوست داشته از نیکیها و از برای او مکروه
شمارد آنچه را از برای خود مکروه میشمارد از بدیها

نوشیروانرا
وقت رفتن از دنیا رسید پسر آنرا گفت که ای فرزند
مال اندر خزانه انباشته کردن پسند نیست بلکه باید بر
لشکریان بخش کرد تا از ایشان بدست رعایا نقل شود
و از آن منفعت کنند و سبب آبادی مملکت گردد و همه روز
بار عام ده تا همه کس ترا ببینند زیرا که جمع دل و ضیق رو
حرامیشان باشد و دیدار پادشاهان دور کند اگر گنجی دیدی دیدار
ننمائی گنجی است شکر نکوید و شور با علماء عقل را افزون
کند بدان که دراهم و زبان کار تر از ستیزه و تعجیل نبود
مردم آنست که از نقصان مال و افزونی گنج متغیر نشود
و مدار سلطنت بر پنج چیز تواند بود اول حفظ و حراست
مملکت دوم پیروی شریعت سیم نیکان از نیک دا
شتن چهارم بدان از بد کیفر کردن پنجم لطف و عنف
را بجای خویش بکار بستن و شرف آدمی بر حیوانات
بعقلست نه بمال و شرف عقل بکسب حکمت است نه بکد
جاه و شرف حکمت بمعرفت خداست نه بجدل و بهانه

وقت رفته زاد زار سید بسر ابزا کرده ... زندان

شتن چهارم ... البقر کردن پنجم لطف و عنف
را بجای خویش بکار بستن و شرف آدمی بر حیوانات
بعقلست نه بمال و شرف عقل بکسب حکمتست نه بکد
بجاه و شرف حکمت بمعرفت خداست نه بجدل و ...

شود از و بگزید دوم آنکه اگر غریب باشد دلدار او کند و با او مهربانی نماید
سیم چنانکه ...

تصدیق کند پلیس دوستی با او دوستی کند و از دشمنی او احتراز کند پنجم هر که
او را یار کند خواه ظالم باشد یا مظلوم و یار او بعدل و قسط ... بود
اینست آنکه او را از ظلم مخذول و منکوب بکند ششم از برای او دوست
داشته آنچه را از برای خود دوست داشته از نیکیها و از برای او مکروه
شمارد آنچه را از برای خود مکروه میشمارد از بدیها

شود از و بگذرید دوم آنکه اگر غریب باشد دلداری او کنید و با او مهربانی نماید
سیم چنانکه بر عالی بود واقف شود بپوشاند چهارم اگر لغزشی از وی بوجود
آمد چشم پ[illegible]

[illegible]

...نند پیشتر با او دوستی کنند و از دشمنی او احتراز کنند پیشتر و هرکه
او را یاری کند خواه ظالم باشد یا مظلوم و یاری او در وقت ظالم بودن
اینست که او را از ظلم مخذول و منکوب نکند سیوم از برای او دوست
داشته آنچه را از برای خود دوست داشت از نیکیها و از برای او مکروه
شمارد آنچه را از برای خود مکروه میشمارد از بدیها

وقت رفتن از دنیا رسید پسر اینرا گفت که ای فرزندان

اول [illegible]
دوم [illegible]
[illegible]

بنفسی و اهلی ثم مالی و اسرتی
فداء لمن اضحی قتیل ابن ملجم

[illegible] چهارم کار امروز بفردا افکندن پنجم لطف و عنف
را بجای خویش بکار بستن و شرف آدمی بر حیوانات
بعقلست نه بمال و شرف عقل بکسب حکمت است نه بکد
جاه و شرف حکمت بمعرفت خداست نه بجدل و مناقشه

و شرف به معرفت بتقدیم رضا و عبادتست نه بکلمات
مجوف ایفرزند بپر که خود را از چهار چیز نگاه دارد
هرگز ملال بلو نرسد اول تعجیل دوم سستی سیم عجب
چهارم لجاج اگر فضلاء خود پیش کنند و کبر فروشند
مذموم مردم شوند و اگر جز فضلاء انکار کنند
سخره جهان غخند شد و چهار چیز است که موجب
هلاکت روح است اول حرص دوم ترس سیم عار چهارم
قرض ای پسر چند صفت از چند کس بنهایت
زشت است بیرحمی از پادشاه و حرص از علماء و بخل
از توانگران و کاهلی از جوانان و رعنائی از پیران
و بیشرمی از زنان ای فرزند و زیری گزیده کن که
ترا بکارهای نیک بدارد و دوستی اختیار کن که رضای
ترا برضای خویش تفضیل گذارد ایفرزند نیکوترین
همه تدبیرها تعمل است و کار را در وقت خود گذاشتن

ایفرزند

ایفرزند شکر نعمت نعمت زیاده کند و کفران نقصان
و نقمت آرد ای پسر چون من بعد از اید و دست گیرم
ثمر آنرا از آن افزون یافتم این سخنها را بعلو عهد خود
هرمز بگفت و یکسال بعد برد

شیخ کشی روایت کرده از زید شحّام که گفت من با جمعی از اهل کوفه
در خدمت حضرت صادق ع بودیم که داخل شد بر آنحضرت جعفر بن
عفان طائی پس آنحضرت او را نزد خود خواندند و در پیش
خود نشانیدند و فرمودند یا جعفر عرض کرد لبیک جعلنی الله
فداک فرمود بلغنی انک تقول الشعر فی الحسین شنیدم
که تو شعر در مرثیهٔ جدم حسین ع امیگوئی عرض کرد بلی فدای
تو شوم حضرت فرمود بخوان شعر چند شعری کرد بخواند
و آنحضرت هم شروع کردند بگریستن و کسانیکه بودند گریستند
و آنحضرت آنقدر گریست که آب دیدهای مبارکش بر محاسن شریفش
جاری شد و محاسن شریفش تر شد پس فرمود یا جعفر والله
لقد شهدت الملائکة المقربون ههنا یسمعون قولک فی
الحسین بخدا قسم که حاضر شدند ملائکهٔ مقربین در اینجا از
برای اینکه بشنوند مرثیهٔ تو را بر حسین ع بتحقیق که گریستند
چنانکه ما گریستیم و زیاده از ما گریستند و بتحقیق که خدا
واجب کرد بسبب این بر تو بهشت را در این ساعت و ترا آمرزید
پس فرمود یا جعفر آیا زیاد بگویم عرض کردم بلی ای سید من
فرمود نیست کسی که شعری بخواند در مرثیهٔ جدم حسین ع
و بگرید یا بگریاند مگر که واجب کرداند خدا بهشت را بر او و بیامرزد او را

بسم الله الرحمن الرحیم از جمله مسلمات و بدیهیات
این مطلب است که دین اسلام رواج نگرفت مگر از ضرب
شمشیر امیر المؤمنین ع که بضرب ذوالفقار آتش بار دمار
از روزگار کفار برآورد و بشعلهٔ شمشیر خونریز خرمن
وجود شان را آتش زد این بود که در روز خندق و قتل کردن
آنجناب مقابل عمرو ابن عبدود رفت مشهور است که پیغمبر ص
فرمود که تمام ایمان رفت در برابر تمام کفر که اگر از ضربت شمشیر
امیر ع کشته شد بعد ایمان بالمره از میان میرفت پس
امیر المؤمنین ع تمام اسلام زنده شد پس این کلمه لا اله الا الله
از برکات آنجناب است و کلمهٔ مبارکه محمد رسول الله از برکات
آنجناب است منبر از برکات او است محراب از برکات او است
پس بخدا لعنت کند آنانی را که بر همان منبر بالای منبر میرفتند و
سزای احسان امیر المؤمنین ع را گفتند چه قدر زیادت هزار ماه
با آنکه کافر معاویه ملعون امر کرده بود که اطفال را بعد از فرا
یض لعن و سب امیر المؤمنین ع بیاموزند تا آنکه اطفال به این

عقیده باطله بار آمده اند و در سینه ها بدین عقیده باطله
سفید شده کار بجائی رسانیده که اگر بعد از نماز فراموش
میکردند قضای آن را بجا می آوردند بهمین و طیره
پلید ملعون یزید ابن معاویه که خطیب امر میکرد
که بر منبر برآید و سب کند امیر المؤمنین ع را که خصوصاً در
ان زمان که آل رسول او را در شهر شام نمودند هر روزه
بغض ان دلها بعلت سابق ابد می اورد که اهل مسجد مجلس
عام اعضا شان می نماید که اهل بافسانه زنان بجا می
میکردند انها التفات نکرده روزی امر نمود در حضور سید
الساجدین در مسجد خطیب بر منبر برآید و ناسزا
بعلی امیر المؤمنین ع بگوید انگاه از خانه خطیب بر منبر
برآمد در حضور جمع خلایق آنچه سزاوار است گفت که ان
مظلوم دل از دست داده جامه صبر را دریده فرمود
وَیلَکَ اَیُّهَا الخاطِبُ اشتَرَیتَ مَرضاةَ المَخلُوقِ
بِسَخَطِ الخالِق جای خود را در جهنم مهیا دان این
شعری که ابن سنان خفاجی در مدح امیر المؤمنین ع

گفته

گفته نعم انتم اعلی المنابر تعلنون بسبه وبسیفه نصبت
لکم اعوادها فرمود الرشید خصم ده تا برآیم بمنبر تا
که رضای خالق و اجر و ثواب حاضرین بوده باشد یزید اذن
نداد بزرگان شام اصرار کردند تا اذن داده فصعد المنبر
فحمد الله واثنا علیه وذکر النبی صلی علیه وقال ایها الناس
احذرکم الدنیا وما فیها فانها دار زوال وهی قد
افنت القرون الماضیة وهم کانوا اکثر منکم مالا
واطول اعمارا وقد اکل التراب لحومهم وتغیرت
احوالهم افتطمعون بعدهم بالبقاء هیهات هیهات
لابد من اللحوق فتدارکوا ما مضی من عمرکم بما بقی
وافعلوا فیه ما سوف یعجل لکم من الاعمال الصالحة
قبل انقضاء الاجل وفروغ الامل فعن قریب تؤخذون
من القصور الی القبور وبافعالکم تحاسبون فکم والله
من فاجر قد استکملت علیه الحسرات وکم من عزیز قد
وقع فی مسالک المهلکات حیث لا ینفع الندم ولا

يغاث من ظالم ووجدوا ما عملوا حاضرا ولا
يظلم ربك احدا ثم قال ايها الناس اعطينا ستا
وفضلنا بسبع ای گروه مردمان بشش چیز تفضیل داده
شده ایم بر عالمیان و بهفت چیز ممتاز شده ایم از ممکنات
اعطينا العلم والحلم والسماحة والفصاحة والشجاعة
والمحبة في قلوب المؤمنين وفضلنا بان منا النبي المختار
محمد ص ومنا الصديق ومنا الطيار ومنا اسد الله واسد
رسوله ومنا سبطا هذه الامة من عرفني ومن لم
يعرفني انبأته بحسبي ونسبي ای اهل شام مظهر لطف خدا
مقصود از آفرینش انس و جان ماییم پوشیده نیست نزد من اسرار
کائنات زیرا که محرم حرم کبریا ماییم بر جمله اولیا ماییم امروز جا
نشین وارث بعلم ای بملک انبیا ماییم هر کس مرا
شناسد شناسد و هر کس نشناسد او را خبر دهم تا بشناسد
انا ابن مكة ومنى انا ابن زمزم والصفا انا ابن من
حمل الزكاة باطراف الردا انا ابن خير من ائتزر وار

تدى انا ابن خير من انتعل واحتفى انا ابن خير من
طاف وسعى انا ابن خير من حج ولبى انا ابن
من حمل على البراق في الهوا انا ابن من اسرى به
من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى انا ابن من بلغ به
جبرئيل الى سدرة المنتهى انا ابن من دنى فتدلى فكان
قاب قوسين او ادنى انا ابن من صلى بملائكة السماء
انا ابن من اوحى اليه الجليل ما اوحى انا ابن محمد المصطفى
انا ابن علي المرتضى انا ابن من ضرب خراطيم الخلق حتى
قالوا لا اله الا الله انا ابن من ضرب بين يدي رسول الله
بسيفين وطعن برمحين وهاجر الهجرتين وبايع
البيعتين وقاتل ببدر وحنين ولم يكفر بالله طرفة عين
انا ابن صالح المؤمنين ووارث النبيين وقامع الملحدين
ويعسوب المسلمين ونور المجاهدين وزين العابدين
وتاج البكائين واصبر الصابرين وافضل القائمين
من آل ياسين رسول رب العالمين انا ابن المؤيد بجبرئيل
المنصور بميكائيل انا ابن المحامي عن حرم المسلمين وقاتل الناكثين
المنصور

وليلهم قالين والقاسطين والمارقين والمجاهد اعداءه الناصبين وافخر
من مشى من قريش اجمعين واول من اجاب واستجاب لله
ولرسوله من المؤمنين واول السابقين وقاصم
المعتدين ومبيد المشركين وسهم من مرامي الله على المنافقين
ولسان حكمة العابدين وناصر دين الله
وولي امر الله وبستان حكمة الله وعيبة علمه سمح سخي
بهلول زكي ابطحي رضي مقدام همام صابر صوام مهذب
قوام قاطع الاصلاب ومفرق الاحزاب اربطهم عنانا
واثبتهم جنانا وامضاهم عزيمة واشدهم شكيمة اسد باسل
يطحنهم في الحروب اذا ازدلفت الاسنة وقربت الاعنة طحن الرحى ويذروهم
فيها ذرو الريح الهشيم ليث الحجاز وكبش العراق مكي مدني
خيفي عقبي بدري احدي شجري مهاجري من العرب سيدها
ومن الوغى ليثها وارث المشعرين وابو السبطين الحسن
والحسين ذاك جدي علي ابن ابي طالب تا آنکه فرمود انا ابن سيدة
شده و جمیع چشمها با گریه خیره شد تمامی از این سخنان
می‌ولیسند گرامی مبهوت مانده بودند می‌گفتند این عجب

ندارد چنانکه اینها آل ابو... یک بیچاره فرمود ایها الناس از رحمت خود پرید
شوید و بشنوید انا ابن فاطمة الزهراء انا ابن سيدة النساء
انا ابن خديجة الكبرى انا ابن المقتول ظلما انا ابن المحزوز
الرأس من القفا انا ابن العطشان حتى قضى انا ابن
طريح كربلا انا ابن مسلوب العمامة والرداء انا ابن
من رأسه على السنان يهدى انا ابن من حرمه من
العراق الى الشام تسبى فلم يزل يقول انا انا حتى
ضج الناس بالبكاء یزید لعین از فتنه ترسید که مردم
بفهمند ازان بمؤذن گفت کلام آنحضرت را قطع کرده شروع باذان
نمود چون گفت الله اكبر حضرت فرمود لا شيء اكبر من الله
چون مؤذن گفت اشهد ان لا اله الا الله آنحضرت فرمود
شهد بها شعري وبشري ولحمي ودمي چون مؤذن گفت
اشهد ان محمدا رسول الله آنحضرت روی شریف را بیزید کرد
و فرمود يا يزيد هذا محمد جدي ام جدك اگر ای یزید
این محمد را که نامش را میبرد بر فرقت جد من است یا جد تو
اگر تمام می‌گویی که جد تست دروغ گفته و کافر شده و اگر میگویی
جد من است پس چرا عترت او را کشتی و حرم او را اسیر کردی ...

در ریاض شهاده

محمد بن زید رازی گوید که در خدمت حضرت امام رضا ع بودم
در وقتیکه مأمون آنحضرت را ولیعهد خود کرده بود شخصی از
خوارج آمده بود و در آستین خود کاردی زهر آلوده مخفی ساخته بود
اذن گرفت که داخل شود حضرت اذن دادند داخل شد عرض کرد مسائلی
چند دارم فرمود حضرت بجواب مسائل تو میگویم بشرط آنکه آنچه
بگویم بکنی عرض کرد بدیده منت فرمود آنکه در آستین تو هست
بیرون بیاوری و بشکنی خارجی حیران شد و فی الفور کارد را در آورد
و شکست بعد عرض کرد خبر ده مرا از این آمدن شما نزد این طاغیه و ولیعهد
ان شدن و داخل در امر او شدن از برای چیست و حال آنکه تو فرزند رسول
خدائی و اینها کافرند حضرت فرمود حال اینها نزد تو کافرتر اند
یا عزیز مصر و اهل مملکت او آیا اینها قائل بوحدانیت خدا نیستند
و آنها کافر بودند و بت پرست و خدا را نمی شناختند یوسف
پسر یعقوب پیغمبر بود که بعزیز مصر کافر میگوید اِجْعَلْنِی عَلٰی خَزائِنِ
الأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ و با فرعونهای مصر مخالطت میکرد
و ایشان را خدمت مینمود و من هم یکی از اولاد رسول خدا ام
و این مرد مرا مجبور در این امر کرد و اختیار را از من

قطع

قطع نمود چه عیبی از برای من دارد و چه نقصی در من دیدی عرض کرد
جانم قربانت بر شما در این حال ملامتی نیست و من گواهی میدهم که تو
فرزند رسول خدا و راستگو میباشی مروی است از محمد بن عبدالله افطسی
گوید که داخل شدم بر مأمون و بسیار مرا اکرام و احترام نمود بعد از آن
گفت رحم الله الرضا چه بسیار عالم بامور بود و خبرهای عجیب و غریب
بما میداد شبی از او خواستم و ظاهر این بود که میخواست آنحضرت را
امتحان کند در وقتی بود که مردم با او بیعت ولایت عهد کرده بودند
گفتم فدای تو شوم صلاح چنان می بینم که شما بروید بعراق و من خلیفه
شما باشم در خراسان آنحضرت خندید و فرمود نه بجان خودم
قسم است که بما خبر رسیده که در خراسان مسکن و مدفنی از برای
من خواهد بود و از اینجا نخواهم رفت تا مرگ من در رسد و
من نیز از این جا شود عرض کردم باو که فدای تو شوم از کجا دا
نسته این مطلب را فرمود علم من بمکان و مسکن خودم مثل علم [illegible]
بمکان مسکن و مدفنم عرض کردم مدفن من کجاست فرمود میان
من و تو مسافت بسیار بعیدی هست من در مشرق خواهم بود
و تو در مغرب و هر قدر سعی کردم و او را بطمع خلافت انداختم قبول
نفرمود

ادریس پیغمبر و اسم آن بزرگوار در توریة همانا ولد
هیود اخنوخ است و او رابع ثالث در کلام حکما
عبارت از او است و در میان یونانیین به طرسمایین
و اورسمایین مشهور است و عرب او را هرمس خوانند
اختراع علم نجوم و اسامی بروج و اظهار وبال و شرف
کواکب و اوج و حضیض و نظرات تثلیث و تربیع و تسدیس
و غیر ذلک از او است و نوشتن و خیاطت را او اختراع
کرد و سی صحیفه بر وی نازل شد مشتمل بر اسرار اسما
و آیات و علوم عجیبه و تسخیر روحانیات و معرفت
طبایع موجودات و غیرها و اشارات برموزی
در نبوت و بعثت حضرت ختمی مرتبت حضرت
رسول ص و شهادت حضرت سید الشهدا ع
حضرت امام حسین ع و غیبت و ظهور حضرت
حجة ع باو منسوب است که خبر داده است و چون این
کلمات و بیانات او بطریق صحیح نرسیده است از نقل آن
اغماض کرده ام تا بعد که دیده شود انشاء الله

بدانکه اجماع علمای امامیه منعقد شده بر اینکه ولادت
با سعادت آنحضرت در هفدهم ماه ربیع الاول واقع شده
و در آن شبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد شده است
هر بتی که در همه جای عالم بود برو در افتاده بود و ایوان کسری
بلرزید و چهارده کنگره آن افتاد که سطیح گفت ای عبد المسیح
همانا سلطنت نماید از آل ساسان از زن و مرد چهارده نفر تا آن
بعدد کنگرهائیکه از ایوان ریخته شد چون بکسری گفته شد گفت
زمان که چهارده نفر از ما سلطنت نماید بسیاری از امور واقع
خواهد شد پس از آن هرچه خواهی باش امانند نیست که در ظرف
چهار سال ده نفر از ملوک ایشان سلطنت کردند و کشته شدند
و ما بقی از ایشان تا زمان خلیفه سوم عثمان سلطنت
نمودند و ممالک ایشان مسخر لشکر عرب گردید بار دیگر آنکه در آن شب
دریاچه ساوه که آنرا میپرستیدند فرو رفت و خشک شد حالا
نیست که شوره زار شده است نزدیک کاشان و وادی سماوه
که سالها بود که کسی آب در آن ندیده بود آب در آن جاری شد
و آتشکده فارس که هزار سال بود خاموش نشده بود در آن شب
خاموش شد و طاق کسری از میانش شکست و دو حصه شد

ودر آنشب از طرف حجاز نوری ظاهر شد ودر عالم منتشر گردید
وپرواز کرد تا بمشرق رسید وتخت هر پادشاهی در آن صبح سرنگون
شده بود وجمیع پادشاهان در آن روز لال بودند وسخن نمیتوانستند
گفت وعلم کاهنان برطرف شد وسحر ساحران باطل شد
وهر کاهنیکه بود میان او وهمزادیکه داشت که خبرها باو
میگفت جدائی افتاد وقریش در میان عرب بزرگ شدند
وایشانرا آل الله گفتند زیرا که ایشان از خانه خدا بودند
وشیاطین در آنشب میان اولاد خود فریاد کردند تا همه نزد او
جمع شدند وگفتند چه چیز تورا بحرکت آورده است ابلیس
گفت وای بر شما از اول شب تا حال احوال آسمان وزمین را
متغیر میبینم چون ابلیس لعنه الله بهفت آسمان بالا
میرفت وگوش میداد واخبار سماویه را می شنید پس
چون حضرت عیسی متولد شد اورا از سه آسمان منع کردند
اما تا چهار آسمان بالا میرفت وچون حضرت رسالت پناه
متولد گردید اورا وتبعه اورا از شیاطین به تیرهای شهاب
از ابواب سموات راندند بار گفت باید که حادثه عظیمی
در زمین واقع شده باشد واز زمانیکه عیسی باسمان

افر

رفته است مثل آن واقع نشده است بروید وتفحص کنید که چه
امر غریبی حادث شده است پس متفرق شدند وبرگشتند گفتند خبری
نیافتیم آن ملعون گفت که استعلام این امر کار منست پس فرو رفت
در دنیا وجولانی کرد در تمام عالم تا بحرم رسید دید که ملائکه اطراف
حرم را فرو گرفته اند خواست که داخل شود ملائکه اورا بانگ زدند
پس کوچک شد مانند گنجشکی واز جانب کوه حری داخل شد جبرئیل
گفت برگرد ای ملعون گفت ای جبرئیل یک سخن از تو سؤال مینمایم بگو
امشب چه واقع شده است در زمین جبرئیل گفت که محمد که بهترین
پیغمبرانست امشب متولد شده است پرسید که آیا مرا بهره در
او هست گفت نه پرسید که در امت او بهره دارم گفت بلی ابلیس گفت
راضی شدم بار آمنه گفت والله فرزندم برسم فرزندان
دیگر نیامد وچون متولد شد دستهای خود را بر زمین گذارد
وسر بسوی آسمان بلند کرد ونوری از او ساطع شد که قصرهای
شام را دیدم وهاتفی از میان هوا صدا زد که زائیدی سید
انبیا را او را محمد نام کن پس رو بکعبه بسجده افتاد ودستهای
خود را بسوی آسمان بلند کرد وبا حقتعالی مناجات کرد

حضرت عبدالمطلب فرمود که در شب ولادت آنحضرت نزدیك
کعبه خوابیده بودم ناگاه دیدم که خانه کعبه با همه ارکانش از زمین
کنده شد و بجانب مقام ابرهیم بسجده افتاد پس راست شد
گفت الله اکبر پروردگار محمد مصطفی و پروردگار من الحال
مرا پاک گردانید از انجاس مشرکان و ارجاس کافران

پس بتها بلرزیدند و برو در افتادند و ناگاه دیدم که مرغان
بسوی کعبه جمع شدند و کوهها بمکه بجانب کعبه مشرف شدند
و ابر سفیدی دیدم که در برابر حجره آمنه ایستاده است فرمود
پس بسوی خانه آمنه دویدم و با خود میگفتم آیا خوابم یا بیدار
آمنه گفتم نوریکه در پیشانی تو بود چه شد گفت آن فرزند
است که از من جدا شده و مرغی چند او را از من گرفته
اند و بدست من نمیدهند گفتم بیاور فرزند را ببینم
گفت تا سه روز ترا نخواهند گذاشت که به بینی پس شمشیر
خود را کشیدم و گفتم فرزند مرا بیرون آور و اگر نه ترا میکشم
گفت در حجره است تو دانی و او چون رفتم که داخل حجره شوم مردی
بیرون آمد و گفت برگرد که احدی از فرزندان آدم او را نمی
بیند تا همه ملائکه او را زیارت کنند پس خود بلرزیدم و برگشتم

حضرت رسول صلعم هنوز متولد نشده بود که عبدالله در مدینه وفات
نمود اکثر بعضی گفتند که دو ماهه بوده است و چهار ساله از عمر شریف
حضرت گذشت که آمنه خاتون از دنیا رفت و تا هشت سالگی کفالت
آنحضرت با حضرت عبدالمطلب جد آنحضرت بود و روز قبل از وفات
رو بسوی ابوطالب کرد و فرمود حفظ کن این فرزند را که بوی پدر
نشنیده و شفقت مادر ندیده او را از جسد خود بمنزله کبد و جگر
خود بدان روح و ریحان سال اول کفالت حضرت ابوطالب اراده سفر
شام کرد و رسول خدا صلعم مهار ناقه او را چسبید و فرمود ای عم مرا بکه
وا میگذاری نه پدر دارم و نه مادر ابوطالب گریست و آنحضرت را با خود
برداشت در عرض راه هرگاه هوا گرم میشد ابری پیدا میشد و سایه بر
سر آنحضرت می افکند تا آنکه در اثنای راه بصومعه راهبی رسیدند که او را
بحیرا میگفتند چون بحیرا دید که ابر با ایشان حرکت میکند از صومعه
خود بزیر آمد و طعامی برای ایشان مهیا کرد و ایشان را بسوی طعام
خود دعوت نمود پس ابوطالب و سایر رفقا رفتند و حضرت را نزد بنه ها
گذاردند بحیرا دید ابر بر سر قافله گاه است پرسید آیا کسی مانده است که نیا
مده باشد گفتند نه مگر یک طفلی گفت سزاوار نیست که کسی از طعام من
تخلف نماید او را بطلبید چون حضرت روان شد دید ابر هم با آنحضرت
حرکت کرد بحیرا با حضرت ابوطالب گفت که این پسر تو است فرمود که این

پسر برادر منست و من عم او هستم راهب گفت او عم بسیار دارد تو کدام
عم اوئی گفتم پدر او از یک مادرم گفت پدر او چه شد گفت که او
در رحم مادر بود که پدرش فوت شد راهب گفت شهادت میدهم که او
اینکه من میدانم و بهر ساعت ختم میشد و سر مبارکش را میبوسید
و میگفت او دست او بحق پروردگار به تسبیح مردان از قافله
گفت ای راهب کار تو در این وقت غریب است ما بیشتر بسیار
از صومعه تو میگذشتیم و متوجه ما نمیشدی گفت بلی در این
مرتبه مرا حال غریب است و می بینم آنچه شما نمی بینید و میدانم امری
چند که شما نمیدانید طفلی نشسته است که اگر بشناسید او را چنانچه من
میشناسم هر آینه او را بر گردنهای خود سوار کنید والله این مرتبه
شما را گرامی نداشتم بلکه از برای او چون من از صومعه من دیدم
صومعه من باستقبال او میدوید بسرعت اسب نوری از زمین تا آسمان
ساطع بود ابر بر سر او سایه انداخته بود و مرا جانی دیدم که بادزنها
از یاقوت و زبرجد در دست داشتند و آنحضرت را باد میزدند و این
و این درخت خشک و کم شاخ بود و باعجاز آنحضرت سبز
شد و سه میوه از او ظاهر شده و این حوضها از زمانیکه
در میان بنی اسرائیل اختلاف بهم رسید آبهایشان فرو رفته

بود و ما در کتاب شمعون خوانده ایم که شمعون نفرین
کرد بر بنی اسرائیل و آبها فرو رفت و گفت شمعون هرگاه ببینید
که آب در این حوضها بهم رسیده بدانید که از برکت پیغمبری است
از زمین تهامه ظاهر خواهد شد و بسوی مدینه هجرت خواهد
نمود و نام او در آسمان احمد و در میان قومش امین خواهد
بود و از نسل اسمعیل پسر ابرهیم خواهد بود بخدا سوگند که این
همانست پس متوجه آنحضرت شد و عرض کرد که از شما سؤال میکنم
بسه خصلت و قسم میدهم ترا بلات و عزی که مرا جواب بگوئی پس
حضرت رسول چون نام لات و عزی شنید فرمود با ایشان سؤال
مکن والله که هیچ چیز را مانند ایشان دشمن نمیدارم اینها دو
بتند از سنگ که قوم من بسفاهت خود انها را میپرستند عرض کرد که
این یک علامت عرض کرد بخدا سوگند میدهم ترا که خبر دهی
فرمود که بپرس از هر چه خواهی زیرا که قسم دادی به پروردگاریکه
خدای من و تو است و مانند ندارد عرض کرد سؤال میکنم از خواب
و بیداری شما و از اکثر احوال آنحضرت سؤال نمود و جواب شنید
پس بر پای آنحضرت افتاد و میگفت چه نیکوست بوی تو ای آنکه
نورهای دنیا همه از نور تو است و ای آنکه بنام تو مسجدها آبادان

نخواهند کرد یا گویا می بینم که لشکرها خواهی کشید و بر اسبان
عربی سوار خواهی شد و عرب و عجم خواهی نخواهی تابع تو خواهند
گردید و با تو است کلیدهای بهشت و دوزخ و قیامت قائم
نخواهد شد تا همه پادشاهان جندل و غدار در دین تو در
آیند پس مکرر دستها و پاهای آنحضرت را میبوسید و عرض میکرد
ای بهترین فرزندان آدم و پیشوای پرهیزکاران و خاتم
پیغمبران

حضرت رسول صلعم فرمود که اشد ناس از جهت حسرت
و ندامت در قیامت سه طایفه اول مولائیست
که غلامی داشته باشد و آن غلام اطاعت خداوند را
نماید و آن آقا مخالفت کند چون روز قیامت شود
آن عبد بهشت میرود و آن آقا بجهنم چون مولا به
ببیند غلام خود را در بهشت و خود را در جهنم حسرت
او زیاد میشود دویم مالداریست که مال را
تحصیل نموده و حقوق خدا را ادا ننموده و بعد
وارث او انفاق نموده حساب را از او میخواهند و ثواب
آن در نامهٔ عمل دیگران است حسرت او زیاد میشود سیم
عالمی است که مردم را در دنیا هدایت نموده و خود

بانچه

بآنچه گفته عمل نداشته چون روز قیامت شود می بیند که
مردم بواسطه گفتهای او به بهشت می روند و خود او بجهنم
پس حسرت او زیاد میشود و در عصای حضرت موسی ع
نقش بود که عالمی که عمل ندارد با ابلیس برابر است پادشاهی
که عدل ندارد با فرعون برابر است فقیری که صبر ندارد
با سگ برابر است زنی که عفت ندارد با کنیز برابر است

در کتاب حدیقه از حضرت صادق ع روایت شده است
که میاید بر مردمان زمانی که صورتهاشان ظاهرشان خندان
و شکفته و دلهای ایشان زنان و ظلمت گرفته سنت و شریعت
در نزد ایشان بدعت و بدعت در میان ایشان سنت
مؤمن در نزد ایشان حقیر و خوار و فاسق موقر و صاحب
اعتبار امرای شان جاهل و جابر پیشوایان در خانهای
ظلمه و آنها میدزدند اغنیا مال فقرا را و تیش حستی
همنشینند صاحبان کبر را هر جاهلی در نزد ایشان خردمند دانا
و هر حیله بازی در اعتقاد شان فقیه و بینوا فرق نمیگذارند
با بین مخلص و صاحب تدلیس و نمیشناسند گرگ را

از بیش و علمای ایشان شرار و بدترین خلق روی
زمین میباشند بجهة آنکه میل در بدعت و نمود را می
دارند بخلق قسم که از علما از اشخاصی هستند که علت حصول
و انحراف از دین و طریقهٔ شریعت نموده اند و عما
لغه همینها نیند دزد و ستو اشخاصیکه مخالف با همینها
و کرم همینها شیعیان ما را پس اگر بهند بخصیص سبیر مشغول شوند
از رشوه گرفتن و اگر نترسند و بدنامی نموده باشند بهر اینها
بدکی همینها نیند نخلد ز بر طریق ره پس آگاه باشید که ایشان
قطاع طریق بعضفین پس حذر نمائید از ایشان
و نگاه بدارید دین و ایمان خود را

[illegible]

[illegible]

مردی از اهل شام از حضرت امیر ع سوال نمود از چند
چیز اول از پنج نفر از انبیا که بعربی سخن گفتند حضرت
فرمودند شعیب و هود و صالح و اسمعیل و محمد ص
عرض کرد اول آنکه از پیغمبران ختنه کرده متولد شدند
فرمودند که آدم و شیث و ادریس و نوح و سام
نوح و ابراهیم و داود و سلیمان و لوط و اسمعیل
و موسی و عیسی و محمد تا عرض کرد که [illegible]
که [illegible] اند حضرت فرمودند آدم
و حوا و گوسفند ابراهیم و عصای موسی و شتر صالح
و خفاشی که حضرت عیسی ساخت و زنده کرد و پرید باذن
خدا عرض کرد که [illegible] آن شش نفر پیغمبری که هر یک از آن
دو نام داشتند حضرت فرمودند که یوشع بن نون که او را
ذو الکفل میگفتند و یعقوب که او را اسرائیل گفتند و خضر
که او را [illegible] نام بردند و یونس که او را ذو النون
گفتند و عیسی که او را مسیح نامیدند و محمد که او را احمد

و اما درع امامت که امروز در دست حضرت صاحب الامر
عجل الله فرجه است چند چیز است از جمله پیراهنی است
که از برای ابراهیم آوردند وقتی که میخواستند او را با آتش بسوزا
نند و هم پیراهنی است که رسول خدا ص در جنگ احد پوشیده بود
و حمایل اسمعیل و ردای نوح و نعلین و کمربند ابراهیم خلیل
و عصای موسی و الواح موسی و کلیمی که هاجر از گوسفند
قربانی ترتیب داد و پیراهن آدم و انگشتر سلیمان ع
و طشت قربانی و تابوت سکینه که در آن تابوت بود طشتی که
دلهای پیغمبران را در آن می شستند و سنگ حضرت موسی ع و علم
رسول خدا که جبرئیل در روز بدر آورد [illegible] و زره [illegible]
و شمشیر [illegible] و کله خود [illegible] و اسباب اسلحه الجناب
و انگشتر [illegible] و عمامه سحاب آنحضرت بار
و آن طشتی که موسی قربانی در آن میگذاشت و آن نامه که حضرت رسول ص
در میان مسلمانان و کفار میگذاشت که تیر لشکر کفار بر مسلمانان
نمیرسید و هفتاد و دو اسم اعظم خداست و کتابی که خدا بر پیغمبران
فرستاده که فرموده لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا

[illegible]

ظهرت لكم وقال سبحانه فلما جاءهم ما عرفوا كفروا
انا نور الانوار انا حامل العرش مع الابرار انا صاحب
الكتب السالفة انا باب الله الذي لا يفتح لمن كذب
بها ولا يذوق الجنة انا الذي تزدحم الملائكة على
فراشي وتعرفني اقاليم الدنيا انا الذي ردت لي الشمس مرتين
وسلمت علي كرتين وصليت مع رسول الله الى القبلتين
وبايعت البيعتين انا صاحب بدر وحنين انا الطور
انا الكتاب المسطور انا البحر المسجور انا البيت المعمور
انا الذي دعى الله الخلائق الى طاعتي فكفرت واصرت
فمسخت واجابت امة فنجت وازلفت انا الذي بيدي
مفاتيح الجنان ومقاليد النيران انا مع رسول الله صلى الله
عليه واله في الارض وفي السماء انا المسيح حيث لا روح تحرك
ولا نفس تتنفس غيري انا صاحب القرون الاولى انا الصامت
ومحمد الناطق انا جاوزت بموسى في البحر واغرقت
فرعون وجنوده انا اعلم همهم البهائم ومنطق الطير
انا الذي اجوز السموات السبع والارضين السبع

في طرفة عين انا المتكلم على لسان عيسى في المهد انا الذي
يصلي عيسى خلفي انا الذي انقلب في الصور كيف شاء الله
انا مصباح الهدى انا مفتاح التقى انا الاخرة والاولى
انا الذي ارى اعمال العباد انا خازن السموات والارض
بامر رب العالمين انا القائم بالقسط انا ديان الدين
انا الذي لا تقبل الاعمال الا بولايتي ولا تنفع الحسنات
الا بحبي انا العالم بمدار الفلك الدوار انا صاحب
مثاقيل قطرات الامطار ورمل القفار باذن ملك
الجبار انا الذي اقتل مرتين واحيى مرتين واظهر كيف
شئت انا محصي الخلائق وان كثروا انا محاسبهم وان
عظموا انا الذي عندي الف كتاب من كتب الانبياء
انا الذي جحد ولايتي الف امة فمسخوا انا المذكور
في سالف الزمان والخارج في اخر الزمان انا قاصم
الجبارين في الغابرين انا معذب يعوق ويغوث ونسرا
اعذبهم عذابا شديدا انا المتكلم بكل لسان انا الشاهد
لاعمال الخلائق في المغارب والمشارق انا محمد ومحمد انا

از جمله اشعاری که بر قرب و نزدیکی فرج اشعار دارد اشعاریست که
منسوب است بحضرت امیر المؤمنین ع که فرموده

بنی اذا ما جاشت الترک فانتظر ولایة
مهدی یقوم و یعدل وذل ملوک الارض
من آل هاشم و بویع منهم من یلذ و یهزل
صبی من الصبیان لا رأی عنده ولا عنده جد
ولا هو یعقل فثم یقوم القائم الحق منکم
و بالحق یأتیکم و بالحق یعمل سمی نبی الله نفسی فداؤه
فلا تخذلوه یا بنی و عجلوا

[illegible]

هنگام پیری رسید نه ز خویش
که صرف نکرده‌ام بجوانی خویش

مجلسی ره در مجلد نهم بحار الانوار از یحیی بن مالک روایت کرده است که
گفت بودم در نزد حسین بن علی ع زمانی که داخل شد بر آنجناب مردی
در حالتی که ملثم بود یعنی از جلو صورت خود چشمها خود را باز گذاشته
و سبز چهره بود سلام کرد حضرت جواب مرحمت فرمود عرض کرد یا ابن رسول
الله مسئله ایست حضرت فرمود چه چیز است عرض کرد چه مقدار
است فاصله ما بین ایمان و یقین حضرت فرمود چهار انگشت
عرض کرد چگونه است فرمود ایمان آنست که بشنوی و یقین
آنست که به بینی او را و فاصله ما بین چشم و گوش چهار انگشت

است عرض کرد فاصله ما بین آسمان و زمین چه مقدار است
فرمود مقدار یک دعائی که مستجاب شود عرض کرد میانه مشرق و مغرب
چه مقدار است فرمود بمقدار یک روز که آفتاب سیر نماید
عرض کرد چه چیز است عزت مرد فرمود بی نیازی او از خلق عرض کرد
قبیح تر از هر چیزی چیست فرمود مرتکب شدن فسق‌ها از مرد
پیر قبیح است و تند خلقی از سلطان قبیح است و دروغ گفتن از
صاحب حسب و شرافت قبیح است و بخل نمودن در حال دارائی قبیح است
و حرص در مرد عالم قبیح است عرض کرد راست گفتی یا ابن رسول الله ص
پس خبر ده مرا از عدد امامان بعد از رسول خدا ص فرمود دوازده
اند بعدد نقباء بنی اسرائیل عرض کرد بیان کن برای من نامهای ایشان
حضرت سر مبارک بزیر انداختند بعد سر بلند کرد و فرمود بلی خبر میدهم
ترا ای برادر عرب بدرستی که امام و خلیفه بعد از رسول خدا ص حضرت
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است و حسن است و من هستم و نه
نفر از اولاد من هستند که از ایشانست علی پسر من و بعد از او محمد است
پسر او و بعد از او جعفر است پسر او و بعد از او موسی است پسر او
و بعد از او علی است پسر او و بعد از او محمد است پسر او و بعد از او
علی است پسر او و بعد از او حسن پسر او است و بعد از او الخلف
المهدی ان نهم از اولاد من قائم میشود بدین در آخر الزمان ان شاء الله

[illegible]

[illegible]

خبر داده بود پس حاکم متوجه محمد بن عیسی گردید و گفت
این امور آیا کسی به تو خبر داده بود گفت امام زمان و حجت خدا
بر ما والی گفت کیست امام شما پس محمد بن عیسی ائمه علیهم السلام
هر یک را بعد از دیگری خبر داد تا آنکه بحضرت صاحب الامر
صلوات الله علیه رسید حاکم گفت دست دراز کن که من بیعت
کنم بر این مذهب و من گواهی میدهم که نیست خدائی مگر خداوند
یگانه و گواهی میدهم که محمد صلی الله بنده و رسول او است و گواهی
میدهم که خلیفه بعد از آنحضرت بلافصل حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام است پس هر یک از امامان بعد از دیگری
تا آخر ایشان علیهم السلام اقرار نمود و ایمان او نیکو شد
و امر بقتل وزیر نمود و از اهل بحرین عذرخواهی کرد

شیخ محمد طاهر نجفی که سالها است خادم مسجد کوفه بوده
و با عیال در همانجا منزل داشت و غالب اهل علم نجف
اشرف که بآنجا مشرف میشوند او را میشناسند و از او
غیر از حسن و صلاح چیزی نقل نکردند و مرحوم حاجی
میرزا حسین نوری ره فرموده که سالها او را میشناسم

ایمن

بهبیان اوصاف و آخر از هر دو چشم اعمی شد گفت در هفت
یا هشت سال قبل بواسطه تردد نکردن زوار و مجاورین
میان زگرد و شمرت در نجف که باعث انقطاع تردد
اهل علم شد به آنجا امر زندگانی بر همن تلخ شد چون
ممر معاشم منحصر بود در این با کثرت عیال و بعضی از
ایتام هم که تکفل آنها با من بود شب جمعه ای بود
هیچ قوت نداشتیم و اطفال از گرسنگی ناله میکردند بسیار
دلتنگ شدم و غالب مشغول ببعضی از اوراد و ختومات
بودم در آن شب که سوء حال بنهایت رسیده بود رو
بقبله میان محل سفینه که معروف بجایگاه تنور است و دکه
القضا نشسته بودم و اظهار رضامندی بآن حالت فقر و پر
یشانی میکردم و عرض کردم که چیزی بهتر از آن نیست که
روی سید و مولای خود حسن بنمائی غیر آن چیزی نمیخواهم
ناگاه خود را بر سر پا ایستاده دیدم و در دستم سجاده
سفیدی بود و دست دیگر در دست جوان جلیل القدر
که آثار هیبت و جلال از او ظاهر بود و لباس نفیسی
مایل بسیاهی در بر داشت اول بخیال افتادم که یکی از سلاطین

کسی که قادر باشد بر کشف آن فرمود امحمد بن علیسی هم
صاحب الامر نیز کی حاجت خود را محمد بن علیسی عرض کرد که
اگر بقوتی صاحب الامر احتیاج بگفتن من ندارد فرمود که
بلی راست میگوئی بیرون آمده ئی از برای بلیّه که در خصوص
ان انار و آن توعید و تخویفی که حاکم بر شما کرده است
محمد بن علیسی عرض کرد بلی ایمولای من تو میدانی که چه
چیز بما رسیده است و توئی امام ما و قادر بر کشف آن بلا
از ما پس انجناب فرمود ای محمد بن علیسی بدرستیکه وزیر
لعنه الله در خانه او درختی است از انار وقتیکه اندر درخت
بار گرفت او از گل بشکل انار ساخت و دو نصف کرد
و در میان نصف هر یک از آن ها بعضی از آن کتابت را
نوشت و انارها هنوز کوچک بود در میان این قالب
گل گذاشت و آنرا بست چون در میان آن قالب بزرگ
شد اثر نوشته در آن ماند صباح چون نزد حاکم روید با
بگوئید من جواب این بلیّه را با خود آوردم و لکن ظاهر
نمیکنم مگر در خانه وزیر پس وقتیکه داخل خانه وزیر شوید
بجانب راست خود غرفهٔ خواهی دید پس بحاکم بگو که جواب

[illegible]

نمیگویم مگر در آن غرفه زیرا که وزیر ممانعت میکند از
دخول در آن غرفه مبالغه بکن و نگذار که وزیر تنها داخل شود
تو اول داخل شو در آن غرفه طاقچهٔ خواهی دید که کیسه سفیدی در
آن هست آن کیسه را بگیر که در آن قالب گلی است که اینملعون
انحیله را در آن کرده است پس در حضور حاکم آن انار را در
آن قالب بگذار تا آنکه حیلهٔ او معلوم گردد ای محمد بن علیسی
علامت دیگر آنست که بحاکم بگو که معجزهٔ دیگر آنست که آن
انار را چون بشکنید بغیر از دود و خاکستر چیزی دیگر در
آن نخواهید یافت و بگو اگر راستی این سخن را میخواهی
بدانید بوزیر امر کنید که در حضور مردم آن انار را بشکند
و چون بشکند آن خاکستر و دود بر صورت وزیر خواهد رسید چون
محمد بن علیسی این سخنان اعجاز نشان را از آن امام عالیشان
و حجت خداوند عالمیان شنید بسیار شاد گردید و در مقابل آن
جناب زمین را بوسید و با شادی و سرور بسوی اهل خود برگشت
چون صبح شد بنزد حاکم رفتند و محمد بن علیسی هر آنچه را که امام علیه السلام
با و امر فرموده بود و ظاهر گردید آن معجزاتی که انجناب به آنها

[illegible]

والی ایشان را از نعمت برداری حاکم را آن خبیث را
تحسین نمود پس فرستاد و ایشان را حاضر کرد و آن
انار را بایشان نمود و بایشان خبر داد که اگر جواب شافی
در این باب نیاورید مردان شما را میکشم و زنان
شما را اسیر میکنم و مال شما را بغارت میبرم یا آنکه
باید جزیه بدهید باذلت مانند کفار و چون ایشان
این امر را شنیدند متحیر گردیدند و قادر بر جواب نبودند
پس بزرگان ایشان گفتند که ای امیر سه روز ما را
مهلت ده شاید جوابی بیاوریم که تو از آن راضی باشی
و اگر نیاوریم بکن بما آنچه میخواهی پس از نزد او بیرون
رفتند و در مجلسی جمع شدند و رایهای خود را جولان
دادند تا آنکه ایشان بر آن متفق شدند که از صلحای
بحرین و زهاد ایشان ده کس را اختیار نمایند پس
چنین کردند آنگاه از میان ده کس سه کس را اختیار
کردند یکی از آن سه نفر را گفتند که تو امشب بیرون رو
و استغاثه کن به امام زمان حضرت صاحب الامر صلوات الله
که او امام زمان ماست و حجت خداوند عالم است بر ما شاید

که تو خبر دهد راه چاره بیرون رفتن از این بلیه عظیمه را
پس آن مرد بیرون رفت و در تمام شب خدا را از روی خضوع
عبادت کرد و گریه و تضرع کرد و خدا را خواند و استغاثه
بحضرت صاحب الامر نمود تا صبح و چیزی ندید و بنزد ایشان
آمد و ایشان را خبر داد و در شب دویم یکی دیگر را فرستادند
و او نیز مثل رفیق اول دعا و تضرع نمود و چیزی ندید پس
قلق و جزع ایشان زیاده شد پس سیمی از آنها را که مرد
پرهیزکاری بود و اسم او محمد بن عیسی بود و او در شب سیم
با سر و پای برهنه بصحرا رفت و آن شبی بود بسیار تاریک
بدعا و گریه مشغول شد و متوسل بحقتعالی گردید که آن بلیه
را از مؤمنان بردارد و بحضرت صاحب الامر صلوات الله علیه
استغاثه نمود و چون آخر شب شد شنید که مردی باو خطاب
مینماید که ای محمد بن عیسی چرا ترا باینحال می بینم و چرا بیرون آمدی
گفت ای مرد مرا بگذار که من از برای امر عظیمی بیرون آمده ام
و آنرا ذکر نمیکنم مگر از برای امام خود و شکوه نمیکنم آنرا مگر بسوی

از مرکب فرود آمد و دست بجراحتهای من مالید و در حال عافیت
یافتم فرمود که در اینجا مکث نما پس غایب شد و بعد از
اندک زمانی برگشت و سر آن خصم من با او بود و مرکب
او را نیز آورده بمن فرمود که این سر دشمن تست و مقرر
ما را یاری و نصرت کردی ما هم ترا یاری کردیم و خداوند عالم
یاری میکند هر کس که او را یاری کند من گفتم شما کیستی فرمود
من فلان بن فلان یعنی حضرت صاحب الزمان ع
بمن فرمود هر که ترا از این ضربت سؤال کند بگو
که از صفین است

حکایت جماعتی از ثقات ذکر کرده اند که مدتی ولا
یت بحرین تحت حاکم فرنگ بود و فرنگیان مردی
از مسلمانان والی بحرین کردند شاید بسبب حکومت
مسلم آن ولایت معمورتر شود و اصلح باشد بحال
آن بلاد و آن حاکم از ناصبیان بود و وزیری دا
شت که در عداوت از او شدیدتر بود و پیوسته
اظهار عداوت و دشمنی نسبت باهل بحرین بسبب

بسبب دوستی که اهل آن ولایت نسبت باهل بیت رسالت علیهم السلام
داشتند پس آن وزیر لعین پیوسته حیله‌ها و مکرها میکرد
برای کشتن و ضرر رسانیدن اهل آن بلاد یک روز
وزیر داخل شد بر حاکم و اناری در دست داشت و بحاکم
داد چون نظر کرد در آن انار دید که بر آن نوشته شده
لا اله الا الله محمد رسول الله و ابوبکر و عمر و عثمان و علی
خلفاء رسول الله حاکم نظر کرد دید که آن نوشته از
اصل انار است و صنعت خلق نیست از آن متعجب شد بوزیر گفت
که این علامتی است ظاهر و دلیلی است قوی بر ابطال
مذهب رافضه چه چیز است رای تو در باب اهل بحرین
وزیر گفت که اینها جماعتی اند متعصب انکار دلیل و برا
هین مینمایند و سزاوار است که ایشان را حاضر نمائی و این
انار را به ایشان بنمائی هرگاه قبول کردند و از مذهب
خود برگردند از برای تست ثواب جزیل و اگر از برگشتن ابا
نمایند و بر گمراهی خود باقی بمانند ایشان را مخیر نما میان یکی
سه چیز یا جزیه بدهند با ذلت یا جوابی از این دلیل بیاورند
یا آنکه مردان ایشان را بکشی و زنان و اولاد ایشان را اسیر نمائی

این کلمات را شنید شروع کرد بگریستن حضرت رسول صلعم فرمود
گریه مکن ای دختر من عرض کرد نمیگریم از آن ستم که بعد از
شما بمن خواهد رسید بلکه از فراق شما میگریم حضرت فرمود
بشارت باد ترا ای دختر محمد صلعم که زود باشد با من پیوسته
میشوی چه تو اول کسی باشی از اهل بیت من که با من پیوسته
خواهی شد حضرت فاطمه شاد شد و بخندید در کتاب
خرایج از حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت شده است
که فاطمه بعد از رسول خدا هفتاد و پنج روز زندگانی کرد است

از محی الدین اربلی روایت شده که گفت من در نزد
پدرم نشسته بودم و مردی با او صحبت میداشت و آنمرد را پینکی گرفت
پس عمامه از سر او افتاد و جای ضربت هایله در سر او بود
پدرم از آن ضربت سؤال کرد گفت این ضربت از صفین
است پدرم گفت جنگ صفین در زمان قدیم بوده و تو در
آن زمان نبودی گفت سفر کردم بسوی مصر و مردی از قبیله
عنزه با من رفیق شده در راه روزی جنگ صفین را یاد
کردیم آن رفیق من گفت اگر من در صفین میبودم
شمشیر خود را از خون علی و اصحاب او سیراب میکردم
من گفتم که اگر من در آنروز میبودم شمشیر خود را از
خون معاویه و اصحاب او سیراب میکردم و اینک من
و تو اصحاب علی و معاویه این هم صفین با یکدیگر جنگ
عظیمی کردیم و جراحت بسیار بیکدیگر رسانیدیم تا آنکه من
از شدت ضربتها افتادم و از حال رفتم ناگاه مردی را دیدم
که بسر نیزه مرا بیدار میکند و چون چشم گشودم اثر د

بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی بگو ای محمد صلی الله علیه
با امت خود که نمیخواهم عوض تبلیغ رسالت مزدی از شما
مگر محبت خویشان خود را محبت اهل البیت علیهم السلام
پس الحمد دارد ده الامت در دنیا و ده در آخرت زهد
در دنیا حرص در علم ورع در دین و رغبت در عبادت
و توبه قبل الممات و برخواستن در شب برای نماز شب و
بودن از مردم در آنچه دارند و حفظ کردن امر و نهی
و عداوت دنیا و سخاوت در دنیا اما العشرة التی فی الآخرة
فلا ینشر له دیوان و لا ینصب له میزان و یعطی کتابه بیمینه
و تکتب له برائة من النار و یبیض وجهه و یکسی من حلل
الجنة و یشفع فی مائة من اهل بیته و ینظر الله تعالی الیه بالرحمة
و یتوج بتاج من تیجان الجنة و یدخلها بغیر حساب
فرمود حضرت رسول صلعم که دوست ندارد ما اهل بیت را
مگر مؤمن پرهیزکار و دشمن نمیباشد ما را مگر منافق
بدبخت بی سعادت باز فرمود که وارد حوض کوثر

کوثر نمیشوند اهل بیت من و کسانیکه دوست داشته اند
ایشان را از امت من مثل این دو انگشت سبابه یعنی در
ورود موافقت میکنند بهم مانند دو سبابه حضرت امام
فرمود که شفیع روز جزا خبر داد مرا که یا علی چهار نفرند که
من شفاعت ایشان میکنم در روز قیامت اول اکرام
و تعظیم کننده ذریه من دویم برآورنده حوائج ذریه
من سیم سعی کننده در امر ایشان در وقت اضطرار
ایشان چهارم دوست دارنده ذریه من بدل و زبان
در امالی شیخ صدوق سند با ابن عباس منتهی میشود که رسول
خدا چون خواست از دنیا برود گریست گریستنی عرض
کردند یا رسول الله این چه گریه است فقال صلعم ابکی لذریتی
من بعدی کانی بفاطمة بنتی وقد ظلمت بعدی
و هی تنادی یا ابتاه یا ابتاه فلا یعینها احد من امتی
فرمود بر فرزندان خود میگریم از آن ظلم و ستم که شریران امت
من با ایشان روا میدارند گویا می بینم فاطمه دختر خود را که
بعد از من مظلوم و ستم رسیده همی فریاد کند یا ابتاه یا ابتاه
و هیچکس از امت من او را اعانت نمیکند حضرت فاطمه این

ثم ایوس بنما ای پروردگار من حال که مرا غضب نمودی و جدا کردی
افکندی میان من و والدین و زوجهٔ من و اولاد من پس
مرا مأیوس منما ای پروردگار من از رحمت خود
خدایا من چنانکه دل مرا سوزانیدی بمفارقت ایشان
پس مسوزان مرا باتش خود باعتبار گناهان من
ای پروردگار من چون این شرح این مناجات را
کرد ارحم الراحمین امر فرمود بحوریه از حوریان
بهشت که بصورت مادر این غریب شود وامر فرمود بحوریه
که بصورت زوجهٔ او شود و بنزد او رود وامر فرمود بملکی
از ملائکه بصورت پدر او شود وامر فرمود بغلمان که
بصورت اولاد او شوند و بنزد او ایند پس گریه کردند
واغاز گریه نمودند چون آن جوان صدای گریه شنید دید
که والده و والد و زوجه و اولاد او در نزد او نشسته اند
و میگریند قلب او شاد شد و روحش با شیان قدس پرواز
نمود حق تعالی وحی فرمود بحضرت موسی که یا موسی
انه قد مات ولی من اولیائی فی موضع کذا فاذهب الیه
فغسله و کفنه و صل علیه وادفنه ای موسی پدر رستکه فوت

شده است دوستی از دوستان ما در فلان موضع برو بنزد او
و او را غسل ده و کفن نما و نماز کن براو و دفن کن او را حضرت
موسی روانه ان موضع گردید دید همان جوانیست که او را از
شهر بیرون کرده بقریه و از قریه بیرون کرده عرض کرد یا رب
الیس هو ذلک الشاب الفاسق ای پروردگار من
آیا این جوان همان جوان فاسق نیست که امر نمودی باخراج
او ارحم الراحمین فرمود یا موسی من رحم نمودم و از تقصیر او
گذشتم بسبب ناله او در مرض و اعتراف او بگناه خود و طلب
نمودن او عفو و امرزش مرا ای موسی هر وقت غریبی بمیرد
میگریند براو ملائکه اسمانها و اهل زمین بجهت ترحم براو و بسبب
غربت او فکیف لا ارحمه و هو غریب و انا ارحم الراحمین
چگونه رحم نکنم او را و حال آنکه او غریب است و منم ارحم الراحمین
اه اه ای شیعیان از بیرحمان کوفه و شام خداوند راضی نشد
که یک جوان فاسقی یک ساعت بی غسل و بی کفن بماند اما
بلی حضرت امام حسین سه شبانه روز سر برهنه و عریان ۱۵۱
ابکی علی ملقی ماله غسل ولا کفن ولا نعش هناک لتشییع
التماس دعا از شیخ محمد روضه خوان

داشته باشد عجب گفت گر توبه مدد کار گنه کار نبودی
او را که بسر رشته کرم راه نبودی ور توبه نبودی که در فیض گشودی
زنگ غم از آینه عاصی که زدودی یکی از مشایخ را التماس کردند
که بیا و میت بیمار تلقین کن آن شیخ این رباعی را خواند
گر من گنه جمله جهان کردستم لطف تو امیدست که گیرد دستم
گفتی که بوقت عجز دستت گیرم عاجز تر ازین مخواه که اکنون هستم
روزی فاسقی بدکردار رحلت و رستگی شد ازین دنیا
در اعمال خود نظری کرد دید نامه عمل او مملو است از گناه
پس از روی عجز آه بدرگاه اله کشید و عرض کرد یا من له
الدنیا والآخرة ارحم من لیس له الدنیا والآخرة
و جان داد اهل بصره جمعی در خواب دیدند که هر که
بروی نماز گذارد جرم او مغفور و سعی او مشکور خواهد
بود بر او نماز گذاردند و دفن کردند او را در خواب دیدند
گفتند بچه عمل خدا ترا آمرزید گفت زبان قوتم نامه
عمل خود را پر دیدم از معصیت و خزانه خداوند را
پر از رحمت آه سرد از دل کشیدم فرمان الهی رسید که
ای گناه کار سر اطاعت مطیعان نیاز نیست و از
معصیت عاصیان زیانی نیست ترا آمرزیدم بفضل خود

مرد فاسقی بود از بنی اسرائیل که اهل بلد از شدت معصیت او
عاجز شدند و تضرع نمودند بحقتعالی خداوند وحی فرمود
بحضرت موسی که اخراج نمایند آن فاسق را از آن بلد تا اینکه
آتش نگیرند اهل آن بسبب معصیت او پس حضرت موسی
آن فاسق را بیرون نمود بسوی قریه پس حقتعالی وحی نمود
بحضرت موسی که اخراج نماید او را از آن قریه نیز اخراج کرد پس
آن فاسق بغاری رفت که در آن غار مخلوقی نبود آنوقت فاسق
مریض شد و کسی نبود که پرستاری نماید او را پس روی خود را
بر خاک گذاشت و عرض کرد بدرگاه بی نیاز یا رب لو کانت
والدتی عندی راسی لرحمتنی و بکت علی ذلی و غربتی ای پرور
دگار من اگر والده در نزد سر من حاضر بود هر آینه گریست
بر ذلت و غربت من ولو کانت والدی حاضر الغسلنی
و کفننی و وارانی ای پروردگار من اگر والد من حاضر
می بود مرا غسل میداد و کفن مینمود و دفن میکرد و لو کانت
زوجتی و اولادی عندی لبکوا علی و قالوا اللهم اغفر لوا
لدنا الغریب الضعیف العاصی المنزل من بلد الی بلد و بین
والدتی و والدی و زوجتی و اولادی فلا تقطعنی یا رب من
رحمتک و کما احرقت قلبی بفراقهم فلا تحرقنی بنارک لا
جل معصیتی یا رب خداوندا حال کرم اغضب نمودی و جدائی
افکندی میان من و والد و زوجه من و اولاد من پس ...

قبل موته بجمعة تاب الله علیه یکماه بسیار است کسیکه توبه
کند قبل از حضرت بیك هفته خدا توبه او را قبول میفرماید
باز فرمود که ان الجمعة لکثیرة من تاب قبل موته بیوم
تاب الله علیه یک هفته بسیار است کسیکه توبه کند قبل از مرگ
بیك روز خدا توبه او را قبول میفرماید باز حضرت فرمود
ان الیوم لکثیرة من تاب قبل موته بساعة تاب الله علیه
یك روز بسیار است کسیکه توبه کند قبل از موت بیك ساعت
خدا توبه او را قبول کند باز فرمود یك ساعت بسیار است
کسیکه توبه کند قبل از انکه مرگ را معاینه ببیند یعنی آثار او را
باز خدا توبه او را قبول میفرماید از رحمت خداوند است
که بقابض ارواح امر فرموده است در هنگام قبض روح ابتدا
کند بانگشتان پا که تا جان بزانو و سینه برسد فرصت
باشد و بزبان کلمه طیبه لا اله الا الله شاید جاری
بشود و استغفار شاید کمال فرصت است ای
انصاف گناه کار ساعت نیاورد این کار چنانکه پروردگار
کار میفرماید وسارعوا الی مغفرة من ربکم وجنة
عرضها السموات والارض اعدت للمتقین این آیه
در جزو چهارم سی و شش آیه بعد است بیا بدرگاه جناب

اقدس

اقدس الهی که هر چند مستغرق بحر گناهی اما خداوند است
مهربان اما اگر برای هر جان زمان اجل و نزول موت معلوم
نیست پس باید آدم هر دم را دم آخر بداند و تصور کند و از رجوع
بدرگاه اله غافل نشود افسوس که ایام جوانی بگذشت
احوال دلم چنانکه دانی بگذشت از شرق صبح مرگ پیش بدمید اه اه
اوقات سر ریگانی بگذشت انت مع غفلة و قلبک لاهی
ذهب العمر و الذنوب کما هی نماند قلب غافل از ذکر اله اه اه
معصیت باقی و عمرت شد تباه چه بسیار از مرض میباشد که
فرصت توبه شود نمیشود و زود شخص را هلاک
و دست خالی در زیر خاک میکند گفت غافل منشین
که ناگهانت ببرند رو توبه بکن که بیگمانت ببرند
نوحی که به پیری برسم توبه کنم میترس از آنکه نوجوانت ببرند
فرمودند اذا اذنب ربنا قال استغفر الله چون بوسیا
وسوسه ابلیس بنده مرتکب نواهی الهی میشود در همان آن
مرهم بر زخم عصیان استغفار میگذارد و چون در عقب
هر سیئه حسنه کند السیئه را محو میکند ان الحسنات یذ
هبن السیئات افاده باید کفه حسنات به سیئات زیادتی

چون بعد از رفتیم چیزی بدست نیامد پدرم ریگی جمع کرد سر بالین گذاشت
نظر کردم دیدم بحال احتضار افتاده گفتم ای پدر با تو چکنم
در این بیابان فرمود مترس چون بمیرم جمعی از اهل عراق بیایند
و متوجه امور من شوند رسول خدا صلعم مرا در غزوهٔ تبوک خبر داده اند
خبر چون بعالم بقا رحلت نمایم عبا را بروی من بکش و بر سر راه عراق بنشین
چون قافله پیدا شود نزدیک برو بگو که ابوذر وفات یافته دختر گفت
چون بعالم قدس ارتحال نمود عبا را بروی او کشیدم و بر سر راه نشستم
جمعی پیدا شدند بایشان گفتم پس فرود آمدند او را غسل دادند
و کفن کردند مالک اشتر او را در حلهٔ کفن کرد که قیمت آن چهار هزار
درهم بود و بر او نماز کردند و دفن نمودند شیخ کشی از علقمة بن اسود
روایت کرده که گفت با مالک اشتر و جماعتی چون بربذه رسیدیم
زنی را دیدیم میگوید که ای بندگان خدا ابوذر مصاحب رسول خدا
در این غربت وفات یافته مرا یاری کنید بر دفن او پس ما محزون
شدیم و گفتیم اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ با آن زن رفتیم و متوجه
تجهیز ابوذر شدیم و در میان خود نزاع کردیم در کفن
کردن او تا آنکه قرار دادیم که همه یاری یکدیگر کردیم چون فارغ
شدیم مالک اشتر پیش ایستاد و بر او نماز کردیم و او را
دفن نمودیم ا٥ا٥ مؤلف گوید باز بجهة ابوذر
مسلمان چند رسید که او را غسل دادند و کفن نمودند
و نماز کردند و دفن نمودند اما ای فریاد رسی بجهة بدن
جسد که بدن پاره پاره حسین ع را دفن نماید

قال الله تعالی وَاِنّی لَغَفّارٌ لِمَن تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ
صالِحاً ثُمَّ اهتَدی بدرستیکه من نیک آمرزنده ام آنکسرا
که توبه کرد و ایمان آورد بوحدانیت من و عمل کرد عمل
صالح پس راه راست یافت و وحدانیت و نبوت محمد صلعم
و ولایت علی بن ابی طالب باشد عزیز من عمر گذشت
باید رغبت و فکری باید کرد چنانچه در امور دنیا کار را
بغلط میگذاری تقصیر را هم زنهار تاخیر مکن که تا چشم بگشائی
خود را می بینی که هر چه کرده همه پوچ بوده و هوا و هوس
روزیکه اجل در آید از پیش و پست — شک نیست که هلک ندهد یک نفست
یاری نرسد در آندم از هیچ کست — بر باد رود جمله هوا و هوست
حضرت مالک منان اینقدر نسبت بگناه کاران رحیم است
که در قرآن هشت آیه [illegible] میفرماید اَفَلا یَتو
بُونَ اِلَی اللهِ وَیَستَغفِرُونَهُ وَاللهُ غَفُورٌ رَحیمٌ حضرت رسول صلعم
در خطبهٔ خود بیان فرموده مَن تابَ قَبلَ مَوتِهِ بِسَنَةٍ تابَ اللهُ عَلَیهِ
کسیکه یکسال پیش از مرگ توبه کند خداوند رحیم از آن قبول میفرماید
باز فرموده اِنَّ السَّنَةَ لَکَثیرَةٌ مَن تابَ قَبلَ مَوتِهِ بِشَهرٍ تابَ اللهُ عَلَیهِ
یکسال بسیار است هر کس توبه کند قبل از موت بیکماه حضرت
الله قبول میفرماید باز فرموده اِنَّ الشَّهرَ لَکَثیرَةٌ مَن تابَ

باشد پس هر چه واقع میشود بتقدیر الهی میشود
اگر خدا خواهد که نفعی بکسی برساند هیچ کس منع
از او نمیتواند کرد و خدا قدرتش از همه کس
بیشتر است و اگر خیری و نفعی از کسی منع نماید
اگر جمیع عالم متفق شوند باو نمیتوانند رسانید
و تفویض نیز اینمعنی است باید که باین سبب از
مخلوقین مایوس شود و رضای ایشان را برضای
خدا اختیار نکند و در جمیع امور برب خود و با
دیگران اعتماد نکند و همه اعتمادش بر خدا باشد
و این اعلا مراتب یگانه پرستیست که قدرت
و تصرف و تدبیر را مخصوص خدا داند و قدرتهای
مخلوقین را همه قدرت حقتعالی داند حضرت رسول
سؤال کرد از جبرئیل از معنی توکل بر خدا جبرئیل
عرض کرد توکل آنستکه بدانند مخلوقین ضرر و نفع
نمیتوانند و در عطا و منع مستقل نیستند پس بنده اگر
چنین شد از برای غیر خدا کار نکند و امید نمیدارد

از غیر او و نمیترسد از غیر او و طمع از غیر او نمیکند این است
معنی توکل و از حضرت رضا علیه‌السلام سؤال نمودند از معنی
توکل فرمودند چنین دانستی که با او است از غیر او
نترسی و معنی رضا بقضا آنستکه بعد از آنکه توکل بر
خدا کرده باشی و در هر بابی آنچه موافق فرموده خدا است
عمل کرده باشد دیگر آنچه واقع شود از عافیت و بلا و شدت
و رخا بداند که البته خیر او در آن چیزیست که واقع شود
زیرا که این امر بتقدیر الهی واقع شده و حقتعالی قادر
بر دفع این امر بوده و حضرت حق ظالم نیست که خواهد
بر او ظلم کند و بخیل هم نیست که نخواهد چیزی باو برسد
و نادان هم نیست که مصلحت او را نداند که باید او بیابد
ابوذر را پسری بود ذر نام در ربذه وفات یافت ابوذر بر سر
قبرش دست نهاد و گفت ای ذر از رفتن تو بتقصیری راه نیافت و مرا
بغیر از خدا حاجتی نیست و از دیگری امید نفع ندارم که از رفتن او دل
دلگیر باشم و ابوذر را گوسفندی چند بود که معاش خود و عیال خود را بآنها
میکرد ناگاه آفتی در میان آنها بهم رسید و همه تلف شدند و زوجه اش
هم در ربذه وفات یافت ابوذر ماند و دختری دختر او گفت که ای
روز بر من و پدرم گذشت که هیچ بدست نیامد پدرم گفت ای
فرزند بیا تا باین صحرا رویم شاید گیاهی بدست آوریم و بخوریم

ای گروه بنی اسرائیل در مجالس علما خود را در آرید اگرچه
باید که بزانو راه روید خود را بان مجالس برسانید
بدرستیکه حقتعالی زنده میکند دلهای مرده را بنور
حکمت چنانچه زنده میکند زمینهای مرده را بباران
نقل است که شخصی حضرت امیر ع فرمود خوشا حال
بنده نامی که مردم اعتنا بشان او ننمایند و او
مردم را شناسد و مردم او را نشناسند و حقتعالی
او را شناسد و از او خوشنود باشد پس اینجماعت
چراغهای راه هدایتند که حقتعالی ببرکت ایشان دفع میکند
هر فتنهٔ تاریک کنندهٔ که مردم را بشبهه اندازند و برای
ایشان میگشاید در هر رحمتی را ایشان افشا کنندهٔ اسرار
اسرار خود را نمیکنند و جفاکار و ریاکننده نیستند
الحاصل عظمت الهی در نفس او مستقر گردید و پستی دنیا
واهل دنیا بر او ظاهر شده و قدر اوقات عمر
عزیز خود را دانسته در هر امری تا رضای خدا را در آن
ندانند و نیابد که بکار آخرت او میاید هیچ چیزان
کار نکنند و عمر خود را ببطالت ضایع نمیکنند

پس اگر خواهد که چیزی بخورد چون منظور اصلی او در تحصیل
آخرتست برای این طعام میخورد که از عبادت الهی ضعیف
نشود و او را قوت بندگی بهم رسد و اگر اینمعنی بحسب واقع
منظور او باشد و محض گذرانیدن خاطر نباشد طعام خوردن
او باین نیت عبادت میشود و قوتی که از او حاصل
میشود صرف بندگی خدا میشود و هم چنین خوابیدن برای
خدا که وقت عبادت حضور قلب داشته باشد پس باید
تا در همه کار نیتی باشد و هیچ کار بغیر نیت قربت بجا نیارد
حتی در خواب کردن و طعام خوردن آنچه حضرت فرمودند
عظمت الهی را چنانکه حفظ نمائی و از ورای عظمت او در همه
مقام خدا را یاد نکنی که غرض تو یاد خدا یا توسل
بامر او باشد و در احادیث وارد است که در صغیر
و کبیر امور باید متوسل بخدا باشند و این معنی عین
تعظیم الهی است که خود را و قدرت و توانائی خود را
ناچیز داند و در جمیع امور خود را محتاج خدا داند
و بمعنی توکل هم اینست که آدمی امور خود را بپروردگار
خود بگذارد و از او امید خیر و دفع شر داشته

ودست اتحیات کشید و بروایت دیگر بعد از آنکه آنحضرت
در مجلس آن ملعون بر خلاف دیگران جواب مسئله را
فرمود ابن ابی داود از اکابر بود بسیار خجل گردید
و خواست که حضرت را تمام کند سه روز بعد از آن آن
ملعون نزد خلیفه رفت و بعضی سخنان گفت که آن ملعون
بغضب درآمد یکی از نویسندگان خود را گفت حضرت را
بضیافت خود دعوت نما و زهر در طعام کن آن بدبخت
حضرت را بضیافت طلبید حضرت عذر خواستند و فرمودند
که می دانید من بمجالس شما حاضر نمیشوم آن ملعون
مبالغه کرد که در مجلس ما امری که منافی طبع شریف شما باشد
نخواهد بود یکی از وزرای خلیفه آرزوی ملاقات شما
دارد از کثرت مبالغه حضرت بخانه او تشریف بردند چون
لقمه از طعام آن لعین تناول کردند اثر زهر در
گلوی حضرت یافتند برخاستند آن لعین [illegible]
آمد فرمود آنچه تو با من کردی در خانه تو نباشم بهتر
خواهد بود از برای تو

قال رسول الله صلعم یا اباذر اتق الله و لا تری الناس
انک تخشی الله فیکرموک و قلبک فاجر یا اباذر لیکن
لک فی کل شیء نیة حتی فی النوم و الاکل یا اباذر
از مناهی خدا بپرهیز و از خدا بترس بحدی که چنین منما
که از خدا بیمی هست برای آنکه عزت گرامی دارند و دولت بمایل
بفجور و بدیها باشد ای ابوذر باید جمیع کارهای از برای
خدا کنی حتی خواب کردن و چیز خوردن را حضرت علی ع
بحواریان فرمود که بحق و راستی میگویم که بکار شما نیاید
که ظاهر خود را نیک کنید که خوش آیند باشد و دلهای
شما فاسد باشد و پوست بدن خود را پاکیزه کنید و دلهای
شما کثیف و پر چرک باشد مباشید از بابت غربال
که آرد خوب را از خود بیرون میکند و نخاله و سبوس را در
میان خود نگاه میدارد همچنین شما کلام حکمت را
از دهان خود بیرون میاورید برای مردم و کینه و بد
را در سینه خود نگاه میدارید ای بندگان دنیا مثل
شما مثل چراغیست که مردم را روشنی میدهد و خود را میسوزد

شمار امتحان شود علمای زمان را جمع کنید و با او مباحثه
نمائید ایشان یحیی بن اکثم را که اعلم علمای ایشان
بود و قاضی بغداد بود اختیار کردند و مامون
مجلسی ترتیب داد و یحیی ابن اکثم و سایر علما و اشراف
را جمع کردند انقدر از علوم و کمالات آنحضرت ظاهر
شد که جمیع مخالفان اقرار بفضل آنحضرت کردند
و بنی عباس را مجال اعتراض نماند پس مامون در آن
مجلس دختر خود ام الفضل را بعقد آنحضرت در
آورد ام الفضل با آن حضرت موافقت نمی نمود
بجهت آنکه آن جناب میل بکنیزان و زنان دیگر میفرمود
و مادر امام علی النقی را بر او ترجیح می داد باین
جهت مکرر نزد مامون شکایت می کرد و مامون
گوش نمیداد تا آنکه بعذاب الهی واصل شد و معتصم
برادر او غصب خلافت کرد و از غرور استماع فضایل
و کمالات آن معدن خیرات و سعادات نایره حسد
در کانون سینه نفاق آلودش مشتعل شد و در
صدور

صدور دفع آنحضرت برآمد و او را از مدینه ببغداد طلبید
و حضرت را بزهر شهید کرد و بروایت ابن بابویه و دیگران
واثق بالله که بعد از آن ملعون خلیفه شد حضرت را شهید کرد
و در شهادت آنحضرت خلافست بعضی گفته اند ام الفضل را
دانسته زهری برای او فرستاد که در طعام کند آن ملعونه
انگور رازقی را زهرآلوده کرد و آنحضرت را مسموم گردانید
بعد از کرده خود پشیمان شد و بروایت ابن شهرآشوب
در هنگام مفارقت آن ملعونه دستمال زهرآلوده
بآنحضرت داد و بروایت دیگر معتصم لعین شربت حماض
برای حضرت فرستاد با غلام خود داد و سر آن ظرف را مهر
کرده چون بخدمت آنجناب آورد گفت این شربتی
است که خلیفه برای خود ساخته و خود با جماعت مخصوص
تناول کرده و این حصه را برای شما داده و برف با خود آورده
بود که سرد کرده حضرت فرمود باشد که شب در وقت افطار
عرض کرد این برف آب می شود و این شربت را می باید
تناول کرد هر چند آن امام غریب از آشامیدن آن امتناع
کرد آن ملعون مبالغه را زیاده کرد تا آنکه شربت را نوشیدند

یا نعمها از زمین میرود یا اگر در زمین امامی از ما
نباشد زمین از هم میپاشد و اهل زمین فرو
می روند پس فرمودند که از روزی که خداوند آدم را
خلق کرده هرگز زمین بی حجت نبوده یا ظاهر و مشهور
یا غایب و مستور و از امام و خلیفه خالی نخواهد
بود زمین تا روز قیامت اگر نه این بود عبادت
خدا در زمین نمیشد [illegible] مقصود اینست که زمان
خوالی از امام نیست صغیر باشد یا کبیر بلکه در
عالم صغارت هم مانند عالم کبارت است و از همه کس
بالاتر است و در جمیع صفات آراسته اند در هنگام
شهادت حضرت امام رضا ع فرزندش حضرت امام
محمد تقی ع نه ساله بود یا هفت بعضی از شیعیان از
جهت صغر سن در امامت آنجناب تاملی داشتند
تا آنکه علماء و افاضل و اشراف شیعه از اطراف عالم
متوجه حج گردیدند بعد از فراغ از مناسک حج بخدمت
آنجناب رسیدند و از وفور مشاهده معجزات و کرامات

اقرار

اقرار بامامت آن منبع سعادات نمودند و زنگ شک
و شبهه از آئینه خاطرهای خود زدودند حتی آنکه کلینی
و دیگران روایت کرده اند که در یک مجلس یا در چند
روز متوالی سی هزار مسئله از غوامض مسائل از آن
معدن علوم سؤال کردند و همه را جواب شافی شنیدند
بعد از آنکه مامون ملعون اراده کرد که ام الفضل را
بآن حضرت تزویج نماید بنی عباس بفغان آمدند
نزد مامون جمعیت کردند و گفتند خلعت خلافت
که اکنون بر قامت بنی عباس درست آمده چرا میخواهی
که از قامت اینها دور کرده و بر اولاد علی بپوشانی
مامون گفت ایشان سزاوار ترند بامامت و خلافت
از شما گفتند این کودکی است خورد سال و هنوز
اکتساب علم و کمال ننموده است اگر صبر کنی که او کامل
شود بعد از آن مزاوجت نمائی انسب خواهد بود
مامون گفت شما ایشان را نمیشناسید علم ایشان از
جانب حق تعالی است و موقوف بر کسب و تحصیل نیست
و صغیر و کبیر ایشان از دیگران افضل اند اگر خواهید

شک میکنند در وقتیکه موجود باشند یا دیده باشند
یا شنیده باشند یا لمس کرده باشند الا رجوع بقلب
می کنند وانرا حکم میسازند که انچه محقق است
متیقن می سازد و شک را زایل میگرداند گفتم
پس خدا دل را در میان ادمی از برای رفع شک
و اختلاف جوارح مقرر ساخته است گفت بلی
گفتم پس ناچار است از دل و بدون ان امور
جوارح مستقیم نمیشود گفت بلی گفتم ای ابا مروان
انصاف بده که خدا اعضا و جوارح بدن ترا بخود
نگذاشته تا امامی از برای ایشان مقرر نفرموده که انچه
درست یافته اند تصدیق ایشان بکنند و انچه در ان
شک داشته باشند شک ایشانرا برطرف کند پس چگونه
تمام این خلق را در حیرت و سرگردانی و شک و
اختلاف گذاشته و امامی از برای ایشان مقرر
نفرموده که اگر شکی بهم رسانند باو رجوع کنند و رفع
حیرت از ایشان بکند پس ساکت شد بعد از زمانی

زمانی ملتفت شد گفت تو هشام نیستی گفتم نه گفت
با او هم نشینی کرده گفتم نه گفت پس از اهل کجائی
گفتم از اهل کوفه ام گفت البته تو هشامی پس برخاست
و مرا در بر گرفت و بجای خود نشانید تا من حاضر
بودم سخن نگفت حضرت صادق ع تبسم فرمودند و فرمودند
ای هشام این سخن را از که اموخته بودی عرض کردم
یا بن رسول الله چنین بر زبانم جاری شد حضرت فرمودند
که ای هشام والله انچه که تو گفتی ملهم شده در صحف ابر
هیم و موسی ع نوشته است حضرت علی بن الحسین ع فرمودند
که مائیم امام مسلمانان و حجتهای خدا بر عالمیان و سید و سر
رات مومنان و پیشوای شیعیان و اقای مومنان مائیم
امان اهل زمین از عذاب خدا چنانچه ستارها امان
اهل اسمان اند و مائیم انجماعت که برکت ما خدا اسمان
را نگاه میدارد و برکت ما زمین و اهل زمین را
از باد حفظ میکند و برکت ما باران از اسمان میفرستد
و بشفاعت ما رحمت بر ایشان پهن میکنند و از برای

اختلاف بسیار است هر یک بخواهش خود رای اختراع
می نمایند پس اگر حافظی از برای دین نباشد دین بزودی
باطل میشود بسند معتبر روایت شده که جمعی از صحابه در خدمت
حضرت امام جعفر صادق ع نشسته بودند و هشام بن الحکم
در میان ایشان بود و در سن شباب بود حضرت از او پرسید
که ای هشام گفت لبیک یا بن رسول الله فرمود که مرا خبر
نمیدهی که با عمرو بن عبید چه بحث کردی و او از علمای
اهل سنت بود هشام عرض کرد فدای تو گردم من حیا میکنم
در حضور شما چنین بیان کنم حضرت فرمودند که انچه ما شما را
امر میکنیم میباید اطاعت کنید هشام عرض کرد که من اوازه
او را شنیده بودم که در بصره افاده میکند ببصره رفتم و در
روز جمعه داخل بصره شدم و بمسجد در امدم دیدم که او
نشسته و جمعی بسیار دور او نشسته اند و از او سؤال میکنند داخل
مجلس شدم بدو زانو در اخر ایشان نشستم و گفتم ایها العالم
من مرد غریبم رخصت میفرمائی که از تو سؤال کنم گفت بلی

پرسیدم که چشم داری گفت ای فرزند این چه سؤالیست
که میکنی گفتم سؤال من چنین است و جواب میخواهم
گفت بپرس اگر چه سؤال تو احمقانه است بار دیگر
پرسیدم که چشم داری گفت بلی گفتم با آن چه چیز را
میبینی گفت رنگها را و شخصها را پرسیدم که بینی داری
گفت بلی گفتم بچه کار تو میاید گفت بوها را با آن میشنوم
پرسیدم که دهان داری گفت بلی گفتم بچه کار تو میاید گفت
مزه چیزها را با آن میابم گفتم زبان داری گفت بلی
پرسیدم بچه کار تو میاید گفت با آن سخن میگویم پرسیدم
که گوش داری گفت بلی گفتم با آن چه کار میکنی گفت صداها
میشنوم پرسیدم که دست داری گفت بلی گفتم بچه کار تو میاید
گفت چیزها را با آن بر میگیرم پرسیدم که دل داری گفت بلی
گفتم بچه کار تو می اید گفت با آن تمیز میکنم میان چیزها
ئیکه باین اعضا و جوارح وارد میشود گفتم آیا این جوا
رح از قلب مستغنی [illegible] نیستند گفت نه گفتم چرا این
اعضا را با آن احتیاج است با آنکه اینها صحیح و سالم اند و
نقصی ندارند گفت ای فرزند وقتیکه این جوارح شک

قال رسول الله صلعم ثم حب اهل بیتی الذین اذهب الله
عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا یعنی بعد از اقرار برسالت
محبت اهل بیت من است که خدا از ایشان هر شکی
و شرکی را دور گردانیده و ایشان را معصوم و مطهر
گردانیده از جمیع گناهان و بدیها پاک گردانیده در
این حدیث حضرت اشاره فرموده اند باینکه آیه
تطهیر در شان اهل بیت ع نازل شده و این آیه یکی
از دلایل عصمت و امامت ایشانست اما امامت عبارت
است از اولی بتصرف و صاحب اختیار بودن
در دین و دنیا و اینست بجانشینی حضرت رسول صلعم
حضرت رضا ع فرموده که چون خداوند عالمیان مردم
را بامری چند تکلیف فرموده و اندازه چند از برای
اوامر و نواهی خود مقرر ساخت و امر فرموده که
ایشان از حد و تعدی نکنند که موجب فساد
ایشانست پس ناچار است که برایشان امینی بگما
رد که مانع ایشان گردد از تعدی کردن لهذا خدا

ونه

ونه قیمتی و امامی برای ایشان مقرر فرموده که ایشان
را منع نماید از فساد و حدود و احکام الهی را در میان
ایشان جاری سازد چنانچه ظاهر است که هیچ فرقه از
فرق و ملتی از ملل تعیش و بقای ایشان بدون سرکرده
و رئیسی نبوده چون جایز باشد که حکیم علیم این خلق
خالی گذارد از امامی که بمصالح احوال ایشان باشد
و با دشمنان ایشان محاربه نماید و غنایم و صد
قات را در میان بعدالت تقسیم نماید و اقامت
جمعه و جماعت در میان ایشان بنماید و دفع
شر ظلم از مظلوم بکند بلکه اگر امامی در میان مردم
نباشد که حافظ دین پیغمبر باشد احکام
الهی متغیر و متبدل گردد و ارباب بدع و ملاحده
در امور دین و احکام شرع زیاده و کم بسیار بکنند
و شبهها در میان مسلمانان پیدا کنند زیرا که خلق
چنانچه می بینیم همه ناقصند و در طبایع و رایهای ایشان

وا زا پرستش میکنند زمخشری گفته که هیچ کافری از خدائی خود
نفعی نبرد مثل نفعی بردن این طائفه یعنی مغضلا از خدائی خود زیرا
که انها بت میساختند از رطب و سجده بران میکردند و هرگاه
گرسنه میشدند میخوردند مقصود چون پرستش غیر خدا جایز
نیست لهذا سجده از برای غیر خدا را اذن نداده اند زیرا که سجده
نهایت تذلل است که در این حالت تمام اعضای نفیسه بدن را بر
روی خاک عبودیت و ذلت میگذارد و طوق بندگی بر گردن
می افکنی و بهمین جهت در هر رکعت از رکعات نماز
دو سجده منظور شده و سایر افعال و ارکان غیر از یکی نیست
و این نیست الا بجهت اینکه در سجده نوع تذللی هست که در سایر این
نیست و این دو سجده چنانچه از امیر المؤمنین ع منقولست اشاره
بحالات انسانیست که خداوند فرموده منها خلقناکم و فیها
نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری پس سجده اولی اشاره است
باینکه خلقت ما ازین خاکست و در اول از خاک بوده ماده ما
و سر بر داشتن از ان اشاره است بانکه از خاک بیرون
آمده ایم و بلند کردن سر بقدر یکه بحد قیام نرسد اشاره است
باینکه اینزمان کمست و مدت عمر قلیلست و نظر باینکه خلقت
ما بجهت بندگی و طاعت بوده و بجز معصیت و نافرمانی

از ما چیزی صادر نشده از این جهت استغفار بین السجدتین
مستحب است اشاره باینکه خدایا از انچه کردم پشیمانم و سجده
ثانیه اشاره است بباز گشت ما بسوی اینخاک در هنگام مردن
و سر برداشتن ازان اشاره است ببعث از برای حساب
و حشر و نشر و در شریعت غرا منع شده است از سجده کردن
بر انچیزیکه مردمان می خورند و میپوشند زیرا که مردم عبید
انچیزی هستند که میخورند و زخرفه میکنند پس اگر بران سجده
کنند چنانند که برای او سجده کرده باشند و چون خاک پست
است لهذا سجده بران اولی است زیرا که اعلی مراتب خضوع
است بلکه هرگاه سجده بر خاک قبر حسین ع باشد سبب قبولی
نماز خواهد بود چنانچه در خبر است که السجود علی تربة الحسین ع
یخرق الحجب السبع سجده بر تربت مقدس حسین ع هفت
حجاب را میشکافد

باجابت اقرب خواهد بود و جهت اینکه سید انبیا را بجهت
بعراج باسمان بالا برد بدان اینست که نظرش باینکه آنجناب
در لباس بشریت غریب بوده و موطن اصلی آنجناب عالم
ملکوتیت بود خدا خواست که آنسرور را بمقام خود برساند
و باشنایان قدیم زیارت فرماید و دیگر آنکه میخواست که بان
سرور غرایب آسمانها را بنماید چنانچه فرموده لنریه من ایاتنا
در جلد خامس بحار از حضرت صادق ع روایت کرده که حضرت
رسول ص فرموده که سزاوار نیست که کسی بگوید که من از جهت
رفتن باسمان نزدیکتر بودم بخدا از یونس که بدریا رفت
زیرا که نسبت خدا باسمان و دریا یکی است و خدا مرا باسمان
برد که عجایب آسمانها را بمن بنماید و یونس را بدریاها
گردانید که غرایب دریاها را باو بنماید و صدوق طاب ثراه
در علل الشرایع از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که از امام زین العابدین
بدین ع پرسیدم که آیا خدا وصف کرده می شود بمکان و او
بمکانی و بجائی میباشد آنجناب فرمود که خدا از آن رفیع
تر و منزه است که مکانی داشته باشد ابو حمزه عرض کرد

بلی

پس چرا خدا پیغمبر خود محمد ص را باسمان برد حضرت فرمود که
برای آنکه او را باسمان بالا برد که باو بنماید ملکوت آسمانها را
و آنچه در آسمانها است از بدایع خلق و عجایب صنع ابو حمزه
عرض کرد پس چه معنی دارد ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین
او ادنی فرمود یعنی نزدیک شد رسول خدا ص بحجابهای نور
و دید ملکوت آسمانها را و او نخبه شد و نظر کرد بسوی زمین
و ملکوت زمین را بهمه را از آنجا مشاهده کرد چنان گمان
کرد که زمین آنقدر باو نزدیکست مانند دو سر کمان یا نزدیک
تر چنانچه خداوند تعالی در الوهیت شریک ندارد در عبادت
و پرستش هم شریک ندارد و باید هر کسی بداند که او مستحق
پرستش است و بس و بت پرستان و غیر ایشان از اینجهت
کافر شده اند که با خدا شریک در عبادت قرار داده اند نه
اینکه ایشان منکر باشند وجود خدا را کفار قریش بتان را
شریک خدا میدانند و فرقه از نصارا عیسی و مریم را شریک خدا
میدانند و گبران بنور و ظلمت قائلند و بعضی از ایشان قائل
بخدائی نور و ظلمت شده اند و گفته اند که نور کار خیر میکند و ظلمت
کار شر میکند و طائفه بنی حنظله شریک کرده اند با خدا خرمارا

از چه چیز است فرموده که از آب نه از آب زمین و از آب آسمان
بلکه از انی افریده از دوانید یا عرق کرده خود را از عرق او خلق
کرد عجب که این زندیق ملتفت تقدم شئی بر نفس نشده
مقصود و خداوند در چیزی حلول نمی کند و نصاری
قائل بحلول شده اند و صوفیه حلولیه گویند که خدا در همه
چیز حلول میکند و جمعی دیگر از حلول گریخته باتحاد
بالا رفته اند و از برای اتحاد دو معنی است یکی حقیقی و دیگری
مجازی اما مجازی پس ان صیرورت شئی است شئی دیگری
بکون و فساد و این معنی قطعا بر خدا محال است زیرا که
کون و فساد بر خدا روا نیست و اما معنی حقیقی اتحاد
پس ان اینست که دو چیز موجود چیز واحد موجود شوند
این نیز باطل است زیرا که بعد از اتحاد شیئین یا اینکه دو
چیز باقی میمانند یا هر دو معدوم می شوند یا یکی از انها
باقی میماند و دیگری معدوم می شود و بهر حال اتحادی
در کار نیست و قائل ان کافر است و بعضی از نصاری گفته
اند که باری تعالی با مسیح متحد شده که گفته اند لاهوت نیست
باری با ناسوت نیست عیسی یکی شده است و نصیریه گفته اند که

باعلی

با علی یکی شده است و متصوفه گویند که با عارفین متحد شده
حاصل اینکه از برای خدا جهت متصور نیست زیرا که جهت
از لوازم و عوارض جسم است و خداوند جسم نیست و
دیگر انکه لازم می آید که خداوند محتاج بان جهت باشد
و خداوند محتاج نیست و ظواهر ایات که بهم مانند آیه
شریفه الرحمن علی العرش استوی و آیه وهو القاهر
فوق عباده و آیه یخافون ربهم من فوقهم
و غیر ذلک مأول است بعد از انکه حکم عقل بر خلاف
انها است و اما جهت اینکه در وقت دعا دست بسوی
اسمان بلند می کنند شاید این باشد که چون مطلوب
طلب رحمت است و در اسمان جز رحمت نیست و در زمین
هم رحمت هست و هم عذاب لهذا در هنگام دعا دست
بسوی اسمان بالا برند نه اینست که خدا در اسمان باشد
بلکه خود بلند کردن دست و کج کردن گردن نوع تذللی است
که در غیر ان متصور نیست و در دعا هر چه تذلل بیشتر باشد

یا سکنجبین سرکه است با او عسل است دویم جزء ...
چون ترکیب حدود و ماهیات از اجناس و فصول
و آنچه اجزای است که داخل در ماهیت شئ باشد و نبود شئ
در وجود خارجی با او متحد باشد و عقل بعد از تعقل آن شئ را
با این دو جزء تحلیل نماید و این چنین جزء بر کل محمول
شود چون حیوان و ناطق از برای انسان و لذا می توان
گفت که الانسان حیوان و الانسان ناطق و بدلایل عقلیه
و نقلیه ثابت شده که این هر دو قسم جزء در باب خدا محال
است زیرا که مرکب در تحقق و تشخص محتاج بجزء است
پس لازم می آید که خداوند محتاج باشد و نیز تعدد واجب
لازم می آید و این هر دو ممتنع و محال است دویم اینکه
جسم نیست و عرض و جوهر نیست و جسم آنستکه طول
و عرض و عمق داشته باشد و عرض آنستکه من حیث
هو قائم بالذات نباشد و بمحل قائم باشد چون رنگ
که قائم بجامه است والا محتاج خواهد بود زیرا که جسم
محتاج بمکان است و عرض مفتقر بمحل است و احتیاج
از لوازم ممکن است و حال آنکه خداوند واجب الوجود
بالذات است و صوفیه مجسمه قائل شده اند که خدا

وند تعالی جسم است در انوار نعمانیه منقول است که بعضی از
صوفیه خدا را بصورت مرد ریش سفیدی می دانند و بعضی دیگر
گویند که العیاذ بالله خداوند جسم است مثل این اجسام و بصورت
جوان امرد خوش رو است یکی از علمای حنابله گوید که هر شب
جمعه حقتعالی از آسمان بزمین می آید بصورت پسر امردی
بر خری سوار است و نعلین بر پا دارد و کنایه نعلین خداوند
از لؤلؤ است و در گوش خر خدا گوشوارها است و تا صباح
ندا می کند که هل من تائب و هل من مستغفر بنابراین بعضی
از حنابله در شب جمعه در پشت بام احیا می کردند که هر گاه
خدا بزمین آمد خدا را بمشاهده جمال او کنند و گفته اند در طوفان
نوح خدای تعالی چندان گریست که درد چشم بهم رسانید که
فرشتگان بعیادت او رفتند حکایت کرده اند که کافه حنابله
را اعتقاد آنستکه خدا ایشان جسم است و بعضی از بندگان او را
ببینند و با بندگان مخلص خود مصافحه و معانقه کند و زرا و
صاف الهی را بنوعی نموده اند که خدا بر بالای عرش نشسته
و از هر طرف بشش انگشت از وجهای خود زیاده آمده و از
سر تا بسینه خالی و مجوف است و تا پائین گرفته و مصمت است و موهای
مجعد و سیاه است و نیز خنده و گریه را نسبت بجناب مقدس
باری داده اند روایت کرده اند که از سید رسل ص پرسیدند که خدا از

در رحمت منوبر بند و ابواب بلا بگشا حاصل اینکه در
هر حالی از احوال باید خلاف حال اراده نکنی بلکه در هر
حال مسرور باشی من از نه چون چرا دم که بنده مقبل قبول
کرده بجان هر عمل که سلطان کرد باید که ارادهٔ خود را تابع ارادهٔ
معشوق خود کردانی اگر خدا تعالی اراده اش متعلق بمرض است
مرض را دوست داری و اگر متعلق بصحت است صحت را
دوست داری و اگر فقیرت خواهد یا توانگر همه را خوش
داری و هیچ یک از رفاهیت و فقر در نزد تو تفاوت نکند
رضا بداده بده و از جبین گره بگشا که بر من و تو در اختیار نگشاده است
الاه میلان رضا از حضرت سید الشهدا سلام الله علیه کسی را اثر نبود
که او بوجدان همه مصائب و آلام که بر آنجناب وارد آمد اصلا گره
شکوه بر جبین نزد با اینکه بابدن پاره پاره بخون اغشته بر روی
زمین افتاده بود میفرمود صبراً علی قضائك یا رب لا اله الا
سواك یا غیاث المستغیثین پروردگارا بر قضای تو صبر میکنم
و هیچ معبودی بجز تو نیست ای فریادرس بیچارگان

قال الله تبارك و تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون
که بمقتضای ایهٔ شریفه غرض از خلقت معرفت باری
تعالی بوده است و لیکن ذات واجب را شناختن محال است
و شناختن صفات نظر بانکه عین ذاتند محال است و تفکر در انها
ممنوع و اخبار بسیار در نهی ان وارد شده است و عقل که از
شناسائی خود و از شناختن بدنی که ملابس او است و از معرفت
اجسامی که همیشه در نظر دارد عاجز است چگونه جرأت مینماید
در معرفت واجب الوجود می تواند در اینجا تفکر بکند پس در
اینباب باید از چند جهت شناسائی حاصل شود اول در
اینکه خداوند واجب الوجود بالذات است دویم اینکه دارای
صفات اکرام است که بیانش خواهد شد سیم اینکه عاری از صفات
نقایص است و ان هفت است اول انکه خداوند مرکب نیست
و جزء ندارد و جزء بر دو قسم است اول جزء خارجی چون
ترکیب اجسام از اجزاء و جوارح چون دست و پا و گوش
و چشم از برای انسان و سرکه و عسل برای سکنجبین و الجزء
شیئی است که در ماهیت شیئ داخل باشد و خودش در خارج
متمیز و جدا باشد از وجود کامل و چنین جزئی محمول بر
کل نمی توان گفت که انسان دست است یا انسان چشم است

از دوست میداند و بواسطهٔ محبت که در دل او رسوخ نموده بر همهٔ
افعال او عاشق و آنچه او میرسد بر طبعش بموافق است عجبا گفت
هر چه از دوست تواید خوش بود که همه در بار بیاتش بود در بعضی
از احادیث قدسیه وارد شده است که والیس و ان بیراری کسیکه بکوید
این امر چرا شد و فلان امر چگونه شده است همچه نقل شد که یکی
از پیغمبران مدت ده سال شکایت کرد بخدا از فقر و گرسنگی و دعا
او باجابت نرسید بعد از ان خدا باو وحی فرستاد که تا چند شکایت
از اهل شکایت من نیستم و سزاوار نیستم که مرا مذمت کنند و
از بدایتم پیش از خلق آسمان و زمین چنین مقدر شده و فرموده
ام این حکم از برای تعیش از آنکه دنیا را خلق کنم آیا بجهت تو
از سر گیرم یا میخواهی بجهت تو تقدیر تبدیل کنم و ارادهٔ تو بالای
ارادهٔ من باشد بعزت و جلال خودم قسم اگر یکبار دیگر بخاطر تو بگذرد
اسم ترا از دیوان پیغمبران محو میکنم بسند معتبر از حضرت
امیر المومنین ع منقولست که حق تعالی بحضرت داود وحی فرمود که
ای داود تو اراده مینمائی و من اراده مینمایم و نمیشود مگر انچه من
اراده مینمایم پس اگر منقاد ارادهٔ من میشوی و راضی میباشی
انچه مرا دوست بتو عطا میفرمایم و اگر راضی نمیشوی ترا بتعب میاندازم
و انچه میشود مگر انچه من اراده نموده ام حضرت صادق ع فرمودند
که خدا شناس ترین مردم کسی است که بقضاهای خدا بیشتر راضی

باشد در حدیث دیگر است که حضرت رسول ص وحی نمود که بندهٔ مومن
خدا را هر چیز که از او بمنع مینمایم خیرش در انست پس باید را
ضی باشد بقضای من و صبر کند بر بلای من و شکر کند نعمتهای
مرا تا او را از جملهٔ صدیقان بنویسم در من و خود حضرت امام محمد
باقر ع فرموده که سزاوار ترین مردم بتسلیم نمودن و راضی شدن بقضا
های حق تعالی کسی است که خدا را شناخته باشد و کسیکه بقضای
خدا راضی باشد قضا بر او جاری میشود و خدا او را اجر عظیم
داند و کسیکه از قضای خدا بخشم میاید قضا بر او جاری میشود و اجر
بر طرف میکرده جابر بن عبدالله انصاری در اخر عمر به بیماری و ضعف
مبتلا شد بعد حضرت امام محمد باقر ع بعیادت او رفتند و از او پرسش
احوال نمودند جابر عرض کرد مرضرا از صحت دوست تر دارم
و پیری را از جوانی و مرگ را از زندگانی حضرت فرمودند لیکن ما
ارادهٔ من تابع ارادهٔ خداست اگر خدا مریض میخواهد
مریضی را دوست دارم و اگر صحیح صحت را حکایت کرده‌اند
که یکی از زهاد را بیماری عارض شد درویشی بعیادت او رفت
او را شاد بهان دید و زبانش ابتنا مترنم یافت درویش گفت
که میخواهی که خدا تعالی ترا شفا دهد گفت نه گفت میخواهی
که در بیماری بمانی گفت نه گفت پس مطلب تو چیست گفت انچه
خدا خواهد گفت ترا خواهم نخواهم رحمت کرا امتحان خواهی

خود صلوات الله علیهم و مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا
پس داخل شو در میان بندگان من یعنی محمد و اهل بیت او و داخل
شو در بهشت من پس در آنوقت هیچ چیز بسوی او محبوب تر از
این نیست که روحش قبض شود و ملحق شود بمنادی اما چون
کافر را مرگ در رسد حق تعالی دو فرشته را بفرستد و باو گوید
یا ایتها النفس الخبیثة ارجعی الی الجحیم و العذاب الالیم ای نفس بد کار
بیا کرد بسوی جحیم و عذاب دردناک هل چلونه قبطل وحش خواهد
خدای داند اما آن بنده که در رضاست بحدیست که بجهت محبتی که
دارد نسبت بخدا چنان از یاد محبت او بیهوش و بیاد او محو
و بیهوش میشود که آنچه برا او وارد میشود از اضداد و ابدا احساس
الم نمیکند عجب گفت در بلا هم می چشم لذات او نمات او
یم نمات او یم نمات او وار احساس الم کند بان راضی و خشنود
است و بان شایق و مایل است مانند کسیکه مرض و چشمش کور
شده باشد و طبیب حاذق معالجه او بحجامت کند پس دوست
خدا چون از جانب خدا باو بلائی در رسد و داند آنچه را که خدا
در عوض باو عطا میفرماید بان خشنود است و لهذا باشد
که از شدت بهجت و سرور خندانست اقتلونی اقتلونی یا ثقاتی
ان فی قتلی حیاتا فی حیاة این بود که حضرت سید الشهدا اسلام
در زیر تیغ شمر شمر بر خنده کردند

در حدیث قدسی است

قال الله تبارک و تعالی انا الله الذی لا اله الا انا فمن لم یصبر علی بلائی
و لم یرض بقضائی و لم یشکر علی نعمائی فلیطلب ربا سوائی
و لیخرج من ارضی و سمائی حضرت حق در حدیث قدسی میفرماید
منم خدائیکه جز من خدائی نیست پس کسیکه صبر بر بلای من ننماید و را
ضی بقضای من نیست و شکر گذار نعماء مرا نمی نماید پس باید پروردگار
غیر از مرا طلب کند و از زمین و آسمان من بیرون رود حضرت موسی
مناجات کرد عرض کرد پروردگارا کدام یک از خلق را دشمن تر
میداری فرمود آنکس که مرا متهم دارد موسی عرض کرد کسی هست که ترا
متهم دارد فرمود بلی آنکه طلب خیر از من میکند و من آنچه خیر او
در آنست برای او مقدر میکنم آنهم پس باو راضی نمیشود و مرا متهم میدارد
رو عرض کرد چه کس نزد تو محبوب تر است فرمود کسیکه من محبوب
او را از او بگیرم سر تسلیم پیش نهد و حضرت امیر ع میفرماید که از
علامات محبت آنست که هرچه باو میرسد از محبوب راضی شود
و سر تسلیم پیش نهد که صاحب این رتبه پس تفاوتی نمیکند در نزد او
میان فقر و غنا و راحت و عنا و بقا و فنا و عزت و ذلت و سقم و
صحت و حیات و ممات و هیچ یک از اینها در نزد او بر دیگری ترجیح
جیح ندارد و هیچ کلام بر دل او گران نیست زیرا که همه را صادر

فرق ننماید و در این وقت حکیم علی الاطلاق بمقتضی عدل
از او راضی شده و درجهٔ ششم آنکه نفس مرضیه باشد برای
او حاصل میشود رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلك لمن خشی ربه
اینست که خداوند میفرماید ارجعی الی ربك راضیة مرضیة و همچنین
نفس کامله است که آنرا نفس ناطقه خوانند که حضرت امام
فرموده خلق الانسان ذا نفس ناطقة خلق شده
انسان در حالتیکه صاحب نفس ناطقه است و این در
وقتی است که نفس انسان جمیع اوامر و نواهی شرع
مقدس را کما هو حقه عامل و تارک باشد و نفس خود را
در جنب عقل و معرفت را در نزد وجود مضمحل ساخته
و در این وقت نفس لطافت و رقت پیدا میکند که
بمثابهٔ عقل میرسد که اندر احکام اخت عقل دانند و وقتیکه
باین سر حد رسید قطع نظر از بدن خاکی خود میکند
و رجوع بعالم علوی مینماید لا مقصوده آنکه دیگر
آئینه نفس از زنگ کدورات عالم طبیعت پاک میشود
صور موجودات عالم قدس در او ظاهر میشود و بها
قدر سرا و ار بساط قرب بپروردگار میگردد گفت
در تجرد شو مجرد را ببین   تا برده رنج گنج میسر نمیشود

حجاب چهرهٔ جان میشود غبار تنم   خوشا دمی که ازین پرده
چهره بر فکنم   تا مقام رضا را تحصیل نکنی بخطاب حضرت حق که
میفرماید فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی مخاطب نگردید انه
حضرت صادق ع منقولست که چون هنگام وفات مؤمن
میشود حق تعالی ملک الموت را میفرستد یکی مانند و دیگر
... مثل اهل و مال را از نظر او محو میکنند و مخیر
او را جوانمرد و راضی میکنند بجان دادن و چون ملک
الموت میاید که او را قبض روح کند با و میگوید که ای
دوست خدا جزع مکن بحق آنخدائیکه محمد را بحق فرستاده
که من مشفق تر و مهربانتر هم نسبت بتو از پدر مهربان
بگشا دیدها خود را و نظر کن پس ممثل میشود از برای او رسول خدا
و امیر المؤمنین و حسن و حسین و امامان از ذریت ایشان
صلوات الله علیهم پس با و میگوید که اینها یند رسول خدا و امامان
صلوات الله و سلامه علیهم که تو رفیق ایشان خواهی بود پس
چشم میگشاید و ایشانرا می بیند و منادی ندا کند او را از جانب رب
العزت که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة تا آخر آیه
یعنی ای نفسیکه مطمئن گردیده بسوی محمد و اهلبیت او صلوات الله
برگرد بسوی پروردگار خود در حالتیکه راضی باشی بولایت ائمه

امر بطاعت و نواهی از معصیت است مانند خود
سلطان که وجود باشد و اما وزیر مهیت که ظلمت محض
است نفس است و چون خود سلطان پیوسته داعی
بر عصیان و امر بما فیه ما فی است و میل سلطان و وزیر
به یک نسق است پس انسان صاحب دو جنبه است
بحکم وجود و ثواب و دید عقل مایل بخیرات و مبرات است
و بحکم مهیت و میل نفس مایل بمعاصی و سیئات است و صلاح
بر خیرات و مبرات رغبتی نمی نماید جز وقتیکه نفس
ضعیف باشد و مهیت مغلوب گردد و در زیر عقل
مقهور شود زیرا که نفس را هفت مرتبه است اول
نفس اماره که خداوند تعالی میفرماید ان النفس
لاماره بالسوء الا ما رحم ربی و این در صورتیست
که بنده عهد الهی را فراموش کرده و تابع نفس شده
و زیر دست شیطان گردیده و نفس هم بر عقل غالب
آمده در آنوقت نفسش امر بهدی مینماید و ان از
مراتب نفس است دویم نفس لوامه است که خداوند
میفرماید لا اقسم بالنفس اللوامة که در بعضی از
اوقات متابعت طبیعت خود کند و بمقتضای خود

انسان را بمعصیت بیندازد و عهد الهی را فراموش کرده
پس از معصیت صاحبش را ملامت کند و او پشیمان شود
سیم نفس ملهمه است که خداوند عالم فرموده و نفس
و ما سویها فالهمها فجورها و تقویها و این در وقتی
است که بنده بر عهد قدیم که با پروردگار خود نموده است
مستقر باشد و چون انسان مایل بمبدا است و موطن او عالم
علوی است از اینجهت این شخص هم اکثر اوقات میل بوطن
اصلی خود دارد و اگر احیانا میل بعالم سفلی نمود و بمعصیتی
مایل شد فی الحال باو الهام میشود و عهد قدیم را بیاد او
و از آن بازگشت میکند چهارم نفس مطمئنه است که خداوند
میفرماید یا ایتها النفس المطمئنة و این در وقتی است که
بسبب ریاضات و مشقات نفس را تابع عقل گردانید و مهیت
را تابع وجود که عبارت از نور وجود بر ظلمت مهیت غالب آید
و در اینوقت این نفس بیهکرده بنفس مطمئنه و خلعت
اطمینان از در پروردگار میکند و بخطاب مذکور سرافراز آید
پنجم نفس راضیه است که بعد از حصول مرتبه اطمینان
بانچه واقع میشود از قضا و قدر الهی راضی و مسرور
است و شدائد و عسر یا رفاهیت و رخا از برای او

سید الساجدین که چگونه شما را داخل شام کردند و نزد یزید بردند
قال امام ع حملنی علی بعیر یضلع بغیر وطاء فرمود مرا بر شتر
لنگی بی جهاز سوار کردند و سر پدر مرا در مقابل روی من بر سر نیزه
زدند و زنان ما از عقب سر من بر قاطرهای لاغر سوار بودند
و بلا از میان همه نیزه ها بر دست گرفته اطراف ما را همی گرفتند
وان دمعت منا احد قرع راسه بالرمح واگر اشک از چشم
یکی از ما بیرون میآمد با سر نیزه بر سرش می زدند تا داخل شدیم
پس کسی فریاد زد و گفت یا اهل الشام هؤلاء سبایا اهل
بیت الملعون ایشیعر شامیان بید بن و ارازل عرب همه
جمع شده طنبور و مزمار ها مینواختند و اهل شام عید کرده
و لباس نو پوشیده اما سرهارا در مقابل کجاوه اسرا قسمت
نموده با این حالت آوردند اهل بیت پیغمبر ص را تا بدر خانه آن
لعین چون او را خبر دادند قصر خود را بانواع زینتها مزین
گردانید و خود لباس فاخر پوشید و تاجی که مکلل بدر و یا
قوت بود بر سر نهاد و بر تخت خود نشست و بزرگان قریش را
طلبید و بر کرسیها نشانید پس از آن اهل بیت را بر یزید دا
خل کردند حضرت علی بن الحسین ع فرمود ما را بر یزید داخل
کردند و ما دوازده نفر بودیم که ما را در غل در آورده بودند

قال الله تبارک و تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی
ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی بدانکه
انسان که اشرف موجودات است مرکب است از دو چیز
وجود و ماهیت بعبارة اخری نور و ظلمت که ضد هم
و نقیض یکدیگرند و هر یک از این دو چیز را میلی و مقتضائی
است که مخالف هم اند مانند اصل آنها اما وجود و نور پس
همیشه مایل بر طاعت و فرمان برداری الهی اند و روگردان از
نافرمانی اند و ماهیت و ظلمت بر خلاف این اقتضا
دارد پس جمیع خیرات و حسنات و طاعات و عبادات
که از انسان صادر شود بحکم وجود و باقتضا و میل اوست
که جزء قوی انسانست و جمیع شرور و معاصی و اعمال
شنیعه و افعال قبیحه که از انسان ناشی شود بواسطه ماهیت
و ظلمت است که جزء ضعیف انسانست و هر یک از ایشان
وزیریست اما وزیر وجود عقل است که همیشه حکم ایشان
موافق و مطابق یکدیگرند بر هر چه وجود حاکم است عقل
نیز فرمان رواست و هر چه عقل حکم میکند وجود نیز بر آن
حاکم است و عقل که وزیر وجود است همیشه امر بطاعت

در زی الحجاز آن علم را در بام خانه هند در آن وقت زنان فواحش
را بآن علم می شناختند و هر گاه آن علم افکنده بود علامت آن بود که
کسی با او خلوت دارد و کاتبی هم می‌نوشت نام کسانی را که با او
شرکت می‌نمودند چون فرزندی بوجود آمد آن فرزند را با آن زنا
کاران نزد کاهن می بردند و آن فرزند را بهر که کاهن ملحق
ساختی فرزند او بود صاحب کشاف در کتاب ربیع الابرار
نقل کرده که عمارة بن ولید بن مغیرة مخزومی و مسافر بن عمرو [illegible]
و ابو سفیان در ایام طهر بنزد هند مادر معویه رسیدند و هند
آبستن شد و معویه را بزائید و کلبی نسابه شافعی گفته
که عمار و مسافر و ابو سفیان و صباح بن [illegible] بخدمت
هند رسیدند و هند حامله شد و معویه را بزائید و در
میان این چهار کس ویرا بگردن ابو سفیان بستند معاو[یه]
است تا کسی چنین نباشد نمیتواند که از او این معصیت بر[illegible]
کند اقبح افعال و اشنع اعمال معاویه آن بود که با وجود
آیات [illegible] حق سبحانه و تعالی در شأن حضرت امیر ع نازل ساخته
حکم کرد که العیاذ بالله سب آنحضرت و چنین علم کنند و مر[دم]
همان را بآن امر مینمود و بترک آن از زجر و سیاست مینمود
و بعمال و حکام بلاد خود نوشت که خطبا بر بالای منبرها آنحضرت
را سب نمایند و وقتیکه خبر قتل حضرت امیر ع باو رسید شماتت
کرد

کرد و امر کرد مردم شام بعیش و عشرت مشغول شوند
با این و تیره پسر ملعونش بعد از کشته شدن حسین ع در شام
عید کرده و امر کرده شهرها را زینت بندند و مردم البسه نو پوشند
و شادی کنند با وصف اینکه پسر ملعونش مجموع زمان سلطنتش
سه سال و هشت ماه و چهار روز بود کاری چند از او بروز
کرد که از احدی نکرده مدینه را قتل عام کرده تا اینکه اسب در مسجد
پیغمبر بستند و در بعضی از کتب سه مرتبه مدینه را غارت کردند
و شترها از کشتگان بنحویکه خون بقبر مطهر رسول خدا ص رسید
و از آنجا عسکر بمکه کردند و منجنیق بر کعبه ساختند و خانه
کعبه را خراب کردند و استار کعبه را سوختند و شمشیرها بر
دوش نهاده قتل و غارت میکردند و پسر زیاد را در عراق مسلط
کرده تا هر جا شیعه را مییافت می‌کشت و بر دار میزد و چون
بمدینه اهل یکی از بنی هاشم را خواست چون او رد کند گفت
اقرار به بندگی من کن فرمود نمیکنم امر کرد تا او را کشتند
همین او را بس که عیال پیغمبر ص بمانند اسرای کفار شهر بشهر
گردانید و بمجلس عام حاضر کرد سید ابن طاوس در کتاب
اقبال الاعمال روایت کرده از حضرت صادق ع و آنحضرت از
پدر بزرگوارش که فرمود به سیدم از پدرم جناب سید[الشهدا]

و پدرش در مدت بعثت حضرت رسول صلعم مشرک بودند و اسلام
ظاهری ایشان پنجاه پیش نبود که حضرت رسول صلعم از دنیا رحلت
نمودند و سبب اسلام ایشان آن بود که چون معاویه شنید که
حضرت رسالت پناه صلعم ارادهٔ فتح مکه معظمه دارد از والدهٔ
آنکه چون همانا استحقاق بسرخ می نمود ترسید که مبادا آنحضرت
او را بقتل رساند از مکه گریخت و پدرش در مکه ماند و از ترس
ایمان آورد چون معاویه از اسلام پدر مطلع شد باو نوشت
که از دین خود بدین محمد صلعم نقل نمودی و بر تافتی من از مکه
بیرون نیامدم و در میان عرب مارا رسوا کردی که هر دمان خوا
هند گفت که این شرب از لات و عزی بر گشته و پدرش را سر
لشکرها نوشته و بلا منتها نموده بود چون این خبر بسید کائنات
رسید حکم فرمودند که هر که معویه را در هر جا که ببیند او را بکشد
چون این خبر باو رسید بمکه آمد و از هیچ کس ایمن نبود خود را
بعباس رسانید بدست و پای او افتاده اظهار اسلام کرد و عباس
بخدمت آنسرور رفته شفاعت [illegible] عفوش نمود آنسرور از سر قتلش
او در گذشت و باز بشفاعت عباس کاتب رسائل شد و در
بعضی از نسخ آمده که آنحضرت او را کاتب صدقات نمود و اینکه
اهل سنت او را کاتب وحی میدانند خلاف و کذب است و او را

این مرتبه در درگاه آنحضرت نبود که کاتب وحی باشد بلکه
و هب نقل کرده که کاتب باشد او را در این فضیلتی نیست از جهت
آنکه علمای اهل سنت در کتب معتبرهٔ خود ذکر کرده اند که از
جمله کاتبان وحی ابن ابی سرح بود که مرتد شد چون مجالس
کرده باشد خالت او را قبول نکرده و این هر دو از بلیت و اوحی بند
دیگر او را خال المؤمنین میدانند بجهت آنکه خواهر او ام حبیبه دختر
ابو سفیان یکی از زوجات خواجه کائنات صلعم بود معلوم هست که
آنسرور را ده زن بود پس برادر زنان آنحضرت باید همه خال
المؤمنین باشند و محمد بن ابی بکر که برادر عایشه بود و عبد الله
عمر که برادر حفصه بود و پدران ایشان باعتقاد سنیان خلیفهٔ
رسول خدا صلعم بودند چرا ایشان را خال نمیگویند حکیم ثنائی فرموده
پسر هند گرچه خال هست   دوستی هم بکار نیست   وانکه نوشت
او خطی زبهر رسول   بر خطش نیز افتخار نیست   در مقامی که
شیر میدانند   از خط و خال اعتبار نیست   اردبیلی علیه الرحمه
میفرماید که معاویه حمامه صلعم جز رایت بود در نزهة المجاز
بجهت آنکه در زنا داده بعد کمال رسیده بود و قرار این بوده
که زنواالغایات را رایتی در نزهة المجاز بود در انساب النواصب
نقل شده که مادر هند حمامه نام داشت و او را علم سرخی بوده

و بعد از لمحهٔ معویه پیدا شد و از کتاب بضاعة الایمان از عبد الله بن
عمر منقولست که روزی نزد آنحضرت نشسته بودم که آنحضرت فرمودند
که هر کس اول از این در آید او بر خلاف سنت و ملت من بمیرد
ناگاه معاویه بیامد و نیز از آن کتاب از انس و از ابن مسعود روایت
کرده که فرمودند لکل شیٔ آفة و آفة هذا الدین بنو امیة یعنی
هر چیزی را آفتی است و آفت این دین بنی امیه اند باز فرمودند که
یموت معویة علی غیر ملتی یعنی معاویه بر غیر ملت من وفات
علیه الرحمه در کتاب خصال روایت کرده که روزی آنسرور نشسته بودند که
ابو سفیان بگذشت بر شتری سوار بود و معاویه مهار شتر بدست
داشت و یزید شتر را میراند حضرت فرمودند که لعن الله القائد
والراکب والسائق و علامه حلی علیه الرحمه در نهج الحق روایت کرده
که حضرت رسول صلعم مکرر معاویه را لعن میکردند که الطلیق بن
الطلیق اللعین بن اللعین طلیق آزاد کرده شده را گویند
چون آنحضرت مکه را فتح نمود و اهل مکه را از کشتن و اسیری آزادی
داد لهذا ایشان را طلقا نام کردند در کاشف الحق از احنف بن قیس
روایت شده که او گفت از حضرت امام علیه السلام شنیدم که معاویه بر دین
اسلام نخواهد مرد و صلیب در گردن و شکم پر خمر از دنیا میرود گفت
در دل من بود تا اینکه بر سبیل اتفاق بشام رفتم شنیدم که معاویه مریض
و رنجور است بعیادت وی رفتم دیدم که روی بر دیوار خوابیده دست

بر

بر سینهٔ او نهادم دستم بر بتی آمد که در گردنش آویخته بود چون رو بطرف
من کرد مرا گریان دید گفت من امروز بجهتهٔ تو گفتم گریه من از آنست که از
علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که معاویه صلیب در گردن خواهد مرد گفت
ای احنف چه تعجب داری طبیب نصرانی مرا باین امر کرده که این بت را
در گردن بیاویز که ترا شفا میدهد و خمر بخور که ترا فایده دارد
و بگفته طبیب هر روزه خمر میخورم و من از آنجا برآمده بخانه خود
رسیده بودم که آوازهٔ مردن معاویه از هر طرف برآمد و در
انساب النواصب از قاضی القضات نقل شده که معاویه مرد در حالتیکه از
صنم توقع شفا داشت عبد الله بن عباس گفت که شبی در مسجد مدینه نماز
خفتن را گزاردم و مردمان پراکنده شدند و بغیر از معاویه و ابی سفیان
کسی در مسجد نمانده بود و من در عقب ستونی نشسته بودم شنیدم که ابو
سفیان بمعویه میگوید ببین در مسجد کسی مانده یا نه ابو سفیان در
انوقت کور بود معاویه چراغی بدست گرفته اطراف مسجد را تفحص
مینمود و من دور ستون میگشتم تا مرا نه بیند چون خاطر جمع شد
ابو سفیان گفت یا بنی اوصیک بدین الاباء والاجداد ای فرزند وصیت
میکنم ترا بدین آبا و اجداد تو و بپرهیز از دین محمد صلعم بدرستیکه آن سبب
فقرهاست و نترساند ترا قول محمد صلعم از بعث و نشور یعنی اینها دروغ است
چون او نصیحت را باتمام رسانید معاویه گفت ذالک رایی یا ابتاه
رای من نیز چنین است و اهل سیر و تواریخ نقل کرده اند که معاویه

وضدان بلا است ومراد همان بلاهائی مذکوره است وقوام وضدان
هم کاشته است وحکمت وضدان هوا وخواهش نفس است ووقار
وضدان خفت وسبکی است وسعادت وضدان شقاوت است
وتوبه وضدان اصرار است واستغفار وضدان اغترار است
ومحافظت وضدان تهاون است ودعا وضدان استنکاف است
ونشاط وضدان کسالت است وفرح وضدان حزن است مراد از ان
بر بلاهائی مذکوره است والفت وضدان فرقت است وسخاوت وضدان
بخل است پس حضرت فرمودند که جمع نمی شود این خصلتهای عقل
مگر در نبی یا وصی نبی یا مؤمنی که خداوند خالص کرده باشد دل
او را از برای ایمان واما غیر این سه طایفه وسایر مردمان از
موالیان ومحبان ما پس بتحقیق احدی از ایشان که دران بعضی
خصلتها واثار بهم نباشد ترقی نماید تا انکه استکمال بنماید
و پاک بشود از جنود واثار جهل پس در اینوقت می باشد در
درجهٔ انبیا واوصیا واین است وجز این نیست که در
کرده می شود این مرتبه ورسیده می شود بان بواسطه معرفت
عقل وجنود واثار ان ومجانب نمودن از جهل وجنود واثار
بعد حضرت دعا نمودند وفرمودند که خدا توفیق بدهد ما را و شما را
از برای طاعات حضرت   آدمی در عالم خاکی نمی آید بدست   عالمی دیگر بباید
ساخت وز نو آدمی

بسم الله الرحمن الرحیم

قال الله تعالی ومثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض
ما لها من قرار   مراد از شجرهٔ خبیثه بنابر آنچه محدثین ومفسرین ذکر
کرده اند شجرهٔ بنی امیه علیهم اللعنه میباشند وخداوند تشبیه فرموده
است انرا بدرخت حنظل که میوه اش خوب نمیباشد ودر زمین
فرو رفته یعنی بیخ اش نیست ودوام واستقرار ندارد اما از معویه
و پدر و مادر و پسرش که از بنی امیه اند چیزی صادر شد که تقریر
نتوان کرد اما مادرش هند در جنگ احد تحریص کرد وحشی را بقتل
رسول خدا یا امیر المؤمنین و یا حمزه ووحشی حمزه را کشت وان ملعونه آمد
شکم مبارک او را پاره کرد وجگر او را بیرون اورد ودر دهن نهاد باین
سبب بآکلة الاکباد مشهورش کردند وخواهرش ام الحکم معویه با او زنا ٣١
کرد واو را بابره نیافت جهت آن سید گفت خدا روی معاویه را سیاه
کند ودر یکی از غزوات خبر کشتن پیغمبر را شهرت دادند ان ملعونه
از شعف وشادی دف ونقاره میزد وابو سفیان از روسای کفار
بود که با پیغمبر جنگ میکرد ودر احد کرده با جناب رسول الله علیه واله
انچه کرد وچون مسلمان شد باز هم منافق بود وعاقبت هم منافق
مرد واما معویه شمه از حالات او انستکه از کتاب مصابیح که از
اهل سنت است روایت شده که روزی رسول خدا صلعم فرمود که بر شما
داخل میشود مردی که از اهل اتش است یطلع علیکم رجل من اهل النار

و لبته باو می باشند از جمله هفتاد و پنج اثر که بعقل عطا فرموده
است خیر است و آن وزیر عقلست و گردانید ضد او را شر و آن
وزیر جهلست و ایمانست و ضدان کفر است و تصدیق است
و ضدان انکار است و رجا است و ضدان ناامیدی است و عدل
و ضدان جور است و رضا است و ضدان سخط است و شکر است
و ضدان کفرانست و طمع در رحمة خداوند و ضدان یاس است
و توکل و ضدان حرص است و رأفت و ضدان قسوتست و رحمت
و ضدان غضب است و علم و ضدان جهل است و فهم و ضدان
حمق است و عفت و ضدان هتک است و زهد در دنیا و ضدان
رغبت و رفق و ضدان خرق است و رهبت و ضدان جرات
بر خداوند است و تواضع و ضدان کبر است و تؤده که عبارت
است از تانی و ضدان سرعت است و حلم و ضدان سفاهت است
و صمت و ضدان هذر و پرگوئی است و استسلام و ضدان
استکبار است و تسلیم و ضدان شکست و صبر و ضدان جزع است
و صفح و ضدان انتقام است و غنا از مردمان و ضدان فقر است
و تذکر و ضدان سهو است و حفظ و ضدان نسیان است و تعطف
و ضدان قطیعت است و قناعت و ضدان حرص است و مواسات
و ضدان منع است و مودت و ضدان عداوتست و وفا

وضدان

و ضدان غدر است و طاعت و ضدان معصیت است و خضوع و ضدان
تطاول و سرکشیست و سلامت از بلیات دنیویه که اینکس برای خود مهیا می
سازد و ضدان بلاء است و حب فی الله و ضدان بغض است و صدق
و ضدان کذبست و حق و ضدان باطلست و امانت و ضدان خیانت است
و اخلاص و ضدان شوب و غرض نفسانی داشتن است و شهامت
و ضدان بلادت است و فهم و ضدان غباوتست و معرفت و ضدان
انکار است و مدارات و ضدان مکاشفه است و سلامة غیب
و ضدان مماکرة است و کتمان و ضدان افشاء است و صوم و ضدان
افطار است و جهاد و ضدان نکولست و حج و ضدان نبذ میثاق
و عهد شکستن است و صون حدیث و ضدان نمیمه است و بر والدین
و ضدان عقوق است و حقیقت و ضدان ریا است و معروف و ضدان
منکر است و ستر و عفاف و ضدان تبرج و زینت نمائی است و تقیه
و ضدان اذاعه و فاش نمودنست و انصاف و ضدان حمیت است و تهیه
و ضدان بغی است و نظافت و ضدان قذر و کثافت است و حیا و ضدان
خلع است و قصد و میانه روی و ضدان عداوتست و راحت و ضدان
تعب است مراد همان بلیهای دنیویست که اینکس برای خود مهیا نماید بقصد
و سهولت و ضدان صعوبت است و برکت و ضدان محق است و عافیت

و مهلکات نفسانیه که موجب صدور افعال حمیده و رفتار
پسندیده باشد خبر از حضرت امام رضا ع است که فرمودند
عقل عطیه ایست از جانب خداوند و بکسب و تکلف و مشقت
تحصیل آن حاصل نمی شود و ادب که عبارتست از آثار عقل و بوجود
آوردن علامات آن بکسب و تکلف می باشد پس هر کس که
بخواهد که تکلف نماید ادب [illegible] بمشقت و تحمل [illegible]
او را حاصل سازد قادر بر او می باشد و تواند اما اگر کسی
بخواهد که تکلف نماید و مشقت بکشد در تحصیل عقل
پس زیاد نمی شود مگر جهل او و عقل را نخواهد یافت شاید
مراد آنجناب از عقل عقل طبیعی و استعدادی و بالقوه
که او را عقل هیولانی گویند و از ادب عقل ظاهری و آثا
ریست که در تعداد مراتب او را عقل بالفعل و بالملکه و عقل
مستفاد نامند حضرت امام جعفر صادق ع به اصحاب خود
فرمود که بشناسید عقل و جنود او را و جهل و جنود او
تا آنکه از اهل هدایت و سعادت باشید یکی از اصحاب عرض
کرد که ما نمی شناسیم چیزی را مگر آنچه شما بما بشناسانید پس آنحضرت
فرمودند که خداوند عز و جل خلق فرموده است عقل را
و آن اول خلقی است از جمله روحانیین و او را خلق
فرموده

فرموده است از یمین عرش از نور خود و مراد از عرش در اینجا تمام
موجودات است که یکی از جمله معانیه کانه(?) اوست و مراد از یمین او
قسم اشرف و اهل سعادت از آنها است که اصحاب الیمین می باشند و مراد
باین طایفه مقربین اشرف و اقرب اند که از اصحاب یمین می باشند پس
مراد از یمین عرش همان خود عقل است چنانچه مراد از نور همان خود
اوست پس خداوند تبارک و تعالی فرمود که خلق نمودم تو را خلق
عظیمی و مکرم ساختم تو را بر جمیع خلق و بعد از آن خلق فرمود
جهل را از دریای شور که ظلمانی است و این اشاره بهمان ذاتیه
اوست این بود که خداوند او را امر کرد و او قبول نکرد بخلاف عقل پس
خداوند قرار داد فرمود از برای عقل هفتاد و پنج جند که یکی آثار و خواص
او بند جهل چون دید عداوت ورزید عرض نمود که بار الها این
عقل خلق تو است مثل من و خلق فرمودی او را و مکرم نمودی
و تقویت دادی او را باین همه آثار و خواص و من ضد اویم و قوتی
از برای من نیست که باو مقاومت نمایم پس عطا فرما بمن القدر
جنود و آثار که باو عطا فرمودی پس خداوند فرمود که بتو جنود
بقدر او می دهم اگر معصیت نمودی بعد از این هر آینه بیرون می نمایم
ترا و جنود تو را از رحمت خود آنگاه جهل عرض کرد راضی شدم
پس عطا فرمود خداوند بان هفتاد و پنج جند که یکی آثار و خواص

می داشت همراه بنده او را می چرانیدم و این علفها ضایع نمی شد ملک
گفت که خداوند تو خری ندارد گفت اگر می داشت علفها در اینجا ضایع
نمی شد پس خداوند وحی فرمود بملک که من جزای او را بقدر عقل و
معرفت او قرار داده ام نه بقدر عمل او باز حضرت صادق ع
فرموده اند که ما خلق الله عز و جل شیئا ابغض الیه من الاحمق
لانه سلبه احب الاشیاء الیه و هو عقله خلق نفرموده است
خدا عز و جل چیزی را که مبغوض تر باشد بسوی او از شخص احمق
بجهة آنکه سلب فرموده از او محبوب ترین چیزها را که آن عقل او است
روایت از ابن عباس است که حضرت رسول صلعم فرمود که اساس دین بنا
گذارده شده است بر عقل و واجب گردانیده شده است فرایض و واجبات
بر عقل و شناخته می شود پروردگار ما بعقل و وسیله جسته می شود
بسوی خدا بعقل و شخص عاقل اقرب بخداوند است از جمیع مجتهدین
و مشقت کشندگان در اعمال در وقتی که بغیر عقل باشند و یک ذره
از نیکی عمل صالح شخص عاقل بهتر است از جهاد کردن شخص
جاهل که در هزار سال جهاد کند در راه خدا از خود ...
قال امیر المؤمنین علیه السلام فقد العقل فقد الحیوة و لا یقاس
الا بالاموات فرموده حضرت امیر ع که نداشتن عقل نداشتن
زندگیست و تشبیه کرده نمی شود شخصی که فاقد العقل است مگر
بمردگان خلاصه کلام آنکه حیوة و زندگانی و کمال ...

سعادت نفس انسانی عقل است و شرف و فضیلت و عزت و مفاخرت
نوع انسانی بوجود عقل و بکمال او است که دلیل بر بودن او دارد
و کمال او متحقق شدن آثار و علامات او است در باطن و در ظاهر
نفس که عبارت است از اخلاق حسنه نفسانیه او که موجب حصول ...
افعال حمیده و سیر پسندیده جوارحیه و بدنیه می شود از اینجایی که
وجود حقایق بدون وجود آثار و علامات ممتنع است و ادعای وجود
حقیقی بدون وجود آثار و علامات آن غرور و فریب شیطانی است
پس اعتنائی بعبادات و باعمال صالحاتی که بدون اخلاق و فضایل
نفسانیه است نمی باشد و آنها موجب کمال و شرافت و قرب خداوند نمی شود
پس معلوم شد که نماز و روزه و سایر عبادات که بدون
اخلاق حسنه نفسانیه باشد اعتنائی بانها نیست و موجب
فضل و کمال و قرب خداوند نمی شود بلکه بعضی از آنها از قبیل
کبر و حرص و ریاست و جهل و حسد و حب شهوت و ریا و کذب
و غرور و فریب و امثال اینها سبب کمال و عزت و شرافت
خود دانسته اند اینها در نهایت حماقت و جهالت و مکر ابلهی و بطالت
و همچنین اشخاصی که بفضایل بدنیه یا خارجیه از نفس و بدن
مثل بمفاخرت و امثال آن را که سبب عزت و شرافت انسان دانسته اند
در کمال غفلت می باشند خلاصه کمال عزت و شرافت انسان بعقل
و با آثار و علامات عقل است که او عبارتست از اخلاق حسنه

خداوند فرموده است و نفس و ما سواها فالهمها فجورها وتقواها
قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها یعنی قسم بحق نفس و بحق
خداوندی که او را خلق و تسویه نموده است پس الهام نموده است
باو طریقه فجور و تقوای او را و بتحقیق که رستگار شده است
کسی که تهذیب و تزکیه او را نموده است و او را متصف باخلاق
حسنه و صفات حمیده ساخته است پس معلوم شد که اشرفیت انسان
باخلاق حسنه و فضایل نفسانیه او است و علم تهذیب اخلاق و صناعت
تزکیه نفوس و متصف گردانیدن انهارا با ثار و علامات عقل در
علم و عمل که مقدمه و وسیله رسیدن انسانست بمرتبه اشرفیت خود
واما فضایل بدنیه مثل صحت و جمال و قوت و فضائل خارجیه از نفس
و بدن از قبیل مال و جاه و نسب و کثرت عشیره و قبیله و امثال اینها که از
اثار و خواص عالم طبیعت است نه عقل پس دخل بحقیقت انسان ندارد
و هم چنین اعمال بدنیه که ناشی از معرفت و عقل نشده باشد هر چند
از عبادات و حدود شریعت از قبیل نماز و روزه و غیر ان موجب
شرافت و عزت انسان نیست چنانچه حضرت رسول صلعم فرموده اند که هر
وقتی که دیدید مردی را که بسیار است نماز و روزه او پس مباهات
و مفاخرت باو منمائید تا انکه ببینید که چگونه است عقل ان باز فرموده اند
هر وقت که رسید بشما از جانب مردی حسن حالی او پس نظر نمائید در حسن
عقل او بجهت انکه مرد جزا داده می شود بقدر عقل او نه عمل او باز فرموده

که قسمت نفرموده است خداوند از برای بندگان چیزی را که بهتر از عقل باشد
خواب نمودن عاقل بهتر است از بیدار بودن جاهل و در خانه ماندن
عاقل بهتر است از سفر کردن جاهل و نفرستاده است خداوند هیچ نبی
و هیچ رسولی را مگر وقتی که کامل شده باشد عقل او و عقل نبی بیشتر از
عقلهای تمام امت او باشد راوی خدمت حضرت صادق ع وصف حال
کسی را در خدمت انجناب می نمود و میگفت که عبادت و فضل و دین
او خوب و بسیار است انحضرت فرموده اند که چگونه است عقل او عرض کرد
نمیدانم حضرت فرموده اند که ان الثواب علی قدر العقل بدرستی که
ثواب اعمال بقدر عقل این کس است اگر عقل ان بسیار است ثواب
ان بسیار است هر چند که فضل و عمل او قلیل و اندک باشد بعد از ان
فرموده اند که مردی بعهد در بنی اسرائیل که در یکی از جزایر بندگی خدا می نمود
ملکی از جمله ملئکه مرور نمود باو و بسیار تعب و مشقت او را در عبادت
کردن دید عرض نمود خداوندا ثواب این مرد را بمن بنما پس خداوند ثواب
او را باو نمود ان ملک ثواب او را بسیار کم دید تعجب کرد خداوند وحی
باو فرمود برو و با او مصاحب شو ان ملک امد در جزیره و بصورت ادمی یک
روز و یکشب در ان جا بود چون صبح شد با ان گفت که مکان تو خوب
مکانی است و مخصوص است از برای عبادت کردن ان مرد گفت که اینمکان
یک عیبی دارد ملک گفت چه چیز است عیبش ان مرد گفت که خدا اگر خری

ولی الله و از برای همه چیز حیلۀ هست و حیلۀ آخرت چهار
چیز است اول دست بر سر طفل یتیم از روی ترحم مالیدن
دویم مهربانی با بیوه زنان نمودن سیم در حاجت مسلما
نان سعی کردن چهارم دلجوئی فقراء و بیچارگان نمودن
باز در خبر دیگر فرمود هرگاه یتیمی را کسی نفقه دهد من و او
در بهشت مانند این دو انگشت باهم باشیم و انگشت
میان و شهادت خود فرمود هر که دست بر سر طفل
یتیمی بکشد از روی ترحم بهر موئی که دستش بران برسد
خداوند از برای او حسنه مینویسد در خبر دیگر فرمود
که بهر موئی قصری باوی دهد که وسیعتر باشد از
جمیع دنیا و آنچه در دنیا است بلکه بهر موئی حسنه
ثبت شود و سیئه محو شود و درجه از برای او بلند شود
عرض میکنم آیا قاسم بن حسن یتیم نبود چرا اهل کوفه [illegible] یتیم
نوازی نکردند

در عقل است

قدم بر جسم خاکی نه سرافرازی تماشا کن ببر این تل کلوخ را
که سر بالای آسمان در زیر پا باشد مخفی نماند که چنانچه از برای جنبه بدن
انسان صحت و عافیتی و خیر و سعادتی می باشد همچنان از برای نفس او
که اصل و عین او است صحت و سعادتی می باشد که آن کمال مرتبه او است
و او عبارتست از همین هیئت مستویه و کیفیات معتدلۀ نفس او که آنها را
اخلاق حسنه گویند و فضایل نفسانیه او است که از آثار و خواص عقل
و از عالم علیین است که صفات باقیه و زایله و لازمه او است و انسان
هرگاه از او غفلت و جدا نمی شود و از اینجا است که خداوند توصیف پیغمبر
خود را بان نموده است نه بغیر آن که انک لعلی خلق عظیم بدرستی که تو
متصف به خلق عظیمی می باشی تحقیقست که اعز و اشرف موجودات
نفس انسانیست چونکه در ما بین عنصریات از مرتبۀ معادن و نباتات
و حیوانات ترقی نموده است و بخاصیت عقل و ادراک و استخراج
علوم و صنایع مخصوص ممتاز شده است و در ما بین فلکیات از
مرتبۀ ملک و اهل سموات استعلا یافته است با وجود مزاحمۀ
شهوت و غضب مخصوص و مکرم گردیده است و مقصود از علم تهذیب
اخلاق و صنعت تزکیۀ نفس است که انسان انسان کامل و آدم حقیقی
است که بنی نوع انسان بواسطۀ این علم و این صنعت از ما عدا خلق
ممتاز می گردد و بفوز رستگاری و سعادت ابدیه می رسد چنانچه

که باز دانسته شده است از اهل زمین همانند حلقه ایست در
بیابان افتاده باشد واین هفت آسمان و بحر مکفوف در نزد
کوهها تکرت مثل حلقه ایست واین هفت آسمان و بحر
مکفوف وکوهها تکرت در نزد هوائی که دهادران
بریان ها شود مثل حلقه ایست در بیابان واین هفت
آسمان و بحر وکوههای تکرت و هوا در نزد حجابهای نور
مثل حلقه ایست و باز تمام این ها در نزد کرسی مثل
حلقه ایست پس تلاوت فرمود این آیه را وسع کرسیه
السموات والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم
این هفت آسمان و بحر مکفوف وکوههای تکرت و هوا و حجب
نور وکرسی در نزد عرش همانند حلقه ایست که در بیابان
خالی از آب وگیاهی افتاده باشد حضرت امام زین العابدین
فرمودند بدرستی که از برای خدا ملکی هست که او را خرقائیل
گویند که از برای او بود هیجده هزار بال که میان هر بالی تا بالی
پانصد سال راه بود بخواطر او گذشت که آیا فوق عرش چیزی
هست پس خداوند بالهای او را مضاعف گردانید که از برای او
بود سی و شش هزار بال از هر بالی تا بالی پانصد سال راه بود خدا
باو وحی نمود که ایملک طیران کن ان ملک بیست هزار سال
پر

پرواز کرد بقائمه از قوائم عرش نرسید باز خداوند بالهای
او را مضاعف گردانید وقوت او را زیاده کرد وامر نمود پرواز
کن بمقدار سی هزار سال پرواز کرد باز بیکی از قوائم عرش نرسید
انوقت خداوند بسوی او وحی فرمود که ایملک اگر پرواز کنی تا
نفخهٔ صور بساق عرش نخواهی رسید گفتند که در حرهٔ مقام ا
که عرش با این عظمت بلرزه می اید از الجلیل است گریه طفل یتیم که حضرت
خاتم فرموده اند هر گاه یتیم گریه کند عرش الهی بلرزه می اید خداوند
میفرماید که کیست آنکسی که بندهٔ مرا بگریه در آورده من والایش را
از او گرفته ام قسم بعزت وجلال خودم هیچ بندهٔ او را ساکت
نمی کند مگر انکه برای او بهشت را واجب گردانم حضرت رسول ص فرمود
شبی که مرا بمعراج بردند امر شد که بهشت ودوزخ را بر من عرض
کردند پس دیدم بهشت را با انواع نعمتهای آن ودوزخ را دیدم
با انواع عذابهای آن چون برگشتم جبرئیل گفت یا رسول الله آیا خوا
ندی آنچه نوشته بود بر درهای بهشت گفتم نه جبرئیل گفت بدرستی که
بهشت را هشت در است وبر در هر دری از انها چهار کلمه نوشته شده
هر کسی که بشناسد انها را بهتر است از دنیا و هر چه در او است
گفتم ای جبرئیل بر گرد تا بخوانم انها را بر گشت ابتدا کردم
بیکی از درها نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی

کردند عرش را بر داشتند چنان سبکی که مانند موی که بر شانهٔ
مرد قوی شجاعی روئیده باشد گفتند هر که یکبار بگوید لا
حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ثواب حملهٔ عرش و حملهٔ ملائکه
را در نامهٔ عمل او بنویسند و انتقال دنیا و عقبی بر وی سهل گردد
و مستغرق رحمت الهی شود بار حضرت باقر از پدرش علی بن
الحسین ع روایت کرده است که خداوند خلق فرمود عرش را
از انوار مختلف از جمله آن نورها نور سبز است که سبزی
از آن سبز شده و نور زرد است که زردی از آن زرد شده
و نور سرخ است که سرخی از آن سرخ شده و نور سفید است
که آن نور الانوار است و از آن نور است روشنائی روز
و قرار داد عرش را هفتاد هزار طبقه که غلظت هر طبقه مثل
اول عرش است تا اسفل الاسفلین و صدوق علیه از حضرت صادق
روایت کرده که زینب عطاره از حضرت رسول ص از عظمت الهی
سئوال کرد حضرت فرمودند که من بعضی از آنها را بیان مینمایم پس
فرمود زمین اول با آنچه در اوست و آنچه بر روی اوست در
نزد زمین دویم مانند حلقه ایست که در بیابان بی آب و گیاه
افتاده باشد و هم چنین تا زمین هفتم بعد از آن این آیه را

خواندند خلق سبع سموات و الارض و مثلهن و هفت زمین
با آنچه در میان آنهاست و آنچه بر روی آنهاست نزد خروس مانند
حلقه ایست که در بیابان افتاده باشد و آن خروس یک بالش در مشرق
و بال دیگرش در مغربست و پنجهایش در نزد سنگی که خروس بر اوست
مانند حلقه ایست در بیابان و همهٔ اینها در نزد دریای ظلمت مانند
حلقه ایست در بیابان خالی از آب و گیاه و همهٔ اینها در نزد هوا
هوا مثل حلقه ایست در بیابان و تمامی نزد ماهی که
اینها بر روی اوست مانند حلقه ایست در بیابانی و این
آیه را خواندند که ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما
و ما تحت الثری و آنچه در تحت الثری است خدا میداند و بس
و این هفت زمین و کسی که در میان آنهاست و هر که
بر روی آنهاست در نزد آسمان اول مانند حلقه ایست
در بیابان و اینها همه با آسمان دنیا و هر که در آنهاست و آنچه
بر آنهاست در نزد آسمان دویم مثل حلقه ایست
و هم چنین تا با آسمان هفتم و این هفت آسمان و کسی که در میان
آنهاست و بر روی آنهاست در نزد بحر مکفوف یعنی دریای

بلند بر آن همین قرار داد چنانچه میفرماید و جعل الجبال اوتادا
یعنی میخ بودن کوهها این است که چون زمین بروی آب
مانند کشتی متحرک بود از بعضی اخبار بر می آید پس
کوهها زمین را ساکن گردانید که حرکت ننماید خلاصه
و از دخان آن آب آسمانها را خلق فرمود و در هنگام
خلقت زمین و آسمان اخبار مختلف است که آیا آسمان
بر دوش ملائکه بود یا خداوند بقدرت خود نگاه داشت و عظمت
عرش را بجز خداوند کسی دیگر نداند همین بس که حضرت پرور
دگار بآن عظمت او را عظیم یاد فرموده چنانچه میفرماید عز و جل
ذو العرش العظیم در انوار جزائری است که حضرت امام زین العا
بدین سلام الله علیه فرموده‌اند عرش را هشت رکن است هر رکنی
القدر ملائکه بی کنند که خدا داند و بس باز حضرت رسول صلعم فرموده
که خداوند خلق فرموده عرش را و از برای او قرار داد سیصد و
شصت هزار رکن و نزد هر رکنی سیصد و شصت هزار
ملک موکل گردانید و اگر خداوند اذن دهد کوچکترین از آنها
که بلعد آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه را این
آسمان و زمین در دهان او مثل ریگی میانه شد که در بیابان
وسیعی باشد خطاب رسید با ملائکه که ای بندگان من عرش
مرا

مرا بردارید پس دست بدست یک دیگر دادند و قوت کردند
نتوانستند بردارند پس خداوند خلق کرد با هر ملکی ملکی دیگر
باز نتوانستند حرکت دهند باز خداوند با هر ملکی ده ملک خلق
فرمود باز قدرت بر حرکت نداشتند پس خداوند خلق کرد
بعدد هر یکی از آنها بقدر کل آنها باز نتوانستند که حرکت دهند
عرش را خطاب رسید که واگذارید عرش مرا که بقدرت کامله
خود او را نگاه میدارم ملائکه واگذاردند خداوند بقدرت
کامله خود او را نگاه داشت پس از آن خطاب رسید
بهشت نفر از ملائکه که شما بردارید عرش مرا ملائکه عرض
کردند سید و کار ما چگونه میتوانیم خطاب از جانب خداوند
رسید که بردارید زیرا که من خداوندم که نزدیک کننده دور و ذ
لیل کننده ظالم و تخفیف دهنده هر سختی و آسان کننده هر
مشکلی تعلیم میکنم بشما کلماتی را که بگوئید بواسطه آنها برداشتن
عرش من بر شما سهل شود عرض کردند بیرود کارا آن کلماتی که فرمودی
کدام است خطاب رسید بگوئید بسم الله الرحمن الرحیم و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطیبین
الطاهرین پس آن هشت ملک این چند کلمه را بر زبان جاری

يا ذا القدرة والكرم اسالك بمعاقد العز من
عرشك ومنتهى الرحمة من كتابك وباسمائك
الاعظم الاعلى وكلماتك التامات ان تصلی
علی محمد وآل محمد وان تفعل بی کذا وکذا حاجات
خود را بخواهد بجای کذا وکذا یا ارحم الراحمین

ختم حضرت موسی ابن جعفر ع طریقه‌اش آنست که یوم جمعه بعد از
نماز ظهر بجای خلوتی دو رکعت نماز توسل بموسی ابن
جعفر ع بجا می آورد بعد از سلام صد مرتبه صلوات
میفرستد و بعد سجده و یک مرتبه المستغاث بک
یا باب الحوائج یا موسی ابن جعفر ع و بعد سر بر مهر
میگذارد عرض میکنی خدایا بحق بارهای جگر موسی ابن
جعفر ع قسم میدهم که مطلب مرا برآور یا اله

توسل بحضرت امام جواد ع بجهت ادای دین بعد از هر نماز باید خوانده شود
اللهم انی اسالك بحق ولیك محمد بن علی الا
جدت به علی من فضلك وتفضلت به علی
من وسعك ووسعت علی من رزقك
واغننی بحلالك عن حرامك وجعلت حالی الیك
انك لما تشاء قدیر

بسم الله الرحمن الرحیم

قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم وهو الذی خلق
السموات والارض فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء لیبلوکم
ایکم احسن عملا بدانکه اول چیزیکه خداوند تبارک وتعالی خلق
فرموده نور حضرت خاتم الانبیا ص و ائمه انام ع بود پس از ان
جوهری را خلق فرموده و آن را بدو نیم کردانید بنیمی نظر رافت
و بنیمی نظر هیبت انداخت پس آن نیمی که بان نظر هیبت انداخته
بود آب شد و آن نیمی که نظر رافت بود عرش شد و آب بروی
عرش قرار داشت چنانچه میفرماید حضرت حق وکان عرشه علی الماء
ودر انوار از تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده که خداوند باد عقیم را
بر آب مسلط کردانید باد خود را باب زد موج بسیار از او پیدا
شد ودخان او در هوا برخواست چو وقت تعلق اراده خدا
وند رسید بکف خطاب رسید که بسته شو آنکف منجمد کردید و بموج
خطاب رسید بسته شو موج منجمد شد و بنابر خبر دیگر پس کفها
را جمع کرد در موضع خانه کعبه پس کوهی شد از کف پس زمین را
پهن کردانید از زیر خانه کعبه خداوند فرموده ایدان اول بیت
وضع للناس للذی ببکة مبارکا و آن امواج منجمد شده را کوهها

يا عين ابكي للحسين واهله بدم اذا ما قل منك المدمع

ابكي على غريب محمد وحبيبه فمصابه مما سواه افظع

ابكي على ملقى ما له غسل ولا كفن ولا نعش هناك يشيع

اسفا على النسوان في ذل السبا اذ لم يكن احد هنالك يسمع

ابكي على السجاد وهو مقيد بالقيد مكتوف اليدين مكعع

ابكي لزينب اذ تقول لاختها لما تنادوا للرحيل وازمعوا

يا اخت قد عزموا على رحالهم قومي الى جسد الحسين نودع

يا اخت هذا اليوم آخر عهدنا لا يوم فيه بعد نتجمع

[illegible]

حوت ماطر زبان بنکر و شاری

حمد لله که دو شانزاهم ماه

ازا

احسن الله تحسین فقیر لاسیر

[illegible]

[illegible]

فرش کرده است و زمین در این روز پهن شده
است و کعبه در این روز نصب شده است و حضرت
آدم ع در این روز بزمین آمده است ابن بابویه روایت
کرده است از حسن وشا که گفت من با پدرم در خدمت
حضرت رضا ع شام خوردیم در شب بیست و پنجم حضرت
فرمودند که امشب حضرت ابراهیم ع و حضرت عیسی ع
متولد شده اند و زمین از زیر کعبه پهن شده است
پس هر که روز آن روزه بدارد چنانست که شصت ماه
روزه داشته است و حضرت رسول ص فرمودند که حق تعالی
رحمت خود که بر بندگان در این روز فرستاده حضرت امیر
فرمودند که اول رحمتی که از آسمان بسوی زمین نازل شد
در روز بیست و پنجم ماه ذی القعده بود و هر جماعتی که در
این روز جمع شوند برای ذکر پروردگار خود پیش از
آنکه متفرق شوند حاجت ایشان بر آورده شود و در این روز
هزار هزار رحمت از جانب حق تعالی بر بندگان نازل
میگردد و نود و نه رحمت از آنها مخصوص جمعیست که مجتمع
گردند و بذکر خدا مشغول گردند و در این روز حضرت قائم ع
ظاهر خواهد شد

نماز جعفر طیار

و آن چهار رکعت است بدو سلام و مستحب است که در رکعت
اول بعد از سوره اذا زلزله بخواند و در رکعت دویم والعادیات
و در سیم اذا جاء نصر الله و در چهارم قل هو الله احد و در هر
رکعت بعد از قرائت پانزده مرتبه بگوید سبحان الله
والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر و در رکوع ده مرتبه
و چون سر از رکوع بر میدارد ده مرتبه و در سجده اول ده مرتبه
و بعد از سر برداشتن ده مرتبه و در سجده دویم ده مرتبه
و بعد از سر برداشتن از آن ده مرتبه و در سه رکعت
دیگر هم مثل این رکعت و احوط ترک ننمودن ذکر رکوع
و سجود است و اذکار را بعد از ذکر رکوع و سجود بگوید و در
سجده آخر نماز بگوید یا من لبس العز والوقار یا من
تعطف بالمجد و تکرم به یا من لا ینبغی التسبیح الا له یا من
احصی کل شیء علمه یا ذا النعمة والطول یا ذا المن والفضل

تیات و غرض ایشان ندای داشت و تعویش نداشت که ایشان
از حقیقت امر آگاه نشوند بلکه خواست که ایشان از عاقبت
کار خبردار باشند مبادا چنین که بی‌خبر باشند یا اینکه
بگمان ایشان که بسبب آنحضرت به بلا و مصیبت دنیوی
دوچار شوند و عدد لشکر آن بزرگوار تا همان منزل هزار
صد نفر بودند و همه ایشان پراکنده شدند مگر هفتاد و
چند نفر که با آنحضرت گفت بماندند

حضرت حق پیش از همه اشیاء نور حضرت رسول صلعم
را آفرید و بعضی از حکما آنرا بعقل اول تفسیر
کرده‌اند پس از نوران حضرت جوهری آفرید و آنرا
بر دو نیم کرد و در روایتی نیم آن بنظر هیبت نظر کرد چون
آب شیرین شد و در روایت دیگر بنظر رحمت و شفقت
نظر کرد عرش شد عرش را بر روی آب گذاشت و بعد از
آن کرسی را از نور عرش آفرید و از نور کرسی لوح را
و از نور لوح قلم پس آسمانها را از دود که از آب
برخواست خلق کرد و از کف آن زمین را در روز
بیست و پنجم ذی‌قعده خلق کرد پس این روز را دحو الا
رض گویند یعنی زمین از زیر خانه کعبه پهن کرده‌اند
و روزی بسیار مبارکیست نظر بقول صاحب جنات روز
زیارتی حضرت رضا ع است و در این روز کشتی نوح بر جودی
قرار گرفت کلینی از محمد بن عبدالله روایت کرده که حضرت
امام رضا ع در شهر مرو در روز بیست و پنجم ذی‌القعده
بیرون آمدند و فرمودند که امروز را روزه بدارید که
من نیز روزه‌ام گفتیم فدای تو شویم امروز چه روزیست
فرمودند که امروز روزیست که رحمت در این روز پهن

فرمود یا شیخ این خون نخلم حسین خون است که نخل از آن
نخواهد گذشت و او را طلب خواهد فرمود بلی هستی که اولاد
فاطمه و غیر فاطمه همه مجلس چنان مصیبتی نرسیده و نخواهد
رسید که بمجلدم رسید بجدّ ام که کشته شد با هفده نفر از اهل بیت خود
که هیچ آدم در روی زمین عدیل و نظیر نداشتند و در راه خدا
صبر کردند بر این مصیبتهای عظیم که بر ایشان رسید خدا هم با ایشان
نخواهد داد بهترین جزاهائی که بصابر کنندگان بدهد ای
مرد بجناب رسول خدا در روز قیامت می آید بصحرای
محشر و حسین را با سر بریده همراه خود خواهد آورد در حالتیکه
سر خود را بر روی دست گرفته باشد و خون از آن بچکد و گوید
خداوندا از امت من بپرس که چرا فرزند مرا باین وضع کشتند
و اهل بیت مرا اسیر کردند و شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند
پس فرمود ای شیخ گریه و جزع بر همه امری از امور دنیا مکروه
است مگر گریه که بر جد ام حسین کنی که قطرهٔ اشکی که در مصیبت
او ریخته شود آتش جهنم را فرو نشاند و بهشت بر تو واجب
میشود اگر چه گناهان تو مثل کف دریاها باشد
در بحار

در بحار است از سید در لهوف نقل
حضرت امام حسین ع بمنزل زباله وارد شد که خبر شهادت
عبدالله بن یقطر بآن حضرت رسید اشک از دیده مبارک آنحضرت
جاری گردید فرمود اصحاب خود را که جمع شوند پس فرمود
با خبر رسیده است که بسیار خبر بد و دلسوز است و آن خبر
شهادت مسلم و هانی و عبدالله بن یقطر است بدرستیکه شیعیان
ما شیوهٔ بیوفائی گرفته و ما را تنها گذاشته اند پس هر کسی که از شما
ما را دوست دارد که بمنزل و وطن خود برگردد از ما هیچ حرجی
نیست بیعت را برداشتم بهر جا که خواهد برود چون بی وفایان
این کلام را شنیدند از جای خود برخواستند از طرف راست و چپ
پراکنده گردیدند و رو از آنحضرت گردانیدند بمنازل خود برگشتند
نماند مگر کسانیکه از مدینه بمصاحبت آنحضرت آمده بودند از اصحاب
که در جان نثاری ثابت قدم بودند چرا حضرت در همان منزل
اصحاب خود را از قتل مسلم و هانی و عبدالله خبر داد و ایشان نیز رخصت
برگشتن خواهند زیرا که میدانست که گروه اعراب که در اثنای راه
تابع آنحضرت شدند بگمان اینکه آنحضرت بسوی شهری که میروند
که طاعت اهل آن دیار برای آن بزرگوار ثابت می باشد پس بسبب
آنحضرت بمقصود دنیوی خود می رسند انعام و غنیمت چون

عن المنتخب روی عن الصادق ع انه کان اذا هل
هلال عاشورا همانکه ماه محرم میشود حزن آنحضرت
شدید می گشت و گریه آنجناب بعظیم می شد مردم از هر طرف
میامدند بخدمت آنجناب و تعزیه می گفتند اورا
و با او هم ناله میگشتند در مصیبت حسین ع همانکه فارغ
می شدند از گریه حضرت میفرمود با ایشان که آگاه باشید
جدم حسین ع زنده است و در نزد پروردگار متنعم است
و نظر میکند بسوی زائران و گریه کنندگان و عزاداران
خود را و دانا تر است بایشان و بآبای ایشان و بابا
پدران ایشان و بدرجات و منازل آنها در بهشت و بدرستیکه
می بیند هر کس را که گریه کند بر او پس استغفار میفرماید
از برای او و سؤال میکند جد و پدر و مادر و برادر خود را
که همه استغفار نمایند برای گریه کنندگان و عزاداران
و فرماید که اگر زائر من و گریه کننده بر مصیبت من بداند
آن اجرهائیکه خدا برای او قرار داده هر آینه شادیش
افزون از حزنش باشد و بدرستیکه زیارت کننده و گریه
کننده

کننده بر من برگردد بسوی اهلش در حالتیکه مسرور
باشد و برنخیزد از مجلس مگر آنکه از گناهش باقی
نمانده باشد و بر این حالت شود که از مادر متولد گشته باشد

معویه بن وهب که از اجلاء اصحاب امام جعفر صادق است روایت کرده
که مرحوم پدرم بخدمت حضرت آمد که از پدرم [illegible] بود سلام کرد و دست آنحضرت
بوسید و گریه بسیار کرد حضرت فرمودند چرا گریه میکنی عرض کرد فدای تو شوم
حال چهل سال است که از عمر من میگذرد و هر روز خود را [illegible] میکنم که روز
دیگر یا ماه دیگر یا سال دیگر شما از این ذلت برآئید و حق بمرکز خود قرار
گیرد و این انتقام کشیده شود عمرم تمام شد نرسیدم آنحضرت فرمودند که زنده
ماندی تا آن روز که خدا مقدر فرموده از برای فتح و نصرت ما و طلب خون
ما همراه ما خواهی بود و در همین دنیا چشم تو روشن خواهد شد
و اگر مرگ و اجل وفا نکرد در روز قیامت محشور با ثقل یعنی اهل بیت
رسول خدا خواهد بود آنمرد عرض کرد یابن رسول الله بعد از این هرگز
که [illegible] دیگر [illegible] حضرت فرمودند ایها الشیخ
از اهل کجائی عرض کرد از نواحی و اطراف کوفه فرمود از منزل
تو تا قبر جدم حسین ع چه قدر راه است عرض کرد بسیار نزدیک
است فرمودند هیچ بزیارت او میروی عرض کرد بلی فدای تو شوم

[illegible]

عبدالله بن مسعود
گفت شنیدم از حضرت
رسول که از توبه نصوحا
شرط اول از جمله
پشیمان ...
از کردار بد پشیمان شدن
...
... خشمان از ...
... کردن ...
بجای گناه بزرگ
طاعت بزرگ کند
... طریق ...
بازگشتن ...
برو بد کار ...
...
...
... داشتن ...
... بد کار
...

[illegible]

[illegible]

الهوى سيدي شلت يا
والعلبة الغالية وبالفاظ
لا تقشات على تهامة يا

[illegible]

در رو یاقوت و زمرد حضرت فرمود ای شیخ زن دعا چیزی نبود
که در عوض بهلا آیا بتو دهیم این جواهر را بردار که در عوض
بهلا یای تو است و عذر بمار از زن در زوجه خود طلب نما
که او ترا عتاب کرد آن مرد از خجالت سر بزیر افکند
و عرض کرد که ای ابن شایسته نیست که تو از اهل بیت نبوت
پس آن مرد جواهرها را برداشت و ببلد خود بنزد زوجه
خود مراجعت نمود و قصه را بزن و جهه خود نقل نمود زوجه
اش گفت که آنحضرت را بر سخن من مطلع نمود انمرد
گفت بتو نگفتم که آنحضرت از خانواده علم است پس آن زن
سجده شکر بجا آورد و شوهر خود را سوگند داد که او را بنزد
آنحضرت برد تا طلعت انسرور را زیارت نماید آن مرد در سال
دیگر زن را با خود برداشت و در بین راه آن زن بیمار شد
قریب بمدینه وفات یافت آن مرد با دل محزون بخدمت انسرور
رسید و کیفیت را عرض کرد آنحضرت فرمود برخیز و برو حق تعالی
او را زنده گردانید پس آن مرد بسرعت آمد چون داخل خیمه
شد دید که زوجه اش نشسته است گفت ای زن حق تعالی ترا
چگونه زنده گردانید آن زن گفت چون ملک الموت روح
مرا قبض نمود ناگاه مردی را دیدم که فلان و فلان صفت
داشت

داشت مرد گفت این صفت سید و آقای من است آن زن
گفت همینکه ملک الموت آن جناب را دید بر قدمهای آنحضرت
افتاد و عرض کرد السلام علیک یا حجة الله فی ارضه السلام
علیک یا زین العابدین حضرت جواب سلام او را داد
و فرمود ای ملک الموت روح این زن را بر گردان که او بزیا
رت ما می آید و زوار ان ما را بر ما حق واجبیست چون ملک
الموت این کلام را شنید عرض کرد سمعا و طاعة لک یا ولی الله
آن مرد دست زوجه خود را گرفت و بخدمت آنحضرت آورد چون
وارد شدند آنحضرت در میان اصحاب خود نشسته بودند که آن
زن خود را بزانوی مبارک آنحضرت انداخت و می گفت بخدا
سوگند که این است آن کسیکه حق تعالی ببرکت دعای او مرا
زنده گردانید [illegible] بزرگواری که ببرکت دستهای او یاقوت
و زمرد و در سفید شود و ملک الموت دست او را ببوسد
آیا سزاوار است که چنین دستی را بزنجیر ببندند و بر گردن
مبارکش غل جامعه نمایند و خواهران و عمه های او را
اسیر و دستگیر شهر بشهر بگردانند آه آه بزنجیر ستم بستند دستی را
که بر پا شد جهان و هر چه دراو هست از بهر وجود او اسیر ظلم
کین کردند اهل انس ایزرا که گردون با هزار اکرام میکرد سجود او

کرمانی

خدایان بدرگاه آمل فراز | که باب خدا بود از آن باب باز
از آن باب سائید رخ جبرئیل | در آن باب میکال جسته دلیل
چه دربان با و گشته عرش برین | بدرگاه حق گشته کرسی نشین
شده نطق روح الامین و چه گوی | که مالیده رخ را بدرگاه اوی
چه شد خواجه بر زد یک شب درگاه او | بمالید برخاک ره روی و موی
حجاب درش را چه حجاب دید | رخ شاه را خواجه بی پرده دید
یکی بار که دید سر بر سپهر | شده نقش پیرامنش ماه و مهر
بمالک برزمین مشکتر بیخته | ز انجم فلک خوشه او بیخته
مشاهده بدرگاه آن بارگاه | چه کیمت خادم بمهر بجلس [illegible]
سلیمان دو صد گام ایستاده دور | هزاران سلیمان بدرگهم [illegible]
بطوف درش جسته از جان سبیل | دو صد کعبه رکن و حجر [illegible]
بمرویش نگه کرد و خندید شاه | [illegible] آوازه لطف شد عذرخواه
پر از مهر گفتش که ای نوعجوز | پذیرفتیم با هدیه از دوستان
هر آنکس که از مهر ما را شناخت | شب و روز با وصل ما عشق باخت
نه تنها ره بند خاصش دهند | که جا در کنار خواصش دهند

بعد از آن شخص دید که در پیش روی آنحضرت طعامی است

حضرت

حضرت آن طعام را در پیش روی آن مرد گذاشت و فرمودند
که با ما طعام بخور آن مرد بقدر کفایت خود خورد
و بعد حضرت طشت و ابریق طلبید و آن مرد بر خواست
و ابریق را بر داشت که بر دست آن سرور آب بر
یزد آنحضرت فرمودند الشیخ تو مهمان مائی چگونه آب بر
دست من میریزی آن عرض کرد من چنین میخواهم
فرمودند حضرت فرمود که چون تو چنین خواسته [illegible]
گویند بنمایم بتو چیزی را که دوست داری و راضی شوی
پس آن مرد [illegible] آب ریخت بر دستهای مبارک آنحضرت
تا آنکه یک ثلث از طشت پر از آب شد حضرت فرمود چیست
عرض کرد آب است امام فرمود یاقوت سرخ است چون
آن مرد نظر کرد دید که یاقوت سرخ است باز فرمودند
آب بریز آن مرد مرتبه دیگر آب ریخت تا دو ثلث طشت
پر شد فرمود این چه چیست عرض کردم آب است فرمود زمرد
سبز است آن مرد گفت نظر کردم زمرد سبز است باز فرمود
آب بریز آب ریختم تا طشت پر شد حضرت فرمود [illegible] چیست
عرض کردم آب است فرمود در سفید است آن مرد گفت
نظر نمودم دیدم آن طشت پر شده است از سه رنگ جواهر

القطعه فی التاریخ تولد ضیاء العیون
عبدالحسین ابن شیخ محمد روضه خوان

چون شیخ محمد از خدا فرزند استدعا نمود   یزدان بپرورش
از کرم باب اجابت را گشود پروردگار بی‌مثل بخشیدش از فرط عطا
طفل زکوری که اندر این عالم قرین او نبود   طفلیکه در روی زمین
غیر از پدر شبیه نداشت   بی‌مثل و بی‌مانند بُد در زیر این چرخ
کبود تا چون پدر ظاهر شود از جبهه‌اش آثار قدس   وقت
تولد این سبب جبهه‌اش چون طاوس بود   قبل از تولد نام او
گفتا پدر عبدالحسین   از این جبهه ماه عزا از غیب آمد در شهود
ضیغم سرا زبستان ربود از بهر تاریخش سرود
ماه بهار عبدالحسین آمد بگلشن وجود

۱۳۳۵

از شیخ طریحی در کتاب منتخب نقل شده

که مرد مؤمنی از اکابر بلخ در اکثر سالها بزیارت بیت الله
الحرام میرفت و زیارت میکرد قبر رسول خدا را و به خدمت
حضرت امام زین العابدین بشرف میرسید و آن جناب را زیارت
میکرد و هدایا و تحف چندی بجهت آن جناب میبرد و مسائل خود را
اخذ مینمود بعد بولایت خود مراجعت مینمود در یک سفری
زوجه‌اش باو گفت که تو از برای حضرت امام زین العابدین
تحف و هدایای بسیار میبری و نمی بینم که آنحضرت در عوض چیزی
بتو دهد آن مرد گفت آن شخصی که من هدایا و تحف بجهت
او میبرم پادشاه دنیا و آخرت است و جمیع اموالیکه
بدست مردم است در تحت ملک اوست زیرا که او است
خلیفه خدا در زمین و حجت خدا است بر بندگان او
و او است فرزند رسول خدا و او است امام و فرزند امام
و مولای ما و مقتدای ما چون آن زن این کلمات را
شنید ساکت گردید در سال آینده باز آن مرد تدارک
حج دید و روانه شد چون بدر خانه آنحضرت رسید اذن دخول
طلبید و داخل شد و سلام کرد و دست آنحضرت را بوسید

وسؤالی که داری بکن که باجابت مقرونست عرض نماید ای پرور
دگار عالم حکم خود را جاری فرموده درباره شقیان امت من وحال
شفاعت مرا در بارهٔ انها بدرجهٔ قبول مشرف گردان خطاب
رسد ای حبیب من شفاعت تو مقبولست برو و بیرون بیاور
هر کس که گفته لا اله الا الله و محمد رسول الله ص حضرت روانه
شوند چون نظر بالات بجمال با کمال شمس فلک رسالت می افتد
بر میخیزند بجهة تعظیم انحضرت فریاد یا ملک در جهنم را باز کن
و حجاب را بردار رجوع بر دارد یکبار بتضرع فاطمه انها فریاد و ناله
مینمایند که یا محمد ص ما از امتان تو ایم اتش گوشت و پوست
بدن ما را سوزانیده حضرت همهٔ انها را از اتش بیرون می اورد
در حالتیکه بدن همه انها مثل ذغال شده باشد انها را با خود
می برند بسوی نهری که در بهشت است اسم او حیوانست
پس فرو میروند در ان نهر چون بیرون میایند صحیح الاعضاء
والجوارح خوش صورت تمام انها بشکل جوانان امرد
و بر پیشانی انها نقش شده باشد جهنمیون عتقاء الرحمن
من النار پس داخل میشوند در بهشت

دعاء فرج امام عصر عج تعالی فرموده ابو الحسین ر

فرموده دو رکعت نماز میگذاری و میگوئی یا من اظهر
الجمیل و ستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریرة
و لم یهتک الستر یا عظیم المن یا کریم الصفح یا حسن
التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة
یا منتهی کل نجوی و یا غایة کل شکوی یا عون کل
مستعین یا مبتدئاً بالنعم قبل استحقاقها یا رب ده مرتبه
یا منتهی غایة رغبتاه ده مرتبه اسئلک بحق هذه
الاسماء و بحق محمد و آله الطاهرین علیهم السلام
الا ما کشفت کربی و نفست همی و فرجت غمی و اصلحت حالی
و دعا کن و حاجت خود را بطلب پس روی راست خود را
بر زمین میگذاری و صد مرتبه بگو یا محمد یا علی یا علی یا محمد
اکفیانی فانکما کافیای و انصرانی فانکما ناصرای
پس روی چپ و صد مرتبه ادرکنی بعد میگوئی الغوث الغوث الغوث
مکرر تا اینکه منقطع شود نفس و بردار سر پس خدا بر می آورد حاجت

نموده که از روده شود بر کوههای عالم همه اینها آب شود از شدت
حرارت آن بلکه هفت طبقهٔ زمین یا رسول الله بحق خدا اگر
مردی در مغرب معذب شود بعذاب جهنم همه اینها میسوزند
کسانیکه در مشرق هستند از شدت عذاب آن و آتش جهنم حرارت
آن شدید است و قعر جهنم بسیار دور است و همهٔ جهنم آهن
و آب اهل جهنم حمیم است و از برای جهنم هفت در است از برای
هر دو طایفه از مردان و زنان قسمت شده که داخل شوند در آن
حضرت فرمودند آیا آن هفت در مثل درهای این زمان است
جبرئیل عرض کرد درهای جهنم بعضی از آنها فوق دیگری است و مسافت
ما بین هر باب تا باب دیگر بقدر هفتاد سال راه است و هر طبقه که
در تحت است حرارت آن اشد است از طبقه که در فوق است
هفتاد هزار قبایل و لشکر میشوند دشمنان خداوند عالم بسوی آن
طبقات بعد از آنکه ایشان را نزدیک رسانند ملائکه عذابی که موکل
طبقه میباشند باستقبال ایشان می آیند با غل و زنجیر و طرف زنجیر را داخل
در دهن او میکنند و از عقب او بیرون می آورند و غل را بدست چپ او گردن
او میگذارند و میکنند هر نفر را مع شیطانی که با او بوده در یک زنجیر
قرار میدهند و میکشند ایشان را و ملائکه عذاب میزنند ایشان را با گرزها

الهی

الهی جناب رسول خدا ص فرمودند که کیستند کسان این طبقات
جبرئیل عرض کرد طبقهٔ که در تحت همه است ساکنین آن منافقین
و کفار را از اول فرعون و اسم این طبقه هاویه است و طبقهٔ که فوق
آنست کسان آن مشرکین است و نام او جحیم است و طبقهٔ ثالثه ساکنان
آن کسانی اند که خارج از صحیح ادیان بوده باشند و نام این طبقه
سقر است و طبقهٔ رابعه کسان آن ابلیس است و جنود آن و اتباع
آن و مجوس میباشند و نام آن لظی است و طبقهٔ خامسه ساکنان آن
یهودی میباشند و نام این طبقه حطمه است و طبقهٔ سادسه در آن
نصاری میباشند و نام او سعیر است بعد از آن سکوت کرد حضرت رسول
فرمود ای برادر جبرئیل از طبقهٔ سابعه نگفتی که کسان آن کیانند عرض کرد
یا محمد ص سؤال مکن از سکان آن که اهل معاصی کبیره از امت شما میباشند
آنانی که اقدام بمعاصی کبیره نموده و فوت شده اند قبل از توبه و نام
این طبقه جهنم است چون کلام باینجا رسید حضرت رسول ص بیهوش شدند
جبرئیل سر مبارک آن سرور را برداشته در خود گذارد تا حضرت بحال
آمدند پس فرمودند آیا امت من داخل آتش جهنم میشوند عرض کرد
بلی اهل کبائر رسول خدا ص تشریف بردند بمنزل خود و قرار از ایشان
فرمودند که کسی داخل نشود برایشان و بیرون تشریف نمی آوردند

میفرمود در این اثنا مذکور شد که در عهد آدم
در میان اولاد او اختلاف واقع شد که از مخلوق
خدا کدام اشرف اند نزد خدای تعالی پس [illegible]
بخدمت حضرت آدم ع و اختلاف خود را
عرض کردند آدم ع فرمود خبر دهم شما را
بآنکه افضل است از جمیع مخلوقات [illegible]
چون نفخ روح در من شد و نشستم برقی زد که [illegible]
عرش شد بلمعه دران نوشته شده بود لا اله الا الله
محمد رسول الله علی خیر البشر و امین الله فلان و فلان
نامها چند بود که مقرون بود بنام محمد [illegible]
در هر آسمانی که نظر کردم نبود صفحه که
دران نوشته نبود آنچه که عرش نوشته
بود پس محمد و آن اسمائی که بنام
محمد ص مقرون است افضل و اکرم [illegible]
خلایق اند نزد خدای تعالی

حضرت جبرئیل امین نازل شد بر سید المرسلین در
وقتی که متعارف نبود در رسیدن او وقت نازل شدن و بران
سرور وارد شد در حالتی که آثار حزن از او ظاهر بود
حضرت از سبب حزن او استفسار فرمودند جبرئیل عرض
کرد که لایق و سزاوار نیست کسی که عالم بجهنم باشد و تا
[illegible] خرم و شاد [illegible] ظاهر شود حضرت رسول خدا فرمود
جبرئیل پاره از وصف جهنم را بیان کن عرض کرد یا محمد خدا
وند عالم بعد از آنکه جهنم را خلق فرمود امر فرمود برافرو
ختند بران هزار سال تا سرخ شد بعد از آن برافروختند
بران هزار سال دیگر تا سفید شد بعد از آن برافروختند
بران هزار سال دیگر تا سیاه شد و حال بهمان حالت باقی
است قسم بخداوندی که شما را بحق مبعوث فرموده هر گاه حلقه
از [illegible] اهل جهنم معلق شود ما بین زمین و آسمان
هر اینه قاطبه اهل زمین هلاک شوند و هر گاه قلیلی از
زنجیرها که خداوند عالم مقرر فرموده که در قرآن ذکر [illegible]

قال الله تعالی اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات
فسوف یلقون غیا آنکسانیکه ضایع کردند نماز را
ومتابعت نفس وشهوات کردند زود باشد که ایشانرا
در غی اندازند واز ابن عباس وارد شده که غی وادی
ایست که در جهنم بدان گرمی وهیبت که اگر حق تعالی دفعه
دوزخ را بگوید(?) خویش بخورد ودر آن وادی چاهیست که
درازی او شصت سال راه است وسی سال پهنای او
است واز آن روزی که خدا او را آفریده دهان او بهم(?)
وبهم نکند دهان نگشاید الا بگوشت بی نماز وشراب خوار
حضرت رسول صلعم فرمود که روزی برادرم جبرئیل امین
وحی آورده بود ووحی تمام نکرده که آوازی عجیب
سخت با هیبت در آمد او سئوال کردم که این آواز
این چه آواز بود عرض کرد یا محمد خدا تعالی دوزخ
هفتم چاهی آفریده بود سنگ سیاه در وی انداخته اند
وسی هزار(?) سالست که امروز بته(?) او رسید
حضرت فرمود که آنجاه جای کدام طایفه است عرض کرد
جای بی نماز است حضرت رسول صلعم فرمود روز قیامت
کردی(?) از دوزخ بیرون آید سر او بر آسمان هفتم بود
تا زمین

شبی چنین مدرا(?) سان برحمت باز — زخویشتن بفسوس(?) بپس بخود پرداز
زعمر سال آنچه بماند چه رفت وضایع شد — کر شاه دیغ(?) بیاید ببقیه اندر باز
تا که نه نادرست عمر آنچه رفته در باپی(?) — که آنچه رفت بغفلت وکر بیاید باز
چنان بکن که به پیچارگی فرو مانی — کنون که چاره بدست ودسترس چاره ساز
بجور روزها که بسر رفت در سواد هوس — شبی برون کن آخر بفکر زکر(?) نماز
بگو شبی بعبادت چگونه روز آنکه — که دوست را نتابد شب وصال دراز
کرم عبوب(?) جل بنیب(?) وان مطلع است — کرش بجهر بخوانی وکر بخفیه دراز
برآر دست تضرع به پای اشک مدام — زپای تا بخواه آنچه بایدت بنیاز
سر امید فرود آر وروی عجز بخاک — بر آستان خداوند کار بنده نواز

تا میان دو جهان او از مشرق تا مغرب بود واو تا تحت الثری
پس گفتند که ای عزیز الهی کردم گوید پنج طایفه را اول بی نماز را
دوم نادهندگان زکوة را سیم شراب خوارگان را چهارم خورندگان
ربا را پنجم کسانی که در مساجد سخنان دنیا گفته باشند

حضرت ادریس روزی در محل عبادت خود
نشسته با اصحاب وایشانرا موعظه وارشاد

[illegible]

اندر سحر کاهان بنا بر تخمین محققین درعا میگفت

واغفر سال ۱۳۲۲

فغان ز جور چرخ کین اختر لوای ماتم از نو بپا شد
شرع مجید براه شرع پیغمبر فدا شد بهر آن سر پا کیا
بهل ز بهل خشتش بمکان شد چه انجمن جهان از این جهان رفت
جهان در بکن رخت عزا شد حجة الاسلام کرمان ز شهر رفت
مشهد کربلا شد به بهشت از جوار فانی رخت بدیم بشاه طوس در دار البقا شد
جهان فضل بحر علم در طوس چه مدفون شد جهان ماتم سرا شد باغ روح جنت
بپا رست نسیم که اهل دین زاره نما شد بداو بیگانه از دنیا و آیات
حوران بهشت آشنا شد شکافی در حصار شرع ظاهر زرحلت آن یگانه مقتدا
نه تنها غم بدیار رضا کرد که آن حرم قدسش پر از عزا شد شرافت بیش کز خاک آستانش
بار اضی خرد مثال ن دوا شد فدای خاک پاک آنکه رسول دو آئینه در کم کم خاکش کیمیا شد
بز ندان قفس بطایر قدس قفس بشکست آن طایر رها شد عیون پاکان ز شرع اطهر
از این اندوه مجروح از بکا شد مریض از بهر تاریخش چنین گفت
علی همدم بشاه اتقیا شد ۱۳۲۲

[illegible]



